بخش‌های برجای مانده

کتاب فضائل علی بن ابی طالب عليه‌السلام

و

کتاب الولایة

محمد بن جریر بن یزید طبری

(۲۲۳ ـ ۳۱۰)

به کوشش

رسول جعفریان



بخش‌های برجای ماندهٔ

کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه‌السلام

و

کتاب الولایة

محمد بن جریر بن یزید طبری

(۲۲۳ ـ ۳۱۰)

به کوشش

رسول جعفریان



طبری، محمدبن جریر، ۲۲۴؟ - ۳۱۰ق.
شذرات من کتاب فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السلام و کتاب الولایه / محمدبن جریربن یزیدبن کثیربن غالب الطبری الاملی؛ اعداد رسول جعفریان.— قم: دلیل، ۱۳۷۹.
۹۹ ص.
ISBN 964-7007-16-7: ۶۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عربی.
۱.علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضایل. ۲.علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- احادیث. ۳.علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اثبات خلافت. ۴.طبری، محمدبن جریر، ۲۲۴؟ - ۳۱۰ق. -- نقد و تفسیر. ۵.غدیر خم. الف.جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده. ب.عنوان. ج.عنوان: فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السلام. د.عنوان: کتاب الولایه. ه.عنوان: الولایه.

BP۳۷/۴/ط۱۸ش۴ ۲۹۷/۹۵۱

کتابخانه ملی ایران ۷۹-۶۶۹۲م

فضائل علی بن أبی طالب عليه السلام و کتاب الولایة

تألیف: محمد بن جریر بن یزید طبری

به کوشش: رسول جعفریان

ناشر: انتشارات دلیل

چاپ: عترت

نوبت چاپ: اوّل

تاریخ انتشار: ربیع الاول ۱۴۱۹، بهار ۱۳۷۹

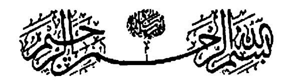
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰ تومان

شابک: ۷_۱۶_۷۰۰۷_۹۶۴ ISBN

قم، صندوق پستی ۱۱۵۳_۳۷۱۳۵، تلفن: ۷۴۴۹۸۸_۰۹۱۱۲۵۱۱۶۹۰

فهرست مطالب



مقدمه

محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی (۲۲۴ ـ ۲۸ شوال ۳۱۰) محدّث، مفسّر، فقیه و مورّخ برجستهٔ سُنّی مذهب قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری، شخصیت و عالمی شناخته شده است که در بارهٔ او تحقیقات و مطالعات فراوانی صورت گرفته و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.[1] در مقایسهٔ او و نوشته‌هایش با آنچه که از عالمان بغداد این قرن می‌شناسیم، بدون تردید می‌توان برتری وی را در بیشتر زمینه‌های علمی مانند فقه،[2] حدیث، تفسیر و به ویژه تاریخ بر معاصرانش تشخیص داد. به علاوه، در تاریخ تفکّر سنی، به لحاظ کثرت تألیفات خوب و ماندنی، تنها می‌توان او را در ردیف برخی از بزرگترین مؤلفان سنّی مانند خطیب بغدادی، ابن جوزی، شمس الدین ذهبی و ابن حَجَر قرار داد. نفوذ چشمگیر نوشته‌های او، به ویژه دو کتاب **تاریخ** و **تفسیر** او و بر آثاری که پس از او نگارش یافته، برای شناخت برجستگی او کافی است.

---

۱. بنگرید: تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ ـ ۳۲۰ / ۲۷۹ ـ ۲۸۶ در پاورقی آنجا دهها منبع برای شرح حال وی آمده است. نیز لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۷، ش ۷۱۹۰ به همین ترتیب مأخذ شرح حال وی از مصادر مختلف فراهم آمده است. سیوطی در رساله‌ای که با عنوان التنبیه بمن یبعثه الله علی رأس کل مائة نگاشته طبری را از کسانی دانسته، که شایسته است فرد برگزیده در آستانهٔ سال ۳۰۰ هجری باشد. بنگرید: خلاصة عبقات الانوار، ج ۶، ص ۹۴ (قم، ۱۴۰۴) به نقل از رسالهٔ یاد شده.

۲. طبرانی (م ۳۶۰) محدث بزرگ و صاحب سه معجم صغیر، اوسط و کبیر، وقتی از طبری نقل می‌کند او را با «الطبری الفقیه» یاد می‌کند: بنگرید: المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹۲

ما در بارهٔ معتَقَدات مذهبی او در جای دیگری به تفصیل سخن گفته و شرایط مذهبی ناهنجار حاکم بر بغداد را که سبب شد تا طبری در برابر حنابله و افراطیون اهل حدیث قرار گیرد، شرح داده‌ایم.[۳] بدون مطالعهٔ آن مطالب، دست کم نمی‌توان دلیل تمایل طبری را به نگارش اثری تحت عنوان ***کتاب الولایه*** را که گردآوری طرق حدیث غدیر است، دریافت.

حنابلهٔ بغداد، که دشمنی با امام علی علیه‌السلام را از دوران اموی به ارث برده بودند، به صراحت به انکار فضائل امام می‌پرداختند. این انکار به حدّی بود که خشم ابن‌قُتَیبه عالمِ محدّثِ سنّیِ اهلِ حدیثی را برانگیخت.[۴] به علاوه، نگرش حدیثی و

---

۳. بنگرید به مقالهٔ «اهل حدیث و کتاب صریح السنة طبری» در «مقالات تاریخی»، دفتر دوم. و نیز مقالهٔ «نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت» در «مقالات تاریخی» دفتر ششم.

۴. ابن قتیبه با اشاره به برخورد واکنشی اهل حدیث در برابر رافضه که مقام علی (ع) را بیش از حد بالا می‌برند، به کوتاهی آنها در نقل احادیث فضائل امام اشاره کرده می‌نویسد که آنان او را از ائمة الهدی خارج کرده از جمله ائمهٔ فتن می‌دانند و عنوان خلافت را برای او ثابت نمی‌کنند به بهانهٔ آن که مردم بر او اجتماع نکردند، اما در عوض یزید بن معاویه را خلیفه می‌دانند، چون مردم بر او اجماع کرده‌اند. پس از آن می‌نویسد:

و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بفضائله کرم الله وجهه او یظهروا ما یجب له، و کل تلك الاحادیث لها مخارج صحاح. و جعلوا ابنه الحسین علیه السلام خارجیا شاقًا لعصا المسلمین، حلال الدم، لقول النبی صلّی الله علیه و سلم: «من خرج علی امّتی و هم جمیع، فاقتلوه کائنا من کان». و سوّوا بینه فی الفضل و بین اهل الشوری لان عمر لو تبیّن له فضله لقدّمه علیهم و لم‌یجعل الامر شوری بینهم. و أهملوا من ذکره او روی حدیثا من فضائله حتی تحامی کثیر من المحدثین أن یتحدثوا بها و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویة کأنهم لایریدونهما بذلك و انما یریدونه. فان قال قائل: «اخو رسول الله صلّی الله علیه و سلم علیّ و ابوسبطیه الحسن و الحسین و أصحاب الکساء علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین» تمعرت الوجوه و تنکّرت العیون و طرّت حسائك الصدور. و ان ذکر ذاکر قول النبی صلّی الله علیه و سلم: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» و «انت منی بمنزلة هارون من موسی»، و اشباه هذا، التمسوا لتلك الاحادیث المخارج لینقصوه و یبخسو حقه بُغْضا منهم للرّافضة و الزامًا لعلیّ علیه السلام

اخباری عثمانی‌مذهب‌ها و اصرارشان بر برخی از احادیث مجعول اما منسوب به پیامبر (ص)، سبب شد تا آنان اجازهٔ کوچک‌ترین تخطّی از ظواهر احادیث مزبور را به دیگر دانشمندان دنیای اسلام ندهند. در این میان طبری که خود را یک سر و گردن بالاتر از همهٔ آنان و حتی احمد بن حنبل می‌دید، این فشار را برنتافت و در زمینه‌های مختلف، به مخالفت با اهل حدیث پرداخت.

در این باره که چرا طبری ***کتاب الولایه*** را تألیف کرده، در عنوان بعدی، سخن خواهیم گفت. آنچه در اینجا باید عرض کنیم این است که، بدون تردید این اثر که اصل آن ـ بر حسب اطلاعات موجود ـ برجای نمانده، کتابی است از محمد بن جریر طبری مورخ معروف بغداد. در این باره، در کهن‌ترین منابع از یک نسل پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که آنها را مرور خواهیم کرد. این درست است که یک یا دو طبری دیگر هم داریم که یکی از آنها شیعه و صاحب

بسببهم ما لایلزمه و هذا هو الجهل بعینه. و السلامة لك أن لاتهلك بمحبته و لاتهلك ببغضه و أن لاتحتمل ضغنا علیه بجنایة غیره، فان فعلت فأنت جاهل مفرط فی بغضه و ان تعرف له مکانة من رسول الله صلّی الله علیه و سلم بالتربیة و الاخوة و الصهر و الصبر فی مجاهدة اعدائه و بذل مهجته فی الحروب بین یدیه مع مکانه فی العلم و الدین و البأس و الفضل من غیر أن تتجاوز به الموضع الذی وضعه به خیار السلف لما تسمعه من کثیر فضائله فهم کانوا أعلم به و بغیره و لان ما أجمعوا علیه هو العیان الذی لاشكّ فیه، و الاحادیث المنقولة قد یدخلها تحریف و شوب و لو کان اکرامك لرسول الله صلّی الله علیه و سلم هو الذی دعاك الی محبة من نازع علیا و حاربه و لعنه اذ صحب رسول الله صلّی الله علیه و سلم و خدمه و کنت قد سلکت فی ذلك سبیل المستسلم لأنت بذلك فی علیّ علیه السلام اولی لسابقته و فضله و خاصته و قرابته و الدناوة التی جعلها الله بینه و بین رسول الله صلّی الله علیه و سلم عند المباهلة، حین قال تعالی «قل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم» فدعا حسنا و حسینا «و نساءنا و نساءکم» فدعا فاطمة علیها السلام «و أنفسنا و أنفسکم» فدعا علیا علیه السلام. و من أراد الله تبصیره بصّره و من أراد به غیرذلك حیّره. بنگرید: الاختلاف فی اللفظ، صص ۴۱ ـ ۴۳ (بیروت، دارالکتب العلمیة).

المسترشد[5] و دیگری نویسندهٔ کتاب ***دلائل الامامة*** است؛[6] اما احتمال نسبت دادن کتاب طرق حدیث غدیر به آن عالم شیعه، ناشی از بی‌اطلاعی از نصوص متقن تاریخی و به کلی ناشی از حدس و گمانهایی غیر تاریخی است.[7]

عنوان کتاب

طبق معمول، کتاب طبری، مانند بسیاری از رساله‌ها و کتابهای کهن، دارای چندین نام مختلف شده است. دلیلش آن است که قدما در نقل از این قبیل کتابها، گاه به اقتضای موضوع کلی کتاب، نامی را که خود می‌خواستند و آن را مطابق با محتوای کتاب می‌دیدند، بر آن اطلاق می‌کردند.

نکتهٔ دیگر آن که، آنچنان که از این نام‌ها بر می‌آید، برخی نام مجموعه‌ای از مطالب متنوع است که کنار هم قرار گرفته و برخی دیگر از این نامها، نام بخشی و فصلی از همان کتاب است که احیانا به صورت مستقل نیز تدوین شده است. برای نمونه، عنوان فضائل اهل البیت یا مناقب اهل البیت ـ که ابن طاوس برای کتاب طبری از آن یاد و استفاده کرده ـ نامی کلی است که حدیث الولایه می‌توانسته بخشی از آن باشد؛ بخشی که خود به صورت کتابی مستقل نیز درآمده است.

عنوان کتاب الولایة ـ افزون بر آن که مکرر توسط استفاده کنندگان از این اثر بکار

---

۵. تحقیق احمد المحمودی، قم، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانپور، ۱۴۱۵ (بنگرید به مقدمهٔ مصحح).

۶. تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۳

۷. بنگرید به: البدایة و النهایة، ج ۱۱ ـ ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰؛ ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۵؛ شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۲ پاورقی. کلبرگ با اشاره به حدس آقابزرگ در این که مقصود از کتاب مناقب اهل البیت که ابن طاوس آن را به طبری مورخ نسبت داده، کتابی از طبری شیعی است، می‌نویسد: ظاهرا هیچ منبعی حدس آقابزرگ را تأیید نمی‌کند. کتابخانهٔ ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

رفته ـ توسط ابن شهرآشوب در اثری کتابشناسانه عنوان شده است.[۸] عنوان دیگر الرد علی الحرقوصیه در **رجال النجاشی** آمده و تصریح شده است که کتابی است از طبری مورخ عامی مذهب در بارهٔ حدیث غدیر: «**له کتاب الرد علی الحرقوصیة، ذکر طرق خبر یوم الغدیر**».[۹] ابن طاوس نیز تصریح کرده است که طبری نام کتابش را الرد علی الحرقوصیه گذاشته است.[۱۰] عقیدهٔ ابن طاوس بر آن است که انتخاب این نام به این سبب بوده است که احمد بن حنبل از نسل حرقوص بن زهیر، رهبر خوارج بوده و به همین دلیل از سوی طبری این نام انتخاب شده است.[۱۱] روزنتال این احتمال را مطرح کرده است که حرقوص در لغت به معنای مگس یا پشه باشد و به احتمال، طبری این تعبیر را برای ابوبکر بن ابی‌داود سجستانی، که کتاب الولایة را در رد بر او نوشته است، به قصد تحقیر او، استفاده کرده است.[۱۲] شاید بتوان این احتمال را نیز افزود که این نام، اشاره به فلسفهٔ نگارش این اثر دارد که طبری آن را در رد بر فردی ناصبی نگاشته است. از آنجا که خوارج دشمن امام علی (ص) بوده‌اند و حرقوص بن زهیر رهبر آنان بوده، طبری چنین نامی را برای کتاب خود انتخاب کرده تا حنابلهٔ افراطی را خارجی و ناصبی مسلک نشان دهد ـ نه آن که بحث از نسب احمد در میان بوده باشد.

عنوان ***رسالة فی طرق حدیث غدیر*** نیز، عنوانی است که با مضمون کتاب به راحتی سازگار است.[۱۳] در این میان، کالبرگ عنوان کتاب الولایه و کتاب المناقب را

---

۸. معالم العلماء (ص ۱۰۶، ش ۷۱۵)؛ و بنگرید: عمدة عیون صحاح الاخبار، ابن بطریق، ص ۱۵۷

۹. رجال النجاشی، ص ۳۲۲، ش ۸۷۹؛

۱۰. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ (قم ۱۴۱۵).

۱۱. الطرائف، ص ۱۴۲

۱۲. کتابخانهٔ ابن طاوس، ص ۲۸۸

۱۳. در بارهٔ اطلاعات بیشتر در این زمینه، بنگرید: کتابخانهٔ ابن طاوس، ص ۲۸۶

در دو جا آورده است؛ در حالی که خود وی به این نکته اشاره دارد که ممکن است کتاب الولایه بخشی از کتاب فضائل یا کتاب مناقب بوده باشد.[۱۴]

آنچه در عمل رخ داده، این است که استفاده کنندگان از این کتاب، گاه نام کتاب فضائل علی علیه السلام یا مناقب را آورده، اما حدیث غدیر را نقل کرده‌اند؛ درست همان طور که کسانی چون ابن شهرآشوب در مناقب، نام کتاب الولایة را آورده و فضائل را از آن نقل کرده‌اند. پیداست که دقتی در این کار صورت نگرفته است.

اکنون که بنای جمع آوری نقلهای برجای مانده این کتاب است، بهتر است احادیثی که از این کتاب در فضائل امام ـ بجز حدیث غدیر نقل شده ـ به عنوان کتاب فضائل و احادیث غدیر هم تحت عنوان کتاب الولایة گردآوری شود.

کتاب غدیر و مناقب طبری در اختیار چه کسانی بوده است؟

تا آنجا که آگاهیم، این کتاب، در اختیار چندین نفر از مؤلفان، مورخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم بوده است.[۱۵] فهرست اجمالی نام این افراد عبارت است از: قاضی نعمان اسماعیلی (م ۳۶۳) که بیشترین نقل را از این کتاب دارد. نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰) که نام کتاب را یاد کرده و طریق خود را به آن یادآور شده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰) همین طور. یاقوت حموی (م ۶۲۶) که گزارشی از چگونگی تألیف این اثر به دست داده است. ابن بطریق (م ۶۰۰) که به تعداد طرق نقل حدیث غدیر در این کتاب تصریح کرده است. ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) که او

---

۱۴. کتابخانهٔ ابن طاوس، ص ۲۸۶، ش ۱۷۱؛ ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

۱۵. شگفت آن که فؤاد سزگین (تاریخ التراث العربی، مجلد الاول، ج ۱، التدوین التاریخی، ص ۱۶۸) به هیچ روی متوجه منقولات این کتاب طبری نشده و از آن در فهرست کتابهای طبری یاد نکرده است. وی تنها در پاورقی همان صفحه، به نقل از بروکلمان و با اشاره به سخن نجاشی، از رسالة الرد علی الحرقوصیه یاد نموده، بدون آن که به باقی مانده‌های این اثر مهم در کتابهای بعدی اشاره کند.

نیز نام این کتاب را در شرح حال او آورده و در جای دیگر خبر شمار طرق نقل شده برای حدیث غدیر در این کتاب را ارائه کرده و در المناقب، در چندین مورد از آن نقل کرده است. ابن طاووس (م ۶۶۴) نیز که هم از آن یاد و هم نقل کرده است. شمس الدین ذهبی (۷۴۸) که آن را دیده و چندین حدیث از آن نقل کرده است. ابن کثیر (م ۷۷۴) که کتاب را دیده و چندین روایت نقل کرده است و ابن حجر (م ۸۵۲) که او نیز کتاب را دیده است.

در واقع این مطلب به قدری واضح و روشن است که نیازی به اثبات آن نیست. گفتنی است که در سالهای اخیر هیچ کس به اندازهٔ استاد علامه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی که عمرش را وقف تحقیق در بارهٔ امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام کرده، به معرفی این اثر نپرداخت.[۱۶] اکنون مروری بر آنچه که در بارهٔ این اثر گفته شده است، خواهیم داشت.

مفصل‌ترین نقلها از این کتاب توسط قاضی نعمان ـ ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، نویسنده، دانشمند و قاضی اسماعیلی مذهب دولت فاطمی (م ۳۶۳) در مجلد نخست **شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار** او آمده که در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ابوالعباس احمد بن علی نجاشی (م ۴۵۰) در بارهٔ طبری و کتاب غدیر می‌نویسد:

ابوجعفر الطَبری عامیّ، له کتاب الرد علی الحرقوصیة، ذکر طرق خبر یوم الغدیر، أخبرنا القاضی ابواسحاق ابراهیم بن مخلَد، قال: حدّثنا أبی، قال: حدّثنا محمد بن جریر بکتابه الردُّ علی الحرقوصیة.[۱۷]

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در بارهٔ این کتاب نوشته است:

محمد بن جریر الطبری، ابوجعفر، صاحب التاریخ، عامیّ المذهب.

---

۱۶. الغدیر فی التراث الاسلامی، صص ۳۵ ـ ۳۷؛ اهل البیت فی المکتبة العربیه، صص ۶۶۱ ـ ۶۶۴

۱۷. رجال النجاشی، (تحقیق السید موسی الشبیری، قم) ص ۳۲۲، ش ۸۷۹

له کتاب خبر غدیر خمّ، تصنیفه و شرح امره. اخبرنا احمد بن عبدون، عن ابی‌بکر الدوری، عن ابن کامل، عنه.[۱۸]

یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق (۵۲۳ ـ ۶۰۰) می‌نویسد:

و قد ذکر محمد بن جریر الطبری، صاحب التاریخ خبر یوم الغدیر و طرقه من خمسة و سبعین طریقا، و افرد له کتابا سمّاه کتاب الولایة.[۱۹]

ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) نیز از کتاب الولایة طبری یاد کرده است:

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری صاحب التاریخ، عامیّ، له کتاب غدیر خمّ و شرح أمره، و سمّاه کتاب الولایة.[۲۰]

خواهیم دید که وی در کتاب ***مناقب آل أبی‌طالب*** خود از آن روایاتی نقل کرده است. شیخ سدیدالدین محمود حمصی رازی از علمای قرن هفتم هجری نیز، در اثبات تواتر حدیث غدیر به نوشته‌های اصحاب حدیث استناد کرده و از جمله می‌نویسد: **لأن اصحاب الحدیث اوردوه من طرق کثیرة، کمحمد بن جریر الطبری فإنّه أورده من نیّف و سبعین طریقا فی کتابه.**[۲۱] احمد بن موسی بن طاوس که از علمای میانهٔ قرن هفتم هجری است نیز در همین زمینه می‌نویسد: **و ساقه [ای الحدیث الغدیر] ابوجعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ الکبیر من خمسة و سبعین طریقا.**[۲۲]

رضی الدین علی **ابن طاوس** (۵۸۹ ـ ۶۶۴) در مواردی از کتاب مناقب اهل البیت

---

۱۸ . کذا. و فی مورد آخر: کتاب خبر غدیر خم و شرح امره، تصنیفه. فهرسة کتب الشیعة و اصولها، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰، ص ۴۲۴، ش ۶۵۵

۱۹ . عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۷ (قم، ۱۴۱۲).

۲۰ . معالم العلماء، ص ۱۰۶، ش ۷۱۵

۲۱ . المنقذ من الضلال، ج ۱، ص ۳۳۴ (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴).

۲۲ . بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیة، (مؤسسة آل البیت، قم، ۱۴۱۱)، صص ۲۹۹ ـ ۳۰۰

طبری مطالبی نقل کرده،[۲۳] و در مواردی نیز از کتاب الولایه او یاد کرده که گزارش آن را خواهیم آورد. وی در بارهٔ کتاب الولایة طبری می‌نویسد:

و من ذلك ما رواه محمد بن جرير الطبرى صاحب التاريخ الكبير صنّفه و سمّاه كتاب الردّ على الحرقوصية، روى فيه حديث يوم الغدير و ما نصّ النبي على عليّ عليه السلام بالولاية و المقام الكبير، و روى ذلك من خمس و سبعين طريقا.[۲۴]

همچنین در مورد دیگری می‌نویسد: **واما الذي ذكره محمد بن جرير صاحب التاريخ فإنّه في مجلّد.**[۲۵] و در جای دیگری می‌نویسد: **و قد روى الحديث في ذلك محمد بن جرير الطبرى صاحب التاريخ من خمس و سبعين طريقا و أفرد له كتابا سماه حديث الولاية.**[۲۶]

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) می‌نویسد:

و لمّا بلغه ان ابن‌ابی‌داود تكلّم في حديث غدير خم، عمل كتاب الفضائل و تكلم على تصحيح الحديث. قلت: رأيت مجلدا من طرق الحديث لابن جرير فاندهشْتُ له لكثرة الطرق.[۲۷]

خواهیم دید که شمس الدین الذهبی (۶۷۳ ـ ۷۴۸) که به احتمال تنها جزء دوم این کتاب را دیده، چندین روایت از آن در کتاب «طرق حدیث من کنت مولاه» نقل کرده است. وی در موردی می‌نویسد:

قال محمد بن جرير الطبرى في المجلد الثاني من كتاب غدير خم له، و أظنه بمثل

---

۲۳. الیقین، ص ۲۱۵

۲۴. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ (قم ۱۴۱۵).

۲۵. همان، ج ۲، ص ۲۴۸

۲۶. الطرائف، ص ۱۴۲ و بنگرید: ص ۱۵۴ (قم، ۱۴۰۰)

۲۷. تذکرة الحفاظ، (بیروت، دارالکتب العلمیة) ج ۲، ص ۷۱۳

جمع هذا الكتاب نسب الی التشیع، فقال:...[۲۸]

ابن کثیر (م۷۷۴) در ضمن شرح حال طبری در ذیل حوادث سال ۳۱۰ می‌نویسد:

و قد رأیت له کتابا جمع فیه أحادیث غدیر خمّ فی مجلدین ضخمین.[۲۹]

ابن حَجَر عسقلانی (۷۷۳ ـ ۸۵۲) با ارائهٔ آنچه که مزی در تهذیب الکمال آورده، می‌نویسد: وی چیزی افزون بر آنچه ابن عبدالبر در الاستیعاب دارد، نیاورده، جز آن که حدیث موالاة را نقل کرده،[۳۰] در حالی که طبری در تألیفی چندین برابر آنچه ابن عقده در جمع طرق این روایت آورده،[۳۱] طرق حدیث غدیر را فراهم آورده است:

و قد جمعه ابن جریر الطبری فی مؤلف فیه اضعاف من ذکر و صحّحه و اعتنی بجمع طرقه ابوالعباس بن عقدة فأخرجه من حدیث سبعین صحابیا او أکثر.[۳۲]

انگیزهٔ طبری در تألیف کتاب الولایه

در بارهٔ علت تألیف کتاب الولایه از سوی طبری، در چندین منبع، به آن اشاره شده

---

۲۸. طرق حدیث من کنت...، ص ۶۲، ش ۶۱

۲۹. البدایة و النهایة، ج ۱۱ ـ ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰

۳۰. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۴

۳۱. در فتح الباری (ج ۷، ص ۶۱) بدون اشاره به کتاب طبری می‌نویسد: و أوعب من جمع مناقبه [یعنی علیا] من الاحادیث الجیاد النسائی فی کتاب الخصائص؛ و اما حدیث من کنت مولاه فعلیّ مولاه، فقد أخرجه الترمذی و النسائی و هو کثیرالطرق جدا، و قد استودعها ابن عقدة فی کتاب مفرد؛ و کثیر من أسانیدها صحاح و حسان.

۳۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷ (بیروت، دارالفکر). نسخه‌ای از کتاب ابن عقده تحت عنوان «جمع طرق حدیث الغدیر» در اختیار ابن حجر بوده است. بنگرید: مقالات تاریخی، دفتر ششم، مقالهٔ منابع تاریخی ابن حجر در الاصابة، ص ۳۶۳

است. خلاصهٔ ماجرا آن است که عالمی سجستانی نام ـ فرزند سجستانی صاحب سنن ـ مطلبی در انکار حدیث غدیر گفت که سبب تألیف این اثر از سوی طبری شد. در اینجا گزارش این رویداد را در منابع کهن پی می‌گیریم. قدیمی‌ترین منبعی که دلیل تألیف این کتاب را مطرح کرده، قاضی نعمان (م۳۶۳) است. وی می‌نویسد:

فمن ذلك انّ كتابه الذی ذكرناه و هو كتاب لطيف بسيط ذكر فيه فضائل علیّ عليه‌السلام و ذكر انّ سبب بسطه ايّاه، انما كان لأنّ سائلا سأله عن ذلك لأمر بلغه عن قائل زعم أنّ عليّا عليه‌السلام لم‌يكن شهد مع رسول‌الله صلّى اللّه عليه و اله حَجّةالوداع الّتی قيل أنّه قام فيها بولاية علی بغدير خمّ ليدفع بذلك بزعمه عنه الحديث لقول رسول‌اللّه صلّى‌الله عليه واله: من كنت مولاه فهذا علیّ مولاه. فأكثر الطّبری التعجب من جهل هذا القائل و احتجّ على ذلك بالروايات الثابتة على قدوم علیّ من اليمن على رسول‌الله صلّى‌الله عليه واله[۳۳]

یاقوت حموی بخش عمدهٔ آگاهی‌های خود را در بارهٔ طبری از ابوبکر بن کامل گرفته است. ابتدا در شمارش تألیفات طبری، از جمله می‌نویسد:

و كتاب فضائل علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه تكلّم فی أولّه بصحّة الاخبار الواردة فی غدير خمّ، ثم تلاه بالفضائل و لم يتمّ.[۳۴]

پس از آن با اشاره به این که طبری، همهٔ کسانی را که در بارهٔ او سخنی گفته بودند، بخشید مگر کسانی که او را متهم به بدعت کرده بودند، از وی ستایش کرده و به نقل از ابوبکر بن کامل می‌نویسد:

و كان اذا عرف من انسان بدعة أبعده و أطرحه. و كان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب حديث غدير خمّ، و قال: انّ علیّ بن

---

۳۳. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۲

۳۴. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۰

ابی‌طالب کان بالیمن فی الوقت الذی کان رسول الله صلّی الله علیه و اله بغدیر خمّ. و قال هذا الانسان فی قصیدة مزدوجةٍ یصف فیه بلدًا بلدًا و منزلاً منزلاً یُلَوِّح فیها الی معنی حدیث غدیر خمّ فقال:

ثمّ مَرَرنا بغدیر خمّ   کم قائل فیه بزور جَمّ

علی علیٍّ و النبیّ الامیّ

و بلغ أباجعفر ذلك، فابتدأ بالکلام فی فضائل علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام و ذکر طریق حدیث خُمّ، فکَثُر الناس لاستماع ذلك و استمع [اجتمع] قوم من الرّوافض من بسط لسانه بما لایَصْلُحُ فی الصّحابة فابتدأ بفضائل ابی‌بکر و عمر.[۳۵]

در دو متن بالا، نام کسی که چنین اشکالی را مطرح کرده، نیامده است. اما شمس الدین ذهبی به نقل از ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر فَرَغانی ـ که او را دوست طبری دانسته‌اند[۳۶] و بیشترینِ آگاهی‌های موجود در بارهٔ طبری از اوست و ذیلی هم بر تاریخ طبری نگاشته[۳۷] ـ در این باره توضیح بیشتری داده است:

و لما بلغه [الطبری] أن ابن ابی‌داود تکلّم فی حدیث غدیر خمّ، عمل کتاب الفضائل و تکلّم علی تصحیح الحدیث.[۳۸]

ذهبی در جای دیگری هم ضمن برشمردن تألیفات طبری می‌نویسد:

و لما بلغه أنّ ابابکر بن ابی‌داود تکلّم فی حدیث غدیر خمّ، حمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل الخلفاء الراشدین، و تکلّم علی تصحیح

---

۳۵. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۴ ـ ۸۵

۳۶. تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ ـ ۳۲۰، ص ۲۸۱

۳۷. در بارهٔ او بنگرید: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۳۲

۳۸. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۷۱۳

حدیث غدیر خمّ، و احتجّ لتصحیحه.[۳۹]

اصل این عبارت از آن فرغانی بوده که شکل کامل آن را ابن عساکر نقل کرده است. وی پس از برشمردن آثار طبری به تفصیل، می‌نویسد:

و لما بلغه أن أبابکر بن أبی‌داود السجستانی [م ۳۱۶]تکلّم فی حدیث غدیر خمّ عمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل ابی‌بکر و عمر و عثمان و علی رحمة الله علیهم و تکلّم علی تصحیح حدیث غدیر خمّ واحتجّ لتصحیحه و أتی من فضائل أمیر المؤمنین علیّ بما انتهی الیه و لم‌یتم الکتاب، و کان ممّن لایأخذه فی دین الله لومة لائم...[۴۰]

در متون کلامی شیعه نیز در وقت بحث از غدیر به اشکال ابوبکر عبدالله ابن ابی‌داود سلیمان سجستانی اشاره شده و به برخورد طبری نیز با او اشارت رفته است. از جمله سید مرتضی در *الذخیرة* سخن سجستانی را باطل دانسته و به برخورد طبری با او اشاره می‌کند.[۴۱] همو در *الشافی* با اشاره به این که خبر غدیر را تمامی راویان شیعه و سنی روایت کرده‌اند، به عنوان اشکال، از انکار سجستانی یاد کرده است. شریف مرتضی در پاسخ، جدای از آن که اظهار کرده است که نظر سجستانی، نظر شاذ و نادری است، از تبرّی بعدی او و در مواجه با طبری، از این نظرش هم یاد کرده است.[۴۲] در همین منابع، آمده است که سجستانی این نسبت را تکذیب کرده و گفته است که وی نه اصل حدیث، بلکه منکر این شده است که مسجد غدیر خم آن

---

۳۹. تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ ـ ۳۲۰، ص ۲۸۳

۴۰. تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۸

۴۱. الذخیرة، ص ۴۴۲ (تصحیح سید احمد حسینی اشکوری). به رغم آن که در هر دو نسخهٔ کتاب، ابن قید شده که مقصود ابوبکر فرزند ابن ابی‌داود سجستانی صاحب سنن است، مصحح تصور کرده که آن خطاست و نام خود سجستانی را در متن آورده است!

۴۲. الشافی فی الامامة، ج ۲، ص ۲۶۴ (تصحیح سیدعبدالزهراء الخطیب، تهران، مؤسسة الصادق(ع)).

روزگار هم وجود داشته است. ابوالصلاح حلبی نیز در **تقریب المعارف** پس از اشاره به تواتر حدیث غدیر می‌نویسد:

و لایقدح فی هذا ما حکاه الطبریّ عن ابن ابی‌داود السجستانی من انکار خبر الغدیر ... علی ان المضاف الی السجستانی من ذلک موقوف علی حکایة الطبری، مع ما بینهما من الملاحاة و الشنآن، و قد اُکذب الطَبری فی حکایته عنه، و صرّح بأنه لم ینکر الخبر و انما أنکر أن یکون المسجد بغدیر خم متقدّما و صنّف کتابا معروفا یتعذّر مما قرفه به الطبری و یتبرّأ منه.[۴۳]

تألیف کتاب الولایة و اتهام به تشیّع

همان گونه که ذهبی اشاره کرده است، طبری به دلیل تألیف این اثر، متهم به تشیع گردید؛[۴۴] زیرا اهل حدیث، حدیث غدیر را نمی‌پذیرفتند و اگر هم می‌پذیرفتند، اجازهٔ تألیف کتابی در طرق آن را که می‌توانست دستاویز شیعیان شود، به کسی چون طبری که امامی شناخته شده بود، نمی‌دادند. از همین روست که شاهدیم **بخاری** که تنها و تنها روایات موجود در دوایر اهل حدیث را ارائه می‌کند، از ذکر این حدیث با داشتن آن هم طریق خودداری ورزیده است.

اگر نگارش کتابی دیگر از سوی طبری را در بارهٔ **حدیث الطیر** که صحت آن بی‌تردید افضل بودن امام علی (ع) را بر همهٔ صحابه ثابت می‌کند، مورد توجه قرار دهیم، زمینهٔ اتهام تشیع به طبری روشن‌تر می‌شود. ابن کثیر در بارهٔ این کتاب نوشته است: **و رأیت فیه مجلدا فی جمع طرقه و الفاظه لابی جعفر محمد بن جریر الطبری المفسر صاحب التاریخ.** در ادامه اشاره می‌کند که ابوبکر باقلانی کتابی در

---

۴۳. تقریب المعارف، (تحقیق فارس حسون، قم، ۱۴۱۷)، صص ۲۰۷ ـ ۲۰۸

۴۴. طرق حدیث من کنت...، ص ۶۲: و أظنه بمثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیّع.

تضعیف طرق و دلالت این روایت در رد بر کتاب طبری نوشته است.[۴۵]

به هر روی روشن است که طبری در شرایطی مانند شرایط بغداد، با تسلّطی که حنابله داشتند، با داشتن تألیفی در حدیث غدیر و جامع‌تر از آن، تألیف اثری در فضائل علی بن ابی‌طالب (ع) می‌بایست به تشیع متهم می‌گردید. ابن خزیمه، محدّث معروف سنی اهل حدیثی مشبّهی مذهب، که در نیشابور می‌زیست، در بارهٔ او می‌نویسد: **ما أعلم علی أدیم الارض أعلم من محمد بن جریر، و لقد ظلمته الحنابلة.**[۴۶]

در واقع، دشمنی حنابلهٔ متعصّب با او،[۴۷] دلایل دیگری نیز داشت؛[۴۸] اما این

---

۴۵. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۹۰ (داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۱۳)

۴۶. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۶؛ الانساب، ج ۴، ص ۴۶؛ معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ ـ ۳۲۰، ص ۲۸۲

۴۷. قال: کانت الحنابلة تَمْنَع و لاتَتْرُك احدًا یَسْمَع علیه. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۳

۴۸. از جملهٔ آنها، انکار حدیث الجلوس علی العرش بود که می‌گفت محال است و این شعر را می‌خواند:

سبحان من لیس له انیس — و لا له فی عرشه جلیس

یاقوت (معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۵۸؛ و بنگرید: الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۷) در ادامهٔ این نقل می‌نویسد: فلما سمع ذلك الحنابلة منه و أصحاب الحدیث، وثبوا و رموه بمحابرهم و قیل کانت الوفا. فقام ابوجعفر بنفسه و دخل داره، فرموا داره بالحجارة حتی صار علی بابه کالتَّلِّ العظیم، و رکب نازوك صاحب الشُّرطة فی عشرات الوف من الجند یمنع عنه العامّة و وقف علی بابه یوما الی اللیل و أمر برفع الحجارة عنه. و کان قد کتب علی بابه

سبحان من لیس له انیس — و لا له فی عرشه جلیس

فأمر نازوك بمحو ذلك. و کتب مکانه بعض اصحاب الحدیث...

به دنبال این اعتراضات بود که طبری تسلیم شد و متنی مطابق میل حنابله نوشت. این متن همان صریح السنة است که ما در مقالات تاریخی دفتر دوم، گزارش آن را آورده‌ایم.

به جز آنچه گذشت، ابن جوزی به اختلاف نظرهای دیگری میان طبری و ابوبکر بن ابی‌داود در زمینه مسائل اعتقادی کرده و از تلاش ابن ابی‌داود در کشاندن مساله به حکومت و پاسخ طبری سخن گفته

نکته، می‌توانست مهم‌ترین عامل عناد و کینهٔ آنان نسبت به طبری باشد. در واقع، نسبت دادن **رفض** به او، جز از این زاویه ممکن نبود.

ابن مسکویه در این باره می‌نویسد:

و فیها [۳۱۰] تُوُفِّی محمد بن جریر الطبری، و له نحو تسعین سنة، و دفن لیلا، لأنَّ العامة اجْتمعت و مَنَعَتْ من دفْنِه نهارًا. و ادّعت علیه الرفض، ثم ادّعت علیه الإلحاد.[۴۹]

یاقوت حموی (م ۶۲۶) در بارهٔ او سخنی از خطیب بغدادی نقل کرده و سپس می‌نویسد:

قال غیر الخطیب: و دُفِنَ لیلاً خوفًا من العامّة لأنّه کان یُتَّهم بالتّشیع.[۵۰]

ابن جوزی (م ۵۹۷) در بارهٔ او به نقل از ثابت بن سنان می‌نویسد:

و ذکر ثابت بن سنان فی تاریخه: أنه انّما أخفیت حاله، لان العامّة اجتمعوا و منعوا من دفنه بالنّهار و ادّعوا علیه الرفض ،ثم ادّعوا علیه الالحاد.[۵۱]

وی در ادامه با اشاره به این فتوای طبری که مسح بر پا را جایز می‌دانست و غَسْل و شستشوی آن را لازم نمی‌شمرد، این را نیز سبب دیگری در نسبت رفض به طبری

است. بنگرید: المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

دلیل دیگر مخالفت حنابله با طبری، بی‌اعتنایی طبری به فقه احمد بن حنبل است. ابن الوردی می‌نویسد: و صنف کتابا فیه اختلاف الفقهاء، و لم یذکر فیه احمد بن حنبل، فقیل له فی ذلك، فقال: انما کان احمد بن حنبل محدثا. فاشتد ذلك علی الحنابلة و کانوا لایحصون کثرةً ببغداد، و رموه بالرفض تعصبا و تشنیعا علیه. تاریخ ابن الوردی ،ج ۱، ص ۳۵۶ (نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۹ ق.) المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۷۱ (قاهره، مکتبة المتنبی).

۴۹. تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۴۲ (تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۷)

۵۰. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۰ (دارالفکر).

۵۱. المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

می‌داند: **فلهذا نسب الی الرفض.**[۵۲]

ابن اثیر ـ با الهام از عبارت ابن مسکویه ـ می‌نویسد:

و فی هذه السنة [۳۱۰] تُوُفِّیَ محمدُ بن جریر الطبری، صاحب التاریخ ببغداد، و مولده سنة أربع و عشرین و مأتین، و دفن لیلا بداره، لان العامة اجتمعت، و منعت من دفنه نهارا، و ادّعوا علیه الرفض، ثم ادعوا علیه الإلحاد.[۵۳]

ابن اثیر، تعبیر عامّه را که کنایهٔ از اهل سنت است نمی‌پذیرد و با اظهار این که مخالفت از سوی عامه یعنی اهل سنت نبوده، حنابله را مقصّر اصلّی می‌داند: **و انما بعض الحنابلة تعصّبُوا علیه و وقعوا فیه، فتبعهم غیرهم.**[۵۴]

ابن کثیر نیز خبر از برخورد حنابله با او داده می‌نویسد:

و دفن فی داره، لأن بعض عوام الحنابلة و رعاعهم منعوا دفنه نهارا و نسبوه الی الرفض... و انما تقلّدوا ذلك عن أبی‌بكر محمد بن داود الفقیه الظاهری، حیث تکلّم فیه و برمیه بالعظائم و بالرفض.[۵۵]

ابن کثیر در این عبارت، به عمد یا غیر عمد، میان ابوبکر عبدالله بن أبی‌داود سجستانی (م ۳۱۶) متهم به ناصبی‌گری با ابوبکر محمد بن علی بن داود فقیه ظاهری خلط کرده است.[۵۶] کسی که طبری را متهم

---

۵۲. همانجا.

۵۳. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۷۴ ذیل حوادث سنة ۳۱۰ (بیروت، مؤسسة التاریخ العربی).

۵۴. همانجا.

۵۵. البدایة و النهایة، ج ۱۱ ـ ۱۲، ص ۱۶۷ (بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۳).

۵۶. البته میان طبری و علی بن داود ظاهری اختلاف نظرهایی بود که منجر به نگارش اثری از محمد بن علی بن داود ظاهری بر ضد طبری شد: اما این جریان، ربطی به مناقشهٔ مورد بحث در بارهٔ غدیر ندارد. بنگرید: معجم الادباء، ج ۱۸، صص ۷۹ ـ ۸۰

به تشیع می‌کرد، سجستانی ـ فرزند سجستانی صاحب سنن ـ بود که خود متهم به ناصبی‌گری بود. به همین دلیل، زمانی که به طبری خبر دادند سجستانی فضائل علی علیه السلام را روایت می‌کند، گفت: **تکبیرة من حارس.**[۵۷]

ذهبی پس از نقل این مطلب، از دشمنی موجود میان آنان سخن گفته است. همو نقلهایی در بارهٔ ناصبی‌گری او دارد که البته آن را انکار می‌کند.[۵۸] ابن ندیم، در شرح حال سجستانیِ یاد شده، اشاره می‌کند که کتاب تفسیری نوشت، و این بعد از آن بود که طبری کتاب تفسیرش را نوشت.[۵۹] این هم نشانی از رقابت آنهاست.

ناصبی‌گری سجستانی سبب شد تا ابن فراتِ وزیر او را از بغداد به واسط تبعید کند و تنها وقتی که قدری از فضائل امام علی (ع) را روایت کرد، علی بن عیسی او را به بغداد بازگرداند. پس از آن شیخ حنابله شد!: **ثم تَحَنْبَلَ، فصار شیخًا فیهم و هو مقبول عند اهل الحدیث.** افتضاح وضعیت او به حدی بود که پدرش در باره‌اش می‌گفت: **ابنی عبدالله کذّاب.**[۶۰]

ذهبی در شرح حال او در ***میزان الاعتدال*** گفتهٔ یکی دیگر از محدثان سنی را در بارهٔ طبری آورده است: **أقذع أحمد بن علی السلیمانی الحافظ: فقال: کان یضع للروافض.**[۶۱] سپس به رد سخن وی پرداخته و همین اندازه تأیید می‌کند که: **ثقة صادق فیه تشیّعٌ یسیر و موالاة لاتَضُرّ.**[۶۲] وی احتمال می‌دهد که سخن سلیمانی در باره ابن جریر شیعی بوده که کتاب ***الرواة عن أهل البیت*** داشته است. با توجه به

---

۵۷. تاریخ الاسلام ذهبی ۳۱۰ ـ ۳۲۰، ص ۵۱۶

۵۸. همان، ص ۵۱۷

۵۹. الفهرست، ص ۲۸۸ (تصحیح تجدد).

۶۰. تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ ـ ۳۲۰، ص ۵۱۸

۶۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۹۹

۶۲. همانجا.

نصوصی که در بارهٔ اتهام رفض به طبری مورخ داریم، بعید می‌نماید که مقصود سلیمانی، کسی جز او باشد. به علاوه که ابن جریر شیعی، در دوایر سنی شهرتی نداشته است.

ابن حجر در *لسان المیزان* سخن ذهبی را نقل کرده و به پیروی او، با دفاع از سلیمانی به این که امام متقنی است، سخن او را در بارهٔ ابن جریر دوم یعنی امامی مذهب می‌داند! با این حال، در بارهٔ طبری مورخ این نکته را تصریح می‌کند که: **وانّما نُبِزَ بالتشیّع، لأنّه صحّح حدیثَ غدیر خُمّ.**[۶۳]

تشیّع طبری![۶۴]

در اینجا پیش از وارد شدن در بحث از روایت غدیر در کتاب طبری، این پرسش مطرح است که آیا تنها همین نکته سبب اتهام تشیع به طبری شده است یا نکته و مطلب دیگری هم مطرح بوده و اصولا این که چرا طبری، به رغم آن که در **تاریخ** و **تفسیر** خود به نقل حدیث غدیر نپرداخته، یکباره در سالهای پایانی عمر، به تألیف کتابی در بارهٔ طرق حدیث غدیر و حدیث طیر که می‌توانسته عواقب خطرناکی برای او داشته باشد، دست می‌زند؟ آیا ممکن است به جز ردیه نویسی، تغییری در بینش مذهبیِ طبری رخ داده باشد؟ چنین احتمالی با توجه به شخصیتی که از طبری و آثار او می‌شناسیم، بعید می‌نماید؛ جز آن که این مسأله زاویه بلکه زوایای دیگری نیز دارد که بر ابهام آن می‌افزاید.

قصّه از این قرار است که ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (زندگی ح ۳۱۶ـ

---

۶۳. لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۸ (بیروت، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی)

۶۴. بارها نوشته‌ایم که اتهام به تشیع با اتهام به رفض متفاوت است. در این باره به بحثهای مقدماتی کتاب تاریخ تشیع در ایران جلد نخست، مراجعه فرمایید.

۳۸۳)[۶۵] ادیب معروف قرن چهارم هجری که از شاعران برجسته و پرآوازهٔ دورهٔ آل‌بویه بوده و از نظر باورهای مذهبی، فردی شیعه مذهب بوده،[۶۶] به عنوان خواهرزادهٔ طبری معرفی شده و ضمن شعری، تشیع خود را مربوط به تشیع دایی‌های خود، یعنی خانوادهٔ همین ابن جریر طبری کرده است.

خواهرزادگی او نسبت به طبری مورخ در منابع کهن تصریح شده است. از جمله سمعانی (م ۵۶۲) ذیل مدخل خوارزمی می‌نویسد: ... **و الشاعر المعروف ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی الادیب، و قیل له: الطبری. لانّه ابن اخت محمد بن جریر بن یزید الطبری.**[۶۷] به جز او، ابن خلکان،[۶۸] شمس الدین ذهبی،[۶۹] صَفَدی،[۷۰] ابن عماد حنبلی،[۷۱] و یافعی[۷۲] این نکته را یادآور شده‌اند.

ممکن است که این مؤلفان، این مطلب از یکدیگر اقتباس کرده باشند؛ اما نصی که مهم بوده و حتی از عبارت سمعانی کهن‌تر است، تصریح حاکم نیشابوری (ربیع الاول ۳۲۱ ـ صفر ۴۰۵) به این مطالب در کتاب مفقود شدهٔ ***تاریخ نیشابور*** است.[۷۳]

---

۶۵. در بارهٔ سال تولد وی بنگرید به مقدمهٔ دیوان أبی‌بکر الخوارزمی، دکتر حامد صدقی، ص ۱۰۷

۶۶. بنگرید به نامهٔ او به شیعیان نیشابور در رسائل الخوارزمی، چاپ بیروت، ص ۱۶. استاد صدقی تمامی عباراتی که در نوشته‌های او بوی تشیع می‌دهد، در مقدمهٔ دیوان ابی‌بکر الخوارزمی (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶) صص ۱۱۵ ـ ۱۱۷ آورده است.

۶۷. الانساب ج ۲، ص ۴۰۸

۶۸. وفیات الاعیان ج ۴، ص ۱۹۲، ۴۰۰

۶۹. سیر اعلام النبلاء ج ۱۶، ص ۵۲۶

۷۰. الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۴

۷۱. شذرات الذهب ج ۳، ص ۱۰۵

۷۲. مرآة الزمان ج ۲، ص ۴۱۶

۷۳. تاریخ نیشابور، (تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۵)، ص ۱۸۵. در آنجا این عبارت آمده است: محمد بن العباس، ابن أخت محمد بن جریر، ابوبکر الادیب الخوارزمی، ص ۱۸۵، ش ۲۴۴۵

ابن فندق بیهقی در شرح تألیفات تاریخی می‌نویسد: ... بعد از آن محمد بن جریر الطبری که خال ابوبکر الخوارزمی الادیب بود، تاریخ کبیر تصنیف کرد و مرا در نسبْ عرقی به محمد بن جریر المورخ کشد چنان که حاکم ابوعبدالله الحافظ در تاریخ نیشابور آورده است.[۷۴]

در جای دیگری هم نوشته است: و خواجه ابو لقاسم الحسین بن ابی‌الحسن البیهقی مردی شجاع و شهم بود و ملوك روزگار او را عزیز و گرامی داشتندی و والدهٔ او دختر ابوالفضل بن الاستاد العالم ابوبکر الخوارزمی بود و استاد عالم فاضل ابوبکر الخوارزمی خواهرزادهٔ محمد بن جریر الطبری بود که تاریخ و تفسیر به وی باز خوانند و حاکم ابوعبدالله حافظ در تاریخ نیشابور یاد کرده است.[۷۵]

با وجود این همه تصریح، به هیچ روی نمی‌توان در آن تردید کرد. تنها نکته آن است که یاقوت می‌نویسد: **و کان یزعم أن اباجعفر الطبری خاله.**[۷۶] در این اواخر آقامحمدعلی کرمانشاهی،[۷۷] نویسندهٔ روضات الجنّات،[۷۸] و صاحب اعیان الشیعه[۷۹] گویا به پیروی قاضی نورالله شوشتری[۸۰] در پاسخ یاقوت، خوارزمی را خواهرزادهٔ طبری شیعی دانسته‌اند که صد البته خلاف نقلهای صریح تاریخی است.[۸۱] محمد

---

۷۴. تاریخ بیهق، ص ۱۶

۷۵. همانجا، ص ۱۶

۷۶. معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷

۷۷. مقامع الفضل، ج ۱، صص ۴۶۴ ـ ۴۶۵ (قم، تحقیق و نشر مؤسسة العلامة الوحید البهبهانی، ۱۴۲۱).

۷۸. ج ۷، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۴

۷۹. ج ۹، صص ۳۷۷ ـ ۳۷۸

۸۰. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۸

۸۱. و به همین دلیل است که مرحوم محدث ارموی در تعلیقات نقض (ج ۲، ص ۶۵۸) او را خواهرزادهٔ طبری مورخ می‌داند؛ درست همان طور که استاد حامد صدقی نیز این نسبت را مطابق با آنچه در بیشتر مصادر تاریخی آمده، می‌داند: بنگرید: مقدمهٔ دیوان أبی‌بکر الخوارزمی، ص ۱۱۱

حسین اعرجی در مقدمهٔ کتاب **الامثال** خوارزمی،[۸۲] اشکالی در بارهٔ تاریخ تولد خوارزمی و تناسب آن با دورهٔ زندگی طبری مورخ کرده و خواسته است تا خواهرزادگی او را نسبت به طبریِ مورخ رد کند. گفتنی است که اگر محمد بن جریر طبری شیعی معاصر طبری مورخ باشد، همین اشکال در آنجا نیز وجود خواهد داشت. به علاوه که وجود ۷۳ سال اختلاف میان درگذشت طبری مورخ (م ۳۱۰) با خوارزمی، می‌تواند صورت نادری باشد اما در ضمن صحیح هم باشد.

افزون بر آن، خواهرزدگی خوارزمی نسبت به طبری، به معنای این نیست که مستقیم دختر خواهر او بوده، بلکه ممکن است خوارزمی نوهٔ خواهر طبری باشد. آنچه مهم است نصوص تاریخی به ویژه نقل آن در **تاریخ نیشابور** است که نویسندهٔ آن، عالم‌تر از آن است که طبری مورخ را نشناخته باشد. این نمی‌تواند اتفاقی باشد که حاکم نیشابوری چنین مطلبی را گفته باشد و از سوی دیگر، شعری از ابوبکر خوارزمی به صراحت این نکته را بیان کرده باشد.

با این حال، هم به دلیل غیر امامی و ناشیعی بودن آثار طبری مورخ و هم عدم ورود نص خاصی در بارهٔ امامی مذهب بودن ابوبکر خوارزمی[۸۳] ـ درعین تشیع شدید او بسان صاحب بن عباد ـ کمابیش ابهام در چگونگی آن وجود دارد.

پس از مرور از اصل خواهرزادگی خوارزمی، آنچه مهم است این نکته است که ابوبکر خوارزمی ضمن دو بیت شعر، خود را شیعه و رافضی خوانده و تشیع خویش را به دایی‌های خود نسبت داده است. یاقوت حموی (م ۶۲۶) در ذیل مدخل «آمل»[۸۴] این باره می‌نویسد: **و لذلك قال ابوبكر محمد بن العباس الخوارزمي، و أصله من آمل أيضا، و كان يزعم أن أباجعفر الطبري خاله:**

---

۸۲. بنگرید: مقدمهٔ دیوان ابی‌بکر الخوارزمی، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳

۸۳. البته به جز ابیاتی که خواهد آمد.

۸۴. معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷؛ قاضی نورالله نیز شعر بالا را در مجالس المؤمنین (۹۸/۱) آورده است.

بآمــــل مــولدی و بــنوجریر　　　　فأخوالی، و یحکی المرء خالَهْ
فــها أنـا رافـضی عـن تـراث　　　　و غــیری رافـضیّ عـن کـلاله

و کذب، لم‌یکن ابوجعفر رحمه الله، رافضیا، و انما حسدته الحنابلة فرموه بذلك، فاغتنمها الخوارزمی، و کان سبّابا رافضیا مجاهرا بذلك متبجّحا.

عبدالجلیل قزوینی[۸۵] نیز در این باره می‌نویسد: و بوبکر خوارزمی معروف است که شیعی و معتقد بوده است و فضل و قدر او را فضلا انکار نکنند، این ابیات او راست که می‌گوید اگر چه مصنّف (یعنی کسی که عبدالجلیل کتاب نقض را در رد بر او نوشته) گفته است: شیعی هرگز بوبکر نام نبوده است:

بآمــــل مــولدی و بــنوجریر　　　　فأخوالی و یحکی المرء خـاله
فـمن یك رافـضیّا عـن تُـراث　　　　فــإنّی رافــضی عــن کــلاله

مصرع نخستِ بیت دوم، با آنچه در بالا آمد، متفاوت و طبعا این عبارت صحیح‌تر می‌نماید. ابن فندق بیهقی نیز بیت اول این شعر را آورده است.[۸۶]

---

۸۵. نقض، ص ۲۱۸

۸۶. تاریخ بیهق، ص ۱۰۸. با آن که سه منبع کهن این اشعار را آورده‌اند، ابن ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶) سخن دیگری گفته است. وی با اشاره به کتاب المسترشد از محمد بن جریر طبری، می‌نویسد: او محمد بن جریر صاحب تاریخ نیست بلکه از رجال شیعه است و تصور من بر آن است که مادرش از بنوجریر از شهر آمل طبرستان است و: «بنوجریر الآملیون شیعة مستهترون بالتشیع. فنسب الی أخواله. خاندان جریر از آملی‌ها، در تشیع اصرار دارند و او ـ یعنی محمد بن جریر شیعی ـ به دایی‌های خود منسوب شده است. سپس می‌نویسد: شعری از او بر این مطلب دلالت دارد و آنگاه همین دو بیت شعر را می‌آورد با اندکی تغییر:

بآمــــل مــولدی و بــنوجریر　　　　فأخوالی و یحکی المرء خـاله
فــمن یك رافــضیا عــن أبیه　　　　فــإنی رافــضی عــن کــلاله

روشن نیست که چگونه از نظر ابن ابی‌الحدید محمد بن جریر رافضی که خودش از خاندان ابن جریر است، تشیعش را به دایی‌ها خود ـ که باز آنها را بنوجریر دانسته، منتسب می‌کند؟

از همهٔ اینها که بگذریم، نقلهایی که طبری در کتاب ***مناقب اهل البیت*** (ع) خود آورده، آن هم در روزگاری که حنابلهٔ بغداد چیرگی کاملی بر اوضاع مذهبی بغداد داشته‌اند، می‌تواند شاهدی به تشیع ـ و نه رفض ـ او باشد.

در میان این مرویات، حتی روایتی وجود دارد که دلالت صریحی بر تشیع دوازده امامیِ او می‌کند. از آن جمله روایتی است که ابن طاوس در کتاب ***الیقین***[87] آورده و در آن تصریح شده است که سلمان به نقل از رسول خدا(ص) می‌گوید:

انّ علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام وصیّی و وارثی وقاضی دینی و عدتی و هو الفاروق بین الحقّ و الباطل، و هو یعسوب المسلمین وامام المتّقین و قائد الغرّ المحجلین و الحامل غدًا لواء رب العالمین. هو و ولده من بعده. ثمّ من الحسین ابنی، أئمة تسعة هداة مهدیّون الی یوم القیامة. أشکو الی الله جحود أُمّتی لأخی و تظاهرهم علیه و ظلمهم له وأخذهم حقّه.

ابن طاوس که خود به اهمیت این نص، آن هم از زبان طبری، واقف بوده می‌نویسد: اگر در اسلام، تنها همین یک حدیث قابل اعتماد نقل شده باشد، برای علیّ بن ابی‌طالب کافی است و برای پیامبر (ص) که تصریح به خلافت او و امامان بعد از او کرده؛ آن هم از طریق طبری که ما پیش از این، دیدیم که چه اندازه او را ستایش و توثیق کرده‌اند.[88]

قاضی نعمان (م ۳۶۳) و کتاب الولایة

قدیمی‌ترین اثری که بیشترین استفاده را از ***کتاب الولایة*** و کتاب ***مناقب اهل البیت*** طبری کرده، کتاب ***شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار*** علیهم السلام قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳) اسماعیلی مذهب است. با این حال،

---

۸۷. ص ۴۸۷ ـ ۴۸۸ پس از این متن آن را خواهیم آورد.

۸۸. الیقین، ص ۴۸۸

دشواری این کتاب آن است که در عین حال که تصریح به استفاده از کتاب طبری دارد، سند بیشتر نقلها را ـ به استثنای چند مورد محدود ـ انداخته و به این ترتیب به ارزش و اعتبار احادیث نقل شده، به شدت لطمه زده است.

بهره‌گیری وی از اثر طبری، شامل دو کتاب *مناقب* اهل البیت یا فضائل امام علی و کتاب ***الولایه*** است. برای مثال پس از نقل خبر «**أنت أخي و وصيّي و خليفتي من بعدي**» می‌نویسد:

> **و ممن رواه و أدخله في كتاب ذكر فيه فضائل علي عليه السلام ـ غير من تقدّمت ذكره ـ محمد بن جرير الطبري و هو احد أهل بغداد من العامة عن قرب عهد في العلم و الحديث و الفقه عندهم.**[۸۹]

سپس اشاره به طرق مختلفی دارد که طبری در نقل این حدیث در کتابش آورده است.[۹۰] در ادامه پس از نقل روایاتی چند از کتاب طبری، بخش عمده‌ای از احادیث این کتاب را آورده و از آن با تعبیر «**و هو كتاب لطيف بسيط ذكر فيه فضائل علي عليه السلام**» یاد کرده است. سپس به بخش روایت غدیر کتاب طبری پرداخته و انگیزهٔ طبری را در تألیف آن بیان می‌کند که شرحش گذشت.[۹۱]

شاید از این قسمت، چنین معلوم شود که مقصود وی از کتاب فضائل علی (ع) همان کتاب ***الولایة*** یا کتابی در فضائل امام علی است که بخشی از آن در طرق حدیث غدیر بوده است. وی در انتهایِ نقلِ احادیثی در باب وصایت امام علی (ع) از طبری، باز هم از بساطتی که طبری در نقل فضائل امام در این کتاب از خود نشان داده یاد کرده است: **و ما رواه و بسطه من فضائل علي عليه السلام...**»[۹۲]

---

۸۹. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۶

۹۰. همان، ص ۱۱۷

۹۱. بنگرید: شرح الاخبار، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱

۹۲. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۸

در جمع باید گفت، در مقایسه میان کسانی که از این کتاب طبری مطلبی نقل کرده‌اند، قاضی نعمان در شرح الاخبار، بیشترین استفاده را برده است. جز آن که، همان گونه که گذشت، وی اَسناد طبری را در نقل احادیث، بسان بیشتر موارد کتاب، حذف کرده است. از این رو، در نقل حدیث غدیر از کتاب طبری، روایات نقل شده در آن کتاب را مفصل نیاورده، زیرا تنها سند آنها متفاوت بوده است. با این حال تصریح دارد که طبری بابی خاص را به روایت غدیر اختصاص داده که در رد بر ابوبکر سجستانی است. سجستانی گفته بود که در سفر حجة الوداع، علی علیه السلام همراه پیامبر (ص) نبوده و به همین دلیل، اساسا روایت غدیر نادرست است. این اظهار نظر، علت و انگیزهٔ تألیف کتاب الولایه توسط طبری است. به نوشتهٔ قاضی نعمان: **و احتجّ [الطبری] علی ذلك بالروایات الثابتة علی قدم علی ـ صلوات الله علیه ـ من الیمن علی رسول الله صلّی الله علیه و اله عند وصوله الی مکة و...**[۹۳] قاضی در بارهٔ کتاب ***الولایة*** که بخشی از کتاب فضائل بوده والبته بعدها به طور مستقل نیز شناخته شده، می‌نویسد:

> ثم جاء أیضا فی هذا الکتاب بباب أفرد فیه الروایات الثابتة التی جاءت من رسول الله صلّی الله علیه و اله بأنّه قال قبل حجة الوداع و بعده: **من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله.** و قوله: **علیّ أمیرالمؤمنین و علی أخی، و علیّ وزیری، و علیّ وصیّی، و علیّ خلیفتی علی امّتی من بعدی، و علیّ أولی الناس بالناس من بعدی.** و غیر ذلك مما یوجب له مقامه من بعده، و تسلیم الامّة له ذلك، و أن لایتقدّم علیه أحد منها، و لایتأمّر علیه، فی کلام طویل ذکر ذلك فیه، و احتجاج أکید أطاله علی قائل

---

۹۳. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۲

حکی قوله و لانعلم أحد قال بمثله. و ما حکاه عنه من دفع ما اجتمعت علیه الامّة علیه و نفیه أن یکون علی علیه السلام مع رسول الله صلّی الله علیه و اله فی حجة الوداع، و عامة اهل العلم، و أصحاب الحدیث مجمعون علی أنّه کان معه ... فأشغل الطبری اکثر کتابه بالاحتجاج علی هذا القائل الجاحد الشاذ قوله الذی لم‌یثبت عند أحد من أهل العلم.[۹۴]

شگفتی قاضی نعمان این است که چرا طبری با این که خود این احادیث را نقل می‌کند، از مذهب عامه پیروی کرده است: **و أغفل الطبری او تجاهل خلافه. لما أثبته و رواه و صححه مما قدمنا ذکره. و حکایته عنه فی علیّ علیه السلام و ذهب فیه الی ما ذهب أصحابه من العامة الیه من تقدیم ابی‌بکر و عمر و عثمان علیه.**[۹۵]

پس از نقل روایات غدیر، قاضی نعمان، روایات دیگری در فضائل امام علی (ع) از کتاب طبری نقل کرده که نخستین آنها حدیث طیر است: **و نحن بعد هذا نحکی مما رواه الطبری هذا من مناقب علی صلوات الله علیه و فضائله الموجبة لما خالفه هو لنؤکّد بذلك ما ذکرناه عنه.**[۹۶] پس از نقل حدیث طیر می‌نویسد: «**و جاء الطبری بهذا الحدیث بروایات کثیرة و طُرُق شتّی**».[۹۷] همچنین پس از نقل چند حدیث و نیز حدیث الرایة می‌نویسد: «**فجاء الطبری بهذا الخبر و ما قبله من الاخبار من طرق کثیرة**».[۹۸] نیز پس از نقل این خبر از امام علی (ع) که خطاب به اصحابش فرمود که پس از من، شما را مجبور به لعن بر من می‌کنند و در ادامه روایتی از رسول

---

۹۴. شرح الاخبار، ص ۱۳۵. مقصود همین سخن است که امام علی (ع) در هنگام حجة الوداع در یمن بوده است.

۹۵. همان، ج ۱، ص ۱۳۶، ۱۳۷

۹۶. همان، ص ۱۳۷

۹۷. همان، ص ۱۳۸

۹۸. همان، ج ۱، ص ۱۴۹

خدا(ص) نقل کرد، می‌نویسد: «**و هذا مما أثبتناه فی هذا الکتاب مما آثره الطبری الذی قدّمنا ذکره.**»[۹۹]

پس از قاضی نعمان، شخص دیگری که از کتاب الولایة طبری بهره برده، باید به ابن عبدالبر اندلسی (۳۶۸ ـ ۴۶۳) اشاره کرد که در بخش زیبای مربوط به شرح حال امام علی علیه السلام در کتاب ***الاستیعاب***، سه حدیث به نقل از طبری آورده است.[۱۰۰] البته هیچ تصریحی بر این مطلب نیست که وی از کتاب الولایه یا کتاب الفضائل بهره برده باشد، اما به هر روی، طبیعی است که طبری این احادیث را در کتاب فضائل علی علیه‌السلام خود آورده باشد.

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) و کتاب الولایة

ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی معروف به ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) از دیگر کسانی است که از کتاب الولایه و کتاب المناقب یاد و از آن نقل کرده است. از جمله در بحث غدیر خم، ضمن یاد از کسانی که در آثارشان حدیث غدیر را آورده‌اند می‌نویسد: «**ابن جریر الطبری من نیّف و سبعین طریقا فی کتاب الولایة**».[۱۰۱]

ابن شهر آشوب در مواردی زیادی از کتاب مناقب از کتاب الولایه بهره برده، اما این که مستقیم از این کتاب بهره برده یا نه، روشن نیست؛ آنچه مهم است این که نقلهای او از این کتاب، بجز اندکی، در منابع دیگر نیامده است. وی که معمولا در ابتدای جمله، منبع خود را می‌آورد، می‌نویسد: «حلیة ابونعیم و **ولایة الطبری**، قال النبی...».[۱۰۲] یا می‌نویسد: «ابن مجاهد فی التاریخ و **الطبری فی الولایة**».[۱۰۳] در یک

---

۹۹. شرح الاخبار، ص ۱۶۴

۱۰۰. الاستیعاب، ج ۳، صص ۱۰۹۰، ۱۱۱۸، ۱۱۲۶

۱۰۱. المناقب، ج ۴، ص ۲۵

۱۰۲. المناقب، ج ۳، ص ۴۸

مورد هم نوشته است: «**الطبریان فی الولایة و المناقب**»![۱۰۴] بدون تردید مقصود او دو کتاب الولایه و المناقب طبری است. در جای دیگری: «**والطبری فی التاریخ و المناقب**».[۱۰۵] از آن روی که وی در عبارتی می‌نویسد طبری **حدیث طیر** را در کتاب الولایة آورده،[۱۰۶] روشن می‌شود که او عنوان کتاب الولایه را اعم از کتاب فضائل می‌دانسته است. وی یک بار هم در ***متشابه القرآن*** از تعبیر **الطبری فی الولایة** یادکرده است.[۱۰۷]

نکتهٔ دیگر این که ابن شهرآشوب، گاه به صراحت از کتاب الولایة و گاه از تاریخ طبری نقل می‌کند، اما در مواردی بدون یاد از کتاب خاصی، حدیثی را از وی نقل کرده است. طبعا با توجه به این که محتوای برخی از این نقلها فضائل امام علی (ع) است، می‌توان حدس زد که موارد یاد شده نیز از کتاب الولایه است.

ابن طاوس (م ۶۶۴) و کتاب المناقب و حدیث الولایة

ابن طاوس (م ۶۶۴) از هر دو کتاب طبری یاد کرده و به نقل مواردی از کتاب مناقب او پرداخته است. وی در کتاب الیقین، می‌نویسد:

> **فیما نذکره من کتاب المناقب لاهل البیت علیهم السلام تألیف محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ، من تسمیة ذی‌الفقار لعلیّ علیه السلام بأمیرالمؤمنین.**

سپس به این طریق نقل از آن کتاب را آغاز می‌کند:

---

۱۰۳ . همانجا، ج ۳، ص ۶۷

۱۰۴ . المناقب، ج ۳، ص ۷۰؛ ج ۴، ص ۷۳

۱۰۵ . همانجا، ج ۳، ص ۱۲۹

۱۰۶ . همانجا، ج ۲، ص ۲۸۲

۱۰۷ . متشابه القرآن، (قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰) ج ۲، ص ۴۱

قال فی خُطبته ما هذا لفظه: حدثنا الشیخ الموفق [المدقق] محمد بن جریر الطبری ببغداد فی مسجد الرّصافة، قال: هذا ما ألَفته من جمیع الروایات من الکوفیین و البصریین و المکّیین و الشامیین و أهل الفضل کلّهم و اختلافهم فی أهل البیت علیهم السلام، فجمعْتُه و ألّفْتُه أبوابًا و مناقب ذکرت فیه بابًا بابًا و فصّلت بینهم و بین فضائل غیرهم. و خَصَصْتُ أهل هذا البیت بما خصّهم الله به من الفضل.

نکته‌ای که در این عبارت آمده، اشاره او به فصل بندی کتاب طبری است. وی می‌گوید که طبری مناقب را باب باب آورده است، اما این که این تقسیم بندی بابی بر چه اساس بوده است، چندان روشن نیست. تنها اشاره، مطالبی است که ابن طاوس در جایی دیگری آورده، می‌نویسد: **قال محمد بن جریر الطبری المذکور فی کتاب مناقب أهل البیت علیهم السلام فی باب الهاء من حدیث نذکر اسناده و المراد منه بلفظه.**[۱۰۸] همو در کتاب **طُرَف** نیز در بارهٔ کتاب المناقب طبری می‌نویسد: **و رتبه أبوابا علی حروف المعجم، فقال فی باب الیاء ما لفظه:**[۱۰۹] اما در این که مراد از باب الهاء و باب الیاء چیست، باید بیشتر اندیشید.[۱۱۰] به روی، بازسازی کتاب به شکلی که وی آن را مرتب کرده بوده، دشوار است.

سپس ابن طاوس عبارتی از خطیب بغدادی در ستایش ابن جریر طبری آورده که عینا در شرح حال طبری در تاریخ بغداد (۲ / ۱٦۲) آمده است.[۱۱۱] آنگاه با تأکید بر

---

۱۰۸. الیقین، ص ۴۷۷

۱۰۹. الطرف، (میراث اسلامی ایران، دفتر سوم)، ص ۱۸٦

۱۱۰. کلبرگ (کتابخانهٔ ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵٦) نوشته است که مقصود بر حسب نام روات است. اما روشن نیست در الیقین ص ۴۷۷ که حدیثی از سلمان نقل شده، چگونه می‌تواند از باب الهاء گرفته شده باشد. همین مسأله در مورد نقل کتاب طرف نیز وجود دارد.

۱۱۱. در جای دیگری هم (الیقین باختصاص مولانا علی بأمیرالمؤمنین، تصحیح الانصاری، قم، دارالکتاب،

این که این نقل را آورده تا پایهٔ استدلال خویش را استوار کرده باشد، می‌نویسد:

و قد ذکر فی کتاب المناقب المشار الیه من تسمیة مولانا علی بن ابی‌طالب علیه السلام بأمیرالمؤمنین ثلاثة احادیث نذکرها فی ثلاثة ابواب ما هذا لفظه.[۱۱۲]

سپس متن احادیث را آورده است. ابن طاوس اشاراتی نیز به کتاب الولایة دارد که در جای دیگری به نقل از الطرائف آوردیم.

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) و کتاب الولایة

گذشت که ذهبی یک مجلد از کتاب دو جلدی طبری را در طرق حدیث غدیر دیده و از کثرت طرق یاد شده در آن، حیرت‌زده شده است. ذهبی که ـ به احتمال به تقلید از طبری ـ رسالهٔ مستقلی در طرق حدیث غدیر نوشته، در مواردی، روایاتی از کتاب طبری نقل کرده است. در جایی پس از نقل روایتی می‌نویسد: «**هکذا روی الحدیث بتمامه محمد بن جریر الطبری.**»[۱۱۳] در جای دیگری آمده «**حدثنا ابن جریر فی کتاب غدیر خمّ**».[۱۱۴] و در جای دیگری آمده است: «**قال محمد بن جریر الطبری فی المجلد الثانی من کتاب غدیر خمّ له و أظنه به مثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیع.**»[۱۱۵] و در مورد دیگری «**رواه محمد بن جریر فی کتاب الغدیر**».[۱۱۶]

۱۴۱۳، ص ۴۸۷) نقلهای دیگری در ستایش طبری از سوی علمای اهل سنت آورده است.

۱۱۲. الیقین، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۶

۱۱۳. طرق حدیث من کنت مولاه...، ص ۲۹

۱۱۴. همان، ص ۴۱

۱۱۵. همان، ص ۶۲

۱۱۶. همان، ص ۹۱

ابن کثیر (م ۷۷۴) و کتاب الولایة

گذشت که ابن کثیر نیز از این کتاب یاد کرده است. وی در دو مورد از کتاب **البدایة و النهایة** از حدیث غدیر سخن گفته است. نخست در حوادث سال دهم هجرت از آن یاد کرده و برخی از طرق آن را آورده است.[۱۱۷] دوم در پایان زندگی امیرمؤمنان (ع) در ضمن فضائل آن حضرت، برخی از طرق حدیث غدیر را آورده، اما یادی از کتاب طبری نکرده است.[۱۱۸]

در مورد نخست، پس از اشاره به این که رسول خدا(ص) در بازگشت از حج در غدیر خم، فضیلتی از فضائل امام علی (ع) را آشکار ساخت، می‌نویسد:

> **و لهذا لمّا تفرّغ علیه السلام من بیان المناسك و رجع الی المدینة بیّن ذلك فی أثناء الطریق، فخطب خطبة عظیمة فی الیوم ۱۸ من ذی حجة عامئذ و کان یوم الأحَد بغدیر خمّ تحت شجرة هناك. فبیّن فیها أشیا. و ذکر من فضل علیّ و أمانته و عدله و قربه الیه ما أزاح به ما کان فی نفوس کثیر من الناس منه! و نحن نورد عیون الاحادیث الواردة فی ذلك و نبیّن ما فیها من صحیح و ضعیف بحول الله وقوّته و عونه. و قد اعتنی بأمر هذا الحدیث أبوجعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ، فجمع فیه مجلّدین أورد فیهما طرقه و الفاظه و ساق الغث و السمین و الصحیح و السقیم، علی ما جرت به عادة کثیر من المحدّثین یوردون ما وقع لهم فی ذلك الباب من غیر تمییز صحیحه و ضعیفه.**[۱۱۹]

سپس اشاره می‌کند که بنا دارد برخی از طرق آن را نقل کند و چنین می‌کند. از طرقی که نقل کرده، بخشی از کتاب طبری است. از آنچه در کتاب البدایة، آمده چنین بر

---

۱۱۷. البدایة و النهایة، ج ۵، صص ۲۲۷ ـ ۲۳۳ (بیروت داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲)

۱۱۸. همان، ج ۷، صص ۳۸۳ ـ ۳۸۷

۱۱۹. همان، ج ۵، ص ۲۲۷

می‌آید که ابن کثیر رسالهٔ او را در طرق حدیث غدیر در اختیار داشته است.

بیاضی (م ۸۷۷) و کتاب الولایه

زین الدین علی بن یونس عاملی در مقدمهٔ کتاب **الصراط المستقیم** خود، فهرستی از منابعش را به دست داده و از جمله نام کتاب الولایة طبری را آورده است.[۱۲۰] در جای دیگری نیز، ضمن برشمردن آثار سنیان در بارهٔ اهل بیت (ع) از کتاب طبری آغاز کرده می‌نویسد: «**فصنّف ابن جریر کتاب الغدیر و ابن شاهین کتاب المناقب...**»[۱۲۱] بر همین قیاس نقلهای از این کتاب را در کتابش آورده که به ظنّ قوی، آنها را از ابن شهرآشوب، ابن طاوس یا منابع دیگر گرفته است. از میان این نقلها، یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولایة طبری دارد که علامهٔ امینی نیز ظاهرا آن را از بیاضی نقل کرد،[۱۲۲] و البته به این عبارت، در جای دیگری دیده نشد.

گفتنی است که وی گاه به صراحت از کتاب الولایه طبری یاد کرده، گاه از طبری مطلبی آورده و نامش را در کنار دیگر راویان اهل سنت نهاده که باید طبری مورخ باشد. در برابر از ***تاریخ الطبری*** در چندین مورد یاد کرده،[۱۲۳] همچنان که از طبری شیعه و کتابش المسترشد[۱۲۴] نیز مطالبی آورده است. در مواردی که تنها به ارائهٔ نام طبری اکتفا کرده، روشن نیست که مقصودش کدام طبری است.[۱۲۵] در یک مورد نیز

---

۱۲۰. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۹

۱۲۱. همانجا، ج ۱، ص ۱۵۳

۱۲۲. الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بنگرید: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۱

۱۲۳. الصراط، ج ۳، ص ۷۹، ۸۱، ۱۶۲

۱۲۴. همانجا، ج ۱، ص ۴، ج ۳، ص ۲۵۵

۱۲۵. همانجا، ج ۱، ص ۲۴۶. در ج ۱، ص ۲۶۱ نام وی را در ردیف نویسندگان شیعه مانند ابن بطریق و ابن بابویه آورده که احتمال آن که مقصودش طبری شیعه باشد را تقویت می‌کند.

از کتاب المناقب طبری یاد کرده که مطلب نقل شده، در بارهٔ ابوبکر است.[۱۲۶]

یکی دیگر از کسانی که به تفصیل روایاتی در فضائل امام علی علیه السلام از طبری نقل کرده، عالم محدّث برجستهٔ اهل سنّت علاء الدین علی مشهور به **متّقی هندی** (م ۹۷۵) است. وی در بخش فضائل امام علی (ع) از کتاب ***کنز العمال***[۱۲۷] شمار زیادی روایت نقل کرده و در انتهای آنها نام ابن جریر را نهاده است. متقی هندی در مقدمهٔ کتاب می‌گوید: اگر به طور مطلق نام ابن جریر را آورده باشد، مقصودش کتاب ***تهذیب الآثار*** اوست، و در صورتی که از کتاب **تفسیر** یا **تاریخ** باشد، به این نکته تصریح کرده است. از آنجا که روایات انتخاب شده از وی در باب فضائل اهل البیت، به طور یقین در کتاب مناقب اهل البیت (ع) او نیز بوده ـ و بخشی از آنها طرق حدیث غدیر است ـ می‌توان این احادیث را نیز به عنوان بخشی از کتاب فضائل یا کتاب الولایة طبری دانست. گفتنی است که تنها برخی از بخشهای تهذیب الآثار برجای مانده و بیشتر این روایات در بخش موجود چاپ شده نیست.

در دورهٔ اخیر علامهٔ امینی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۰ قمری) در **الغدیر** به این کتاب عنایت داشته و به نقل از کنزالعمال و البدایة و النهایة، حدیث غدیر را به روایت طبری در ***الغدیر*** آورده است.[۱۲۸] استاد مرحوم سیدعبدالعزیز طباطبائی (م ۱۴۱۶) نیز کتاب الولایه را در میان آثاری که اهل سنت در بارهٔ اهل بیت (ع) نگاشته‌اند، آورده‌اند.[۱۲۹]

* . * . *

---

۱۲۶ . الصراط، ج ۱، ص ۲۳۳: و أسند ابن جریر الطبری فی کتاب المناقب الی النّبی...

۱۲۷ . بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹

۱۲۸ . در بارهٔ کتاب الولایه بنگرید: الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۲

۱۲۹ . الغدیر فی التراث الاسلامی، (بیروت، دارالمؤرخ العربی، ۱۴۱۴)، صص ۳۵ ـ ۳۷؛ اهل البیت فی المکتبة العربیة، (قم، مؤسسة آل البیت، ۱۴۱۷) صص ۶۶۱ ـ ۶۶۴، ش ۸۵۲

شذرات من كتاب

فضائل علىّ بن أبى‌طالب عليه السلام ﷺ[1]

ما روى القاضى نعمان من كتاب فضائل على عليه السلام لمحمد بن جرير الطبرى

[۱] [قال قاضى نعمان: نصّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله على علىّ بالوصيّة و الخلافة و اِمْرة المؤمنين، و قد ذكرْتُ فى الباب الذى قبل هذا الباب، قول النّبى صلوات الله عليه و آله لعلىّ عليه السلام: أنت أخى و وصيّىَ. و فيما قبله من قوله له يوم جمع بنى عبدالمطّلب يعرض عليهم أيُّهم يوازره على أمره على أن يجعله أخاه و وصيّه و وليّه و خليفته من بعده. و إنهم احجموا[2] عن ذلك. و سارع علىّ عليه السلام النبىّ. فقال لهم: هذا أخى و وصيّى و خليفتى و وليّى فيكم، فاسمعوا له و أطيعوا. فهو كما ذكر خبر مشهور. و رواه أكثر أصحاب الحديث، و ممن رواه و أدخله فى كتاب ذكر فيه فضائل على عليه السلام غير من تقدمت ذكره، محمد بن جرير الطبرى و هو أحد أهل بغداد من العامة عن

---

۱. قد يسمى هذا الكتاب ـ كما ذكرنا فى المقدمة ـ كتاب الولاية. و لكن «كتاب الولاية» هو الكتاب الذى كتبه الطبرى لجمع طرق حديث الولاية: من كنت مولاه فهذا على مولاه.

۲. اى امتنعوا

قرب عهد فى العلم و الحديث و الفقه عندهم. أورده فيه. أنه قال:]

حدثنا محمد بن حميد، قال: حدثنا سلمة بن الفضل، قال: حدثنا محمد بن اسحاق، عن عبدالغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمر، عن عبد الحارث بن نوفل، عن العباد بن الحارث بن عبدالمطلب، عن ابن عباس، عن عليّ عليه السلام **[و ذكر الحديث و حكاه من طرق شتّى غير هذا.]** (شرح الاخبار، ۱۱۷/۱)

[۲] و عن **الطبرى** بإسناده له من عباد، عن عليّ عليه السلام إنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: من يُؤدّى دَينى و يقضى عداتى و يكون معى فى الجنّة؟ فقلت: أنا يا رسول الله. (۱/ ۱۱۷)

[۳] و **بإسناد له آخر،**[۳] عن أبى‌الطفيل، قال: قال عليّ عليه السلام لعثمان و طلحة و الزبير و سعد و عبدالرحمان و عبدالله بن عمر: أناشدكم الله! هل تعلمون أنّ لرسول الله صلّى الله عليه و اله وصيّا غيرى؟ قالوا: اللّهمّ لا. (۱ / ۱۱۷)

---

۳. هذا التعبير و التعابير الذى ذكره المؤلف بعد هذا نظير «بآخر يرفعه الى...» يصرّح أن المؤلف أخذ كل هذه الروايات من كتاب الطبرى كما يشير الى ذلك فى انتهاء الفصل فى الصفحة ۱۲۶ حتى ۱۲۸ حيث يقول: فهذه الأخبار ثابتة، و كلّها و ما تقدّم قبلها و ما نذكره فى هذا الكتاب بعدها، مما قد رواه الثقات عند العامة من أصحاب الحديث و الفقهاء منهم عندهم و أهل الفضل فيهم، بعد أن اختصرت ـ كما شرطت فى أول الكتاب ـ أكثر مما جاء فى ذلك. و اقتصرت على حديث واحد من كل فن، و حذفت التكرار الذى يدخله اصحاب الحديث و غيرهم باختلاف الأسانيد و غيرذلك فيما يريدون به التأكيد ... قد شرطت فى أول هذا الكتاب و ذكرت فى آخر الباب الذى قبل هذا الباب اختصارا ذكر الاحتجاج على المتقصرين بعلى اميرالمؤمنين عليه السلام كما أبانه الله عزّوجل به على لسان نبيه محمد رسوله صلّى الله عليه و اله من الفضل و الكرامة و استحقاق الوصيّة من رسول الله صلّى الله عليه و اله و الامامة من بعده و أن ذلك ان ذكرته طال ذكره و قطع الكتاب عما عليه بسطته. ثم لم أجد بدا من ذكر هذا الفصل فيه لما قيل انه لابدّ أن ينفث، و ذكرى فيه **محمد بن جرير الطبرى** و ما رواه و ما بسطه من فضائل على عليه السلام لما أردته من الاخبار بذلك عن اقرار العوام و روايتهم ما قد بسطته فى هذا الكتاب من ذلك و لان لايرى من سمعه انه شاذ او مما انفردت به الشيعة دون العامّة.

[۴] و بإسناد له آخر عن سلمان الفارسی، قال: قلت لرسول الله صلّی اللّه علیه واله: یا رسول اللّه! انّه لم یکن نبیّ الا و له وصی، فمن وصیّك؟ قال: وصیّی و خلیلی و خلیفتی فی أهلی و خیر من أترك بعدی و مؤدّی دَینی و منجز عداتی علیّ بن أبی طالب. (۱۱۷/۱)[۴]

[۵] و بإسناد له آخر یرفعه الی علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام، انه قال: أوصانی رسول الله صلّی الله علیه و اله عند وفاته و أنا مسنده الی صدری، فقال لی: یا علی! اوصیك بالعرب خیرًا ـ یقولها ثلاث مرّات ـ ثم سالت نفسه فی یدیّ.[5] (۱۱۷/۱)

[۶] و بآخر عن محمد القاسم الهمدانی، قال: شهدت مع علیّ علیه السلام علی قتال الحروریّة، فنزل بقرب دیر دون النهر بأرض فلاة، فلم یجد الناس الماء، فأتوه و ذکروا له ذلك، فقام و دعی ببغل فرکبه، ثم أتی موضعا بقرب الدیر، فأدار البغل حوله سبع مرات و هو ینظر الیه، ثم قال: احفروا هاهنا. فحفروا، فخرجت عین من ماء فشر الناس و سقوا و استقوا، فنزل الدیرانی، فقال للناس: من أنتم؟ فقالوا نحن من تری و أخبروه بخبرهم. فقال: ان لی فی هذا الدیر کذا و کذا من السنین و لحقت به من له أکثر من ذلك و ما علمنا أن هاهنا ماء کنا نخبر بأن هاهنا عینا لایخرجها الا نبیّ او وصیّ نبیّ. قالوا: فهذا وصیّ نبینا هو الذی أخرجها![۶] (۱۱۷/۱ ـ ۱۱۸)

[۷] و بآخر رفعه الی ابی‌ایوب الانصاری، قال: مرض رسول الله صلّی الله علیه و اله، فأتته فاطمة علیها السلام تعوده. فلما رأت ما به من المرض، بکت، فقال لها: یا فاطمة! ان الله عزوجلّ لکرامته إیاك، زوّجك أقدمهم سلمًا و أکثرهم علما و أعظمهم حلما. و ان الله تبارك و تعالی اطلع علی الأرض إطلاعة، فاختارنی منها، فبعثنی نبیا،

---

۴. کتاب الفضائل، لاحمد بن حنبل، مناقب امیرالمؤمنین، رقم ۱۷۴

۵. یقول القاضی نعمان تعلیقا علی الروایة: و أیصاؤه إیاه بالعرب قاطبة مما یبین استخلافه إیاه علی الامة لان ذلك لایوصی به الا من یملك أمرها من بعده.

۶. ذخائر العقبی لمحب الطبری، ص ۴۴؛ مرقاة المفاتیح لعلی بن سلطان، ۶۰۲/۵

ثم اطلع اليها الثانية فاختار منها بعلك فجعله لى وصيّا، و إنّا أهل بيت قد اعطينا سبعا لم‌يعطها أحد قبلنا: نبينا افضل الانبياء و هو أبوك، و وصينا أفضل الاوصياء و هو بعلك، و شهيدنا أفضل الشهداء و هم عمّ أبيك حمزة، و منا من جعل الله له جناحين يطير بهما فى الجنّة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عمّ أبيك جعفر، و منّا سبطا هذه الامّة و هما ابناك الحسن والحسين، و منّا والذى نفسى بيده مهدىّ هذه الامّة و هو من ولد ولدك هذا ـ و ضرب بيده على الحسين عليه السلام. ۱/ ۱۱۸ ـ ۱۱۹)

[۸] و بآخر رفعه الى ابن عباس انّ رسول الله صلّى الله عليه و اله نظر الى علىّ عليه السلام و أشار بيده اليه و قال لمن حضره من الناس: هذا الوصىّ على الاموات من أهل بيتى و الخليفة على الأحياء من أمّتى. ۱/ ۱۱۹)

[۹] و بآخر رفعه الى أنس بن مالك. قال: كنت خادم النبىّ صلّى الله عليه و اله، فدعانى بوضوء، فأتيته به فتوضأ، ثم صلّى ركعتين، ثم دعانى، فقال: يا أنس يدخل عليك الان أميرالمؤمنين و سيّد المسلمين و خير الوصيين و أولى الناس بالناس أجمعين. قال أنس: فقلت فى نفسى: اللّهمّ اجعله من الانصار، فضرب الباب، ففتحته، فاذا على بن أبى‌طالب عليه السلام. فقام النبىّ صلّى الله عليه و اله، فجعل يمسح من وجهه، و يمسحه بوجه على عليه السلام و يمسح من وجه علىّ عليه السلام فيمسح وجهه، فدمعت عينا على عليه السلام، فقال: يا نبىّ الله! هل نزل فىّ شىء فما رأيتك فعلت بى مثل هذا قط! فقال له رسول الله صلّى الله عليه و اله: و مالى لاأفعل بك و أنت تسمع صوتى و تبرء منى و تبيّن للناس ما اختلفوا فيه من بعدى. و هذا من قول الله عزّوجلّ: **و ما أنزلنا عليك الكتاب الاّ لتبيّن لهم الذى اختلفوا فيه**. فأقام علياً عليه السلام ذلك من بعده. (۱/۱۱۹)

[۱۰] و بآخر يرفعه الى حذيفة اليمانى، قال: خرج الينا رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يوما و هو حامل الحسن والحسين على عاتقه، فقال: هذان خير النّاس أبا وأُمّا، أبوهما علىّ‌بن أبى‌طالب أخو رسول الله صلّى اللّه عليه و اله، و وزيره و وصيّه و ابن

عمّه و خليفته من بعده و سابق رجال العالمين الى الإيمان باللّه و رسوله و امّهما فاطمة بنت رسول الله صلّى اللّه عليه و اله أفضل نساء العالمين.

و هذان خير الناس جدًّا، جدّهما رسول اللـه صلّى اللّه عليه و اله و جدّتهما خديجة أول من آمن بالله.

و هذان خيرالناس عمّا و عمّة، عمّهما جعفر الطيّار فى الجنّة و عمّتهما أم هانى بنت أبى‌طالب ما أشركت بالله طرفة عين.

هذان خيرالنّاس خالا و خالةً، خالهما القاسم بن رسول الله صلّى اللّه عليه و اله و خالتهما زينب بنت رسول الله.

انّ الله عزوجلّ اختارنا ـ أنا و عليًا و حمزة و جعفر ـ يوم بعثنى برسالته و كنت نائما بالأبطح و علىّ نائم عن يمينى و حمزة عن يسارى و جعفر عند رجلى، فما انتبهت الا بحفيف أجنحة الملائكة، فنظرت فاذا اربعة من الملائكة و أحدهم يقول لصاحبه: يا جبرائيل، الى أى الأربعة أرسلْتَ؟ فرفسنى برجله و قال: الى هذا. قال: من هذا؟ قال: محمد سيّد المرسلين. قال: و من هذا عن يمينه؟ قال: علىّ سيّد الوصيّين. قال: ومن هذا عن يساره؟ قال: حمزة سيّد الشهداء. قال: ومن هذا عند رجلَيه؟ قال: جعفر الطيّار فى الجنّة.[۷] (۱/۱۱۹ ـ ۱۲۱)

[۱۱] و بآخر يرفعه الى أبى رافع، قال: لما قبض رسول الله صلّى اللّه عليه و اله و كان من أمر الناس ما كان، قام علىّ عليه السلام خطيبا، فحمدالله و أثنى عليه و صلّى على النبىّ صلّى اللّه عليه و اله و ذكر ما منح الله بهم أهل البيت إذ بعث فيهم رسول منهم و أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيرا، ثم قال:

أنا ابن عمّ رسول الله صلّى اللّه عليه و اله و أبو بنيه و الصديق الأكبر و أخو رسول الله صلّى الله عليه و اله لايقولها أحد غيرى الا كاذب، أسلمت و صلّيت معه قبل

---

۷. كنز العمال، ۶/۲۲۱

الناس، و أنا وصيّه و خليفته من بعده و زوّج ابنته سيّدة نساء العالمين، و نحن أهل بيت الرحمة، بنا هداكم الله من الضّلالة و بصّركم من العمى، و نحن نِعَم الله، فاتّقوا الله يبقى عليكم نِعَمَه. (۱۲۱/۱)

[۱۲] و به عنه، قال: قال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله لعلىّ عليه السلام: أما ترضى يا على [أن تكون] أخى و وصيِّى و وزيرىّ و وليّى و خليفتى من بعدى. (۱۲۱/۱)

[۱۳] و بآخر، صفيّة [بنت حُيَىّ بن أخطب]، قالت لرسول الله صلّى اللّه عليه و اله: إنه ليس من نسائك الا من لها ان كان كون من تلجأ اليه. فان كان كون فإلى من تلجأ صفية؟ فقال لى: الى علىّ عليه السلام. ۱/ ۱۲۱ ـ ۱۲۲)

[۱۴] و بآخر يرفعه ابى أبى‌رافع، قال: كنتُ جالسا عند أبى‌بكر بعد أن بايعه الناس، إذ أتاه علىّ عليه السلام و العباس يختصمان فى تراث رسول الله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فافتتح العباس الكلام، فقال له أبوبكر: لاتعجل، فإنى أسألك أمرا، اناشدك الله، هل تعلم إن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله أجمع بنى عبدالمطّلب و أولادهم و أنت فيهم، فقال: يا بنى عبدالمطّلب! ان الله لم يبعث نبيّا الا جعل له أخا و وزيرا و وارثًا و وصيًّا و خليفةً فى أهله، فمن يقوم منكم فيبايعنى على أن يكون أخى و وزيرى و وارثى و وصيّى و خليفتى فى أهلى، فأمسكتم، ثم أعاد الثانية، فأمسكتم، ثم أعاد الثالثة، فأمسكتم فقال: لئن لم‌يقم قائمكم ليكوننّ فى غيركم، ثم لتندمن. فقام هذا (يعنى عليًا عليه السلام) من بينكم، فبايعه الى ما دعاكم اليه و شرط له عليكم ما شرط، أتعلم ذلك يا عباس؟ قال: نعم، هذا قول ابى‌بكر. (۱۲۲/۱)

[۱۵] و بآخر رفعه الى أبى‌سعيد الخدرى [انه] قال: اعتلّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، فكنت عنده إذ دخلت فاطمة عليها السلام. فلما رأته لما به، بكت، فقال: ما يبكيك يا فاطمة! قالت: أخشى الضيعة بعدك يا رسول اللّه! قال: يا فاطمة! أما علمْتِ أن اللّه عزّوجلّ إطلع الى أهل الارض إطلاعة و اختار منهم أباك، فبعثه نبيًّا ثم اطلع

الثانية فاختار منهم بعلك، فأوحى اليّ أن أزوجك، فاختاره لي وصيًا يا فاطمة. أما علمت أن لكرامة اللّه ايّاك زوّجك أعظم الناس حلمًا و أكثرهم علمًا و أوفرهم فهمًا و أقدمهم سلمًا. فاستبشرت و سرّت.

فأراد النبيّ صلّى اللّه عليه و اله أن يزيدها من الفضل الذى أعطاه اللّه أيّاه. فقال: يا فاطمة! انّ لعليّ سبعة أضراس قطع ليست لأحد غيره: إيمانه بالله و رسله، و حكمته، و علمه بكتاب الله و فهمه، و زوجته فاطمة بنت محمّد، و ابناه الحسن و الحسين سبطا هذه الامّة، و أمره بالمعروف و نهيه عن المنكر.

يا فاطمة! انّ اللّه عزّوجل أعطانا خصالا لم يعطها أحد من الاوّلين و لايدركها أحد من الاخرين، نبيّنا خير الانبياء و هو أبوك، و وصيّنا خير الاوصياء و هو بعلك، و شهيدنا خيرالشهداء و هم عمّ أبيك، و منّا من جعل اللّه له جناحين يطير بهما فى الجنّة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عمّ أبيك، و منّا سبطا هذه الامّة و هما ابناك و منّا المهدى ـ و ضرب بيده على ظهر الحسين، و قال ـ و هو من ولد ولدك هذا ـ يقولها ثلاث مرّات. (۱۲۲/۱ ـ ۱۲۳)

[۱۶] و بآخر رفعه الى ابن عباس، قال، قال عليّ عليه السلام فى حياة رسول اللّه صلّى الله عليه و اله: انّ الله عزّوجل يقول: **أفإن مات أوْ قُتِل انْقَلَبْتُمْ عَلى أعقابكُم**[۸] والله لانقلبن على أعقابنا بعد إذ هدانا اللّه و لئن مات أو قتل لأقاتلنّ على ما قاتل عليه حتّى أموت واللّه لإنى لأخو رسول الله صلّى الله عليه و وليّه و ابن عمّه و وصيّه و وارثه و خليفته من بعده، فمن أحقّ به منى. (۱۲۳/۱ ـ ۱۲۴)

[۱۷] و بآخر يرفعه الى ابن عباس، قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله لأمّ سلمة: يا امّ سلمة! إشهدى هذا على أميرالمؤمنين و سيّد الوصيّين و عيبة العلم و منار الدين و هو الوصيّ على الأموات من أهلى و الخليفة على الأحياء من أمّتى. (۱۲۴/۱)

---

۸ آل عمران: ۱۴۴

[١٨] و بآخر يرفعه الى الأصبغ بن نباتة، قال: كنّا مع علىّ عليه السلام بالبصرة و هو راكب على بغلة رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، فقال لنا: ألا أخبركم بأفضل الخلق عنداللہ يوم يجمع اللّه الخلق؟ فقال أبوأيّوب الانصارى: أخبرنا يـا أميرالمـؤمنين. فقال: أفضل الخلق عنداللّه يوم يجمع اللّه الخلق الرّسل عـليهم السـلام. و أفـضل الرّسل نبيُّنا محمّد صلّى اللّه عليه و اله و أفضل الخلق بعد الرّسل الأوصياء، و أفضل الأوصياء وصىّ نبيّنا عليهم السلام، و أفضل الخلق بعد الاوصياء الأسباط و أفـضل الأسباط سبطا نبيّكم ـ يعنى الحسن و الحسين عليهما السلام ـ و أفضل الخلق بعد الأسباط الشّهداء، و أفضل الشّهداء حمزة بن عبدالمـطّلب و جـعفر بـن أبـى‌طالب ذوالجناحين المخضبين [هذه] تكرمة خصّ الله بها محمّدا نبيّكم صلّى اللّه عليه و اله، و المهدىّ المنتظر فى آخر الزّمان لم يكن فى أمة من الامم مهدىّ ينتظر غيره. (١٢۴/١)

[١٩] و بآخر عن سلمان رحمه الله قال: قلتم: كان ألف نبىّ و الف وصىّ فاهتدت الأنبياء و الأوصياء و ضلّ وصىّ نبيّنا من بينهم؟ كذبتم واللّه ما ضلّ و لكنّه كان هاديًا مهديًّا. (١٢۴/١)

[٢٠] و بآخر عن علىّ عليه السلام، انّه قال: كان ألف وصىّ و ألف نبىّ، واللّه ما بقى منهم غيرى. (١/ ١٢۴)

[٢١] و بآخر عن كريم، قال: شهدْتُ الجمل مع عائشة و أنا مملوك، لواء عائشة مع مولاى، فكنت بين يدى هودجها و هو مجلّل بالدروع، فـبينا نـحن كـذلك اذ جـاء أحنف بن قيس، فوقف الى مولاى فوعظه و نهاه عمّا ارتكبه و أمره بالرجوع، فسكت مولاى عنه، و لم‌يجبه بشىء، و انصرف الأحنف.

ثم تحرّك الناس حركة، فقيل: ما هذا؟ فقالوا: مستأمن جاء الينا، فنظرنا، فإذا هـو عمّار بن ياسر، فجاء حتى وقف بين يدى الهودج، فقال: يا امّ‌المؤمنين! اتّقى الله و لاتسفكى هذه الدماء بين يديك و أنت امراة. و لست من هذا فى شىء، فانصرفى.

فسكتت عنه عائشة و لم تجبه بشيء.

فقال: اذكرالله و القرآن الذي أنزله الله في بيتك على رسوله، أما علمت أن رسول الله صلّى الله عليه و اله جعل عليًا عليه السلام وصيّ على أهله، فبإذن من خرجت؟ فاتّقي الله و ارجعي، فسكتت و لم تجبه بشيء، فانصرف.

ثم تحرّك الناس فقلنا ما هذا؟ فقيل مستأمن جاءنا، فحن على ذلك، إذ نظرنا الى عليّ عليه السلام قد أقبل و عليه بردان و عمامته السوداء متقلّدا بسيفه حتى وقف بين يدي الهودج، فقال: يا عائشة! اتّقي الله و لاتسفكي هذه الدماء اليوم على يديك و بسببك. فلست مما هنالك في شيء. أنت إمراة، فانصرفي، فلم تجبه بشيء. فقال: اذكرك الله و القرآن الذي أنزله على رسوله في بيتك، أما علمت أن رسول الله صلوات الله عليه و آله، جعلني وصيًا على أهله. فبإذن من خرجت؟ فارجعي، فسكتت، و لم تجبه بكلمة. فناشدها الله [العودة] و كلّمها و وعظها، فلم تكلّمه، فانصرف و دارت الحرب. (۱/ ۱۲۵)

[۲۲] و بآخر عن سلمان الفارسي، قال: قلت لرسول الله صلّى الله عليه و اله: يا رسول الله! انه لم يكن نبيّ الأ و له وصيّ؟ فمن وصيُّك؟ قال: يا سلمان لم يبيّن لي بعد؟! قال: فمكثت بعد ذلك ما شاءالله، ثم دخلت لمسجد، فناداني رسول الله صلّى الله عليه و اله: يا سلمان! فأتيته. فقال: يا سلمان كنتَ قد سألتني من وصيّي في اُمّتي، فمن كان وصيّ موسى؟ فقلت: يوشع. و قال: لم كان وصيُّه؟ قلت: الله و رسوله أعلم. قال: لأنّه كان أعلم امّته و أعلم امّتي من بعدي عليّ بن ابي‌طالب. و هو وصيّي.[۹] (۱، ۱۲۵/ ـ ۱۲۶))

[۲۳] و بآخر عن أبي‌رافع، قال: لما كان اليوم الذي قُبض فيه رسول الله صلّى الله عليه و اله، اغمي عليه، ثم أفاق و أنا أبكي و أقول: من لنا بعدك يا رسول الله؟ فقال:

---

۹. و الرواية في مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳

لكم بعدى الله تعالى ذكره و وصيى علىٌّ صالِح المؤمنين. (۱/ ۱۲۶)

[۲۴] و بآخر عن حسن الصنعانى، قال: سمعت عليًا عليه السلام يقول: نحن النجباء، و إفراطنا إفراط الأنبياء و أنا وصىُّ الأوصياء. (۱/۱۲۶)

[۲۵] **الطبرى** بإسناد له رفعه الى أبى أيّوب الانصارى. قال: اهدى الى رسول الله صلّى الله عليه و اله طير يقال له: الحجل، فوضع بين يديه.

قال: اللهمّ ائتنى بأحبّ خلقك اليك يأكل معى من هذا الطعام.

و كان أنس بن مالك و عائشة و حفصة قريب منه. فقالت عائشة: اللهمّ اجعله أبابكر. و قالت حفصة: اللهمّ اجعله عمر. و قال أنس: اللهمّ اجعله سعد بن عبادة او رجلا من الأنصار. و قال: و حُرّكَ الباب، فقال: يا أنس! انظر من بالباب.

قال أنس: فخرجت، فاذا هو علىّ بن أبى‌طالب عليه السلام. فقلت له: النبىّ على حاجة. فرجع علىّ عليه السلام و مكث رسول الله صلّى الله عليه و اله ما شاءالله. ثم رفع رأسه. و قال: اللهمّ ائتنى بأحب خلقك اليك ليأكل معى من هذا الطعام. ثم قال: و حرّك الباب ثانية، ثم قال رسول الله: يا أنس! انظر من بالباب. فخرجت، فإذا هو علىّ بن ابى‌طالب عليه السلام. فقلت له: النبىّ على حاجة. فانصرف. فمكث رسول الله صلّى الله عليه و اله ما شاءالله، ثم رفع يديه، و قال: اللهمّ ائتنى به الساعة. فخرجت فإذا هو علىّ بن ابى‌طالب عليه السلام. فقلت له: النبى على حاجة.

قال: فوضع يده على صدرى، ثم دفعنى فألصقنى بالحائط. ثم دخل، قال: فلما رآه رسول الله صلّى الله عليه و اله عانقه. ثم قال: اللهمّ و الىّ اللهمّ و الىّ (يعنى انه أحبّ خلقك اليك و الىّ) ثم قال له: يا على ما حبسك. قال: جئت ثلاث مرّات كل ذلك يردّنى أنس. فنظر الىّ النبى و قال: ما حملك على هذا يا أنس؟ فقلت: يا رسول الله أردت أن تكون الدعوة لرجل من قومى الأنصار. فقال لى رسول الله صلّى الله عليه و اله: لست بأول من أحبّ قومه.

[قال القاضى نعمان: و جاء الطبرى بهذا الحديث بروايات كثيرة و طرق

شتّى[١٠] **و رواه غيره كثيرون و هو من مشهور الأخبار.]** (١/١٣٧ ـ ١٣٨)

[٢٦] و روى ايضا حديثا باسناد له يرفعه الى أبي‌رافع، قال: أصبت لحما فصنعته للنبيّ صلّى اللّه عليه و اله و لم‌يكن قريب عهد بلحم، فأتيته به على خلوة ليصيب منه. فقال لي: كأنك أتيتني به خاليا لأصيبه وحْدي. قلت: نعم يا رسول اللّه. قال: أما واللّه على ذلك ليأكله معي رجل يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه الله و رسولّه و وضعته بين يديه و قمْتُ الى باب الحجرة، فرددته. فأتى عليّ عليه السلام يستأذن على رسول الله صلّى اللّه عليه و اله، فقلت له: هو على حاجة. فناداني رسول اللّه: افتح له، ففتحت له، فدخل عليّ عليه السلام، فأكل معه ما أكل معه أحد غيره. فقلت: صدق اللّه و رسوله. (١/١٣٩)

[٢٧] و بآخر عن أبي‌رافع أيضا: قال: صنع زيد بن حارثة للنّبيّ صلّى اللّه عليه و اله طعاما، فأتاه به. و عنده نفر من أصحابه فيهم أبوبكر و عمر. فوضعه بين أيديهم. فقال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: ليدخلن عليكم الان رجل يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله. فقال ابوبكر: اللهم اجْعله عبدالرحمن ـ يعني ابنه ـ و قال عمر: [اللهمّ] اجعله عبدالله ـ يعني ابنه ـ ثمّ نظروا الى شخص مقبل بين النخيل. فقالوا: هذا رجل قد أقبل. فقال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: كُنْ عليًا. فإذا هو عليّ. فجاء حتى دخل عليهم. (١/١٣٩)

[٢٨] و بآخر يرفعه الى جميع بن عمير، قال: دخلت مع عمّتي [على] عائشة، فسألتها: أيّ النساء كانت أحب الى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله؟ فقالت: فاطمة رضوان الله عليها. فقالت لها: فمن كان أحب اليه من الرّجال؟ قالت: بعلها عليّ بن

---

١٠. و قال ابن كثير في البداية و النهاية (٧/٣٥٣) في كلامه على حديث الطير: و رأيت فيه مجلدا في جمع طرقه و ألفاظه لابي‌جعفر بن جرير الطبري المفسر صاحب التاريخ. و كرره في ١١/١٤٧ (راجع: اهل البيت في المكتبة العربية، ص ١٣٣.

أبى طالب، و لقد كان كما علمت [صوّاما] قواما.[۱۱] (۱۴۰/۱)

[۲۹] و سألتها في مقام آخر: من كان أحبّ أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و آله؟ قالت: عليّ بن أبى طالب. ما ظنّكم برجل سالت نفس رسول الله صلّى الله عليه و آله فى يده، فمسح بها وجهه.[۱۲] (۱۴۰/۱)

[۳۰] و بآخر عن جميع بن عمير أيضا، أنه قال: قالت عمّتى لعائشة: ما حملك على الخروج على عليّ عليه السلام؟ فقال: دعينى عن هذا، و الله ما كان أحد من الرجال أحب الى رسول الله صلّى اللّه عليه و اله من عليّ عليه السلام، و لا فى النساء من فاطمة.[۱۳] (۱۴۰/۱)

[۳۱] و بآخر، انه قيل لعائشة: كيف كانت منزلة عليّ فيكم؟ قالت: سبحان الله! عن رجل لما قُبض رسول الله صلّى الله عليه و اله، قال الناس: أين يُدْفن؟ فقال عليّ عليه السلام: انّه ليس بأرضكم هذه بقعة أحبّ الى الله من البقعة التى قبض فيها رسول الله صلّى الله عليه و اله، فادفنوه بها.

و كيف تسألونى عن رجل فاضت نفس رسول الله صلّى الله عليه و آله فى يده فمسح بها وجهه؟

و كيف تسألونى عن رجل وضع يده من رسول الله صلّى اللّه عليه و اله لم يضع أحد يده عليه غيره و كان أحب الناس الى رسول الله صلّى الله عليه و اله.

فقيل لها: فكيف خرجت عليه مع علمك هذا فيه؟ قالت: دعونى من هذا، فلو قدرت أن أفتدى منه بما على الأرض لفعلت.[۱۴] (۱۴۰/۱ ـ ۱۴۱)

---

۱۱. تاريخ دمشق، ترجمة الامام على بن ابى‌طالب، ۱۶۸/۲

۱۲. المناقب لابن شهرآشوب، ۲۲۴/۲

۱۳. رواه ابن عساكر فى تاريخ دمشق ۱۶۷/۲ (ترجمة الامام على بن ابى‌طالب للشيخ محمد باقر المحمودى) عن جميع بن عمير

۱۴. رواه الهيثمى فى مجمع الزوائد ۹۲/۹ باختلاف يسير عن جميع بن عمير.

[٣٢] عن مسروق[15] قال: دخلت على عائشة، فقالت لى: يا مسروق! انك من أبرّ ولدى بى، و انّى أسألك عن شىء، فأخبرنى به، فقلت: سلى يا امّاه عمّا شئت. قالت: المخدج من قتله؟ قلت: على بن أبى طالب عليه السلام. قالت: و أين قتله؟ قلت: على نهر يقال لأعلاه تامرا و لأسفله النهروان بين اخافيق و طرقا. فقالت: لعن الله فلانًا ـ تعنى عمروبن العاص ـ فانّه أخبرنى انّه قتله على نيل مصر. قال مسروق. يا امّاه! فانّى أسألك بحقّ الله و بحقّ رسوله و بحقّى، فانّى ابنك لما أخبرتينى بما سمعت من رسول الله صلّى الله عليه و اله فيهم. قالت: سمعته يقول فيهم [أهل النهروان] هم شرّ الخلق و الخليقة يقتلهم خير الخلق و الخليقة و أقربهم الى الله وسيلة. قال مسروق: و كان النّاس يومئذ اخماسا، فأتيتها بخمسين رجلا ـ عشرة من كل خمس ـ فشهدوا لها أن عليًا عليه السلام قتله.[16] (١/١٤١ ـ ١٤٢)

[٣٣] و بآخر عن ابن بريدة: ان نفرا دخلوا على أبيه بريدة، فقالوا له: أخل لنا، فأمر من حوله بالقيام، قال، فبقيت معه. فنظروا الىّ و قالوا: تنحّ. فقال أبى: أما ابنى فلا. فقالوا: أما إذا رضيت به فقد رضينا. حدثنا أى الناس كان أحب الى رسول الله صلّى الله عليه و اله؟ قال [أبى]: كان أحب الناس اليه على بن أبى‌طالب.[17] (١ /١٤٣)

[٣٤] و بآخر عن عن الحويرث، قال: قال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة و أبوهما خير منهما. (١/١٤٣)

[٣٥] و بآخر عن جابر، إنه سئل عن عليّ عليه السلام، فقال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: ذلك خير البشر. (١/١٤٣)

[٣٦] و فى رواية اخرى عنه، إنه قال: ذلك خير البريّة. (١/١٤٤)

---

١٥. و ليس فى صدر الرواية هذه، تعبير «و بآخر» الذى يشير الى انه من كتاب الطبرى، و لكن لما كان سياق للروايات المنقولة قبلها و بعدها مع تعبير «و بآخر» فمن المحتمل ان هذه الرواية ايضا من كتاب الطبرى.

١٦. المناقب لابن المغازلى، ص ٥٥ مع اختلاف يسير فى اللفظ.

١٧. مسند الصحابة للرويانى، ٨/١٦

[۳۷] عن حذيفة بن اليمان، إنه سئل عن علىّ عليه السلام فقال: على خبر البشر و من أبى فقد كفر.[18] (۱۴۳/۱)[19]

[۳۸] و بآخر عن حذيفة أيضا، إنه سئل عن علىّ عليه السلام فقال: ذلك خير هذه الامّة بعد نبيها لايشُكّ فيه الا منافق. (۱۴۴/۱)

[۳۹] عن ابن مسعود: إنه قال: قرأت على رسول الله صلّى الله عليه و اله سبعين سورة و ختمت القرآن على خيرالناس بعده. فقيل من هو؟ فقال: على بن أبى‌طالب صلوات الله عليه. (۱۴۴/۱)

[۴۰] و بآخر عن اسماعيل بن رجاء عن أبيه، قال: كنتُ جالسًا مع عبدالله بن عمرو بن العاص و أبى‌سعيد الخدرى بالمدينة فى حلقة بمسجد الرسول صلّى الله عليه و اله، فمرّ بنا الحسين بن على عليه السلام، [فسلّم و ردّ عليه القوم] و سكت عبدالله بن عمرو بن العاص ثم اتبعه: و عليك السلام و رحمة الله بعد ما فرغ القوم. ثم قال: ألا اخبركم بأحبّ أهل الارض الى أهل السماء؟ قلنا: بلى. قال: هو هذا المقفى.[20] و ما كلّمنى كلاما منذ ليالى صفين، و لإن رضى عنى أحبّ الىّ من أن يكون لى حمر النعم.

فقال أبوسعيد: فإن شئت انطلقنا اليه، فاعتذرت اليه، قال: نعم. فتواعدا أن يغدوا اليه، فغدوت معهما، فدخل أبوسعيد و دخلت معه. فجلس أبوسعيد الى جانب الحسين عليه السلام، و استأذنه لعبدالله بن عمرو. فقال له: يابن رسول الله! مررت بنا أمس. فقال لنا [عبدالله] كيت و كيت. فقلت له: ألا تمضى تعتذر اليه. فقال: نعم. و قد جاء يعتذر اليك. فأذن له يابن رسول الله. فأذن له. فدخل عبدالله بن عمرو بن

---

۱۸. تاريخ دمشق، ترجمة الامام على بن أبى‌طالب، ۴۵۵/۲

۱۹. من المحتمل أن الروايتين الاخيرتين لم‌يكونا من كتاب الطبرى، لان تعبير «بآخر» لم يكن موجودا فى أول الرواية. و كذا رواية ابن مسعود التى يأتى بعد ذلك.

۲۰. المجتاز.

العاص. و أبوسعيد جالس الى جانب الحسين عليه السلام، فسلّم، ثم وقف، فانزجل[۲۱] له أبوسعيد. فجذب الحسين عليه السلام أباسعيد اليه ثم تركه. فانزجل له، فجلس بينهما. فقال له أبوسعيد: حديثك يا عبدالله!

قال [عبدالله]: نعم، قلت ذلك و أشهد أنّه أحبّ أهل الأرض الى أهل السماء.

قال له الحسين عليه السلام: أفتعلم إني أحبّ أهل الأرض الى أهل السماء و تقاتلني أنا و أبي يوم صفّين؟ و الله إنّ أبي لخيرٌ منّي.

قال [عبدالله]: أجل واللّه ما أكثرت لهم سوادا و لا اخترطت سيفا معهم، و لا رميت معهم بسهم و لا طعَنْتُ معهم برُمح، و لكن كان أبي قد شكاني الى رسول الله صلّى اللّه عليه و اله و قال: هو يصوم النهار و يقوم الليل و قد أمرته أن يرفق بنفسه، فقد عصاني، فقال لي رسول الله صلّى الله عليه و اله: أطِع أباك. فلما دعاني الى الخروج معه، فذكرت قول رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: أطِعْ أباك، فخرجت معه.

فقال له الحسين عليه السلام: أما سمعت قول الله عزوجل: «**و انْ جاهداكَ على أن تُشْرِكَ بي ماليس لَكَ به عِلْمٌ فلاتُطِعْهُما**»[۲۲] و قول رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: انما الطاعة في المعروف، و قوله: لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق!

قال: بلى، قد سمعت ذلك يابن رسول الله، و كأنّي لم أسمعه الا اليوم. و كان جلّ ذلك ممّا كان بالحسين عليه السلام. (۱۴۴/۱ ـ ۱۴۶ رواه ابن شهرآشوب في المناقب ۷۳/۴ عن الطبريين في الولاية و المناقب.)

[۴۱] و بآخر عن عائشة، [انها قالت]: لما احتضر رسول الله صلّى اللّه عليه و اله قال: ادعوا لي حبيبي. فدعوت [له] أبابكر، فلما دخل، نظر اليه، ثم أعرض عنه. و قال: ادعوا لي حبيبي. فدعت حفصة له عمر. فكان منه مثل ذلك. فقلت: ويحكم، اعوا له

---

۲۱. اي وسع له المكان ليجلس.

۲۲. لقمان، ۱۵

على بن أبى‌طالب، فوالله لايريد غيره، فدعوه. فلما رآه فرج الثوب الذى كان عليه، ثم أدخله معه فيه لم يزل يحتضنه الى أن قبض و يده عليه. (١٤٧/١ و رواه ابن شهرآشوب في المناقب ٢٣٦/١ عن **الطبرى فى الولاية**.)

[٤٢] و بآخر عن بريدة، إنّه قال: كان رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يعرض له وجع الشقيقة،[٢٣] فلمّا كان يوم خيبر أصابه ذلك و لم‌يخرج الى الناسّ و ان أبابكر أخذ الراية و خرج بالناس. فقاتل و قاتلوا و لم‌يكن شيء ثم انصرف و انصرفوا. فأخذها عمر و خرج و قاتل و من معه، و انصرف و انصرفوا و لم‌يصنعوا شيئا.

فقال رسول الله صلّى اللّه عليه واله: لأعطينها غدًا رجلا يُحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله كرّار غير فرّار، يفتح خيبر عنوة، و كان عليّ عليه السلام قد رمد، فتخلّف، فتطاول لها جماعة من الناس. فلما أصبح أتاه عليّ عليه السلام و هو أرْمد قد عصب على عينيه.

فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله: ما لك يا على!

فقال: قد رمدت يا رسول الله. فقال: ادن منى، فدنا منه، فتفل فى عينيه، ففتحها فى الوقت ما بهما علّة. و ما رمد بعدها، فأعطاها الراية فأخذها، و عليه جُبة أرجوان حمراء، و قصد الى خيبر، فخرج اليه مرحب صاحب الحصن، و عليه دِرع و بيضة و مغفرة و هو يرتجز و يقول:

قد علمت خيبر أنّى مرحب　　　شاكى السلاح بطل مجرّب

أطعن أحيانا و حين أضرب

فأجابه على عليه السلام :

أنا الذى سمّتنى أمّى حيدرة　　　أكيلكم بالسيف كيل السندرة

كلَيْث غابات شديد القصرة

---

٢٣. فى كفاية الطالب: و ربما أخذته الشقيقة فيمكث يوما أو يومين لايخرج.

قال قاضی نعمان: فجاء الطبری بهذا الخبر و ما قبله من الأخبار من طرق كثيرة و هو و ما قبله من الأخبار المشهورة المأثورة.

(۱ / ۱۴۷ ـ ۱۴۹)

[۴۳] عن الطبری بإسناد له يرفعه الی عمّار بن يسر رحمةالله عليه، إنّه قال: قال رسول اللّه صلّی الله عليه واله لعليّ عليه السلام: يا عليّ! ان الله عزّوجلّ قد زيّنك بزينة لم يزيّن أحدًا من العباد، بزينة أحبّ اليه منها و هی زينة الابرار عندالله، الزُّهد فی الدنيا، فجعلك لاتزرأ من الدنيا [شيئا] و لاتزرأ منك الدنيا [شيئا. و وهب لك حبّ المساكين فجعلك ترضی بهم] أتباعا [و يرضون] بك اماما. فطوبی لمن أحبّك و صدق فيك و ويل لمن أبغضك و كذب عليك. فأما من أحبّك و صدق فيك، فاولئك جيرانك فی دارك وشركاؤك فی جنّتك، و أمّا من أبغضك و كذب عليك [فحقّ] علی الله أن يوقفه موقف الكذابين. (۱۵۱/۱)[۲۴]

[۴۴] و بآخر عن [زر بن حبيش] انه قال: سمعت عليًا يقول: عهد اليّ رسول الله صلّی الله عليه و اله أن لايُحبّنی الاّ مؤمن و لايُبغضنی الاّ كافر [أو] منافق. (۱۵۲/۱)

[۴۵] و بآخر عن [زر] أيضا إنه قال: سمعت عليًا يقول: و الذی فلق الحبة و برأ النسمة، انّه لعهد [عهده] اليّ رسول الله صلّی الله عليه واله: لايُحبّك الاّ مؤمن و لايُبغضك الاّ منافق. (۱۵۲/۱)

[۴۶] و بآخر عن [حيان الاسدی] قال: سمعتُ عليًا عليه السلام يقول: قال فيّ رسول الله صلّی الله عليه واله: عهد معهود انّ الأمّة ستغدر بك من بعدی، و إنّك تعيش علی ملّتی و تُقتل علی سنّتی، من أحبّك أحبّنی، و من أبغضك أبغضنی، و أن هذه ستخضب من هذه (يعنی لحيته من رأسه عليه السلام). (۱۵۲/۱)

[۴۷] و بآخر عن الأصبغ بن نباته، قال: قال عليّ صلوات الله عليه: لايُحبنی ثلاثة:

---

۲۴. المستدرك علی الصحيحين، ج ۳، ص ۱۳۵؛ كفاية الطالب ص ۶۶

ولد زنا، و منافق و رجلٌ حملت بـه امّـه فـی بـعض حـیضها. (۱۵۲/۱ و رواه ابـن شهرآشوب فی المناقب ۲۰۸/۳ عن الطبری فی الولایة.)

[۴۸] و بآخر عن عن [ابن] بریدة، عن أبیه، قال: قـال عـلیّ صـلوات اللـه عـلیه: لایُحبّنی کافر و لا منافق و لا ولد زنا. (۱۵۲/۱)

[۴۹] و بآخر عن امّسلمة رضی الله عنها، إنها قالت: سمعت رسول الله صلّی الله علیه و اله یقول فی علیّ علیه السلام: لایُحبّه منافق و لایُبْغضه مؤمن. (۱۵۳/۱)

[۵۰] و بآخر عن عبدالله بن مسعود، قال: سمعت رسول الله صلّی الله علیه و اله یقول: من زعم أنه آمن بی و ما انزل علیّ و هو یبغض علیا فـهو کـاذب بـمؤمن. (۱۵۳/۱)

[۵۱] و بآخر عن جابر بن عبدالله، إنه قال: والله ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و اله الأ ببغضهم علیًّا علیه السلام. (۱۵۳/۱)

[۵۲] و بآخر عن أبیسعید الخدری أیضا انه قال فی قوله عزّوجلّ: **و لَتَعْرِفَنَّهُم فی لَحْنِ القول**، قال: ببغضهم لعلیّ علیه السلام. (۱۵۳/۱)

[۵۳] و بآخر عن أنس بن مالك، انه قال: قام فینا رسول الله صلّی اللّه علیه و اله فقال: أیها الناس! انی أُحدثکم حدیثا فاعرفوا و عرّفوا به الناس بعدی، انه لایُحب علیًّا الا من أحبّنی و لا یبغض علیًّا الا من أبْغضنی، فمن حدّثکم أنّه یُحبّنی و یُبْغِض علیًّا فهو کاذب، و انّه لشیءٌ کتبه اللّه عزّوجلّ علیه لایملك غیره. (۱۵۳/۱)

[۵۴] و بآخر عن أبیرافع، قال: بعث النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله علیًّا الی الیمن أمیرا و أخرج معه [رجل من أسلم یقال له] عمرو بن شاس، فرجع یلوم علیًا علیه السلام و یشکوه، فبلغ النبی صلّی اللّه علیه و اله، فبعث الیه، فأتاه فقال له: أخبرنی عن علیّ؟ هل رأیت منه جورًا فی حکم أو حیفًا فی قسم؟ قال: اللهم لا. قال صلّی الله علیه و اله: فبم تنقمن علیه و تقول ما بلغنی إنّك تقول فیه؟ قال: لبغض له فی قلبی لا أملکه. فغضب النّبی صلّی الله علیه و اله حتی التمع لونه، و عرفنا الغضب فی وجهه، ثم قال:

كذب من زعم أنه يُحبّني و يُبغض عليّا، من أبغض عليًا فقد أبْغَضني و من أبغضني فقد أبغض الله، و من أحبّ عليًا فقد أحبّني و من أحبّني فقد أحبّ الله.[۲۵] (۱۵۳/۱ ـ ۱۵۴)

[۵۵] و بآخر عن عمرو بن شاس هذا: ان رسول الله صلّى الله عليه و اله قال: من آذى عليًا فقد آذاني. قال: و كان ذلك انّي خرجت مع عليّ عليه السلام الى اليمن [فرأيت] منه جفوة، فانصرفْتُ الى المدينة، فجعلت أشكوه الى من أجلس اليه في المسجد، و انّي دخلت يومًا الى المسجد، فرأيت رسول الله صلّى الله عليه و اله ينظر اليّ حتى [جلست] فلما اطمأننت، قال: أما واللّه يا عمرو بن شاس! لقد آذيتني. فقلت: أعوذ بالله و بالإسلام أن اؤذي رسول الله. قال: بلى من آذى عليًّا فقد آذاني. قلت: والله لا اؤذيه ابدا.[۲۶] (۱۵۴/۱)

[۵۶] و بآخر عن ابن عباس، قال: نظر رسول الله صلّى الله عليه و اله عليّ عليه السلام، فقال: انّك سيّد في الدنيا و سيّد في الاخرة، يا عليّ! من أحبّك فقد أحبّني و مُحبّي حبيب الله، و من أبغضك أبغضني و مبغضي عدوّ اللّه، و الويل لِمَن أبغضك. (۱۵۴/۱ ـ ۱۵۵)

[۵۷] و بآخر عن عبدالله بن عمر بن الخطاب، قال: سمع رسول الله صلّى الله عليه واله رجلا يَسبّ عليا. فقال: إنّه من سبّ عليا فقد سبّني و من سبّني سبّ الله، ألا و الله لايخلص الإيمان في قلب عبدٍ أبدا حتى تخلص مودّتي الى قلبه، و لاتخلص مودّتي الى قلب عبد أبدًا حتى تخلص اليه مودّة علي. و كذب من زعم إنّه يُحِبّني و يُبْغض عليًا. (۱۵۵/۱)

[۵۸] و بآخر عن ابن عباس، انه مرّ [بعد ما كفّ بصره] بمجلس من مجالس

---

۲۵. مجمع الزوائد للهيثمي، ۱۲۹/۹؛

۲۶. مسند احمد بن حنبل، ۴۸۳/۳

قريش، و هم يسبّون عليًا عليه السلام. فقال لقائده: ما سمعت هؤلاء يقولون؟ قال: سمعتهم يَسبّون عليًا. قال: فردنى اليهم، فرده. فوقف عليهم، فقال: أيّكم السابّ لِلّه تبارك و تعالى. قالوا: سبحان الله! من سبّ الله فقد أشرك. فقال: أيّكم السابّ لرسول الله صلّى الله عليه و اله؟ قالوا: سبحان الله! من سبّ رسول الله فقد كفر. قال: فأيّكم السابّ علىّ بن أبى‌طالب؟ قالوا: أما هذا فقد كان.

قال ابن عباس: فأنا أشهد باللّه لقد سمعت رسول الله صلّى الله عليه واله يقول: من سبّ عليا فقد سبّنى، و من سبّنى فقد سبّ الله عزّوجل. ثم تولّى عنهم. و قال لقائده: ما سمعتهم يقولون؟ قال: ما سمعتهم قالوا شيئا. قال: كيف رأيت نظرهم الىّ حين قلت ما قلت لهم؟ فقال شعرا:

نظروا اليك بأعين مزوّرة نظر التيوس الى شعار الجازر[27]

فقال زدنى لله أبوك. فقال

خزر الحواجب ناكسوا أذقانهم نظر الذليل الى العزيز القاهر

فقال: زدنى لله أبوك. فقال: ما عندى ما أزيدك.

قال: لكن عندى. ثم قال:

أحياهم خزيا على أمواتهم و الميّتون فضيحة للغابر

(١ / ١٥٥ ـ ١٥٦).

[٥٩] و بآخر عن فطر بن خليفة، قال: قال لى سعد بن مالك: إنّه بلغنى إنّكم تعرضون على سب علىّ عليه السلام. فهل سبَبْته؟ [ثم قال:] معاذَ اللّه والّذى نفس سعد بيده لقد سمعت رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يقول فى علىّ عليه السلام شيئا لو وضع المنشار على مفرقى على أن أسبَّه ما سبَبْتُه أبدًا.[28] (١/١٥٦ ـ ١٥٧)

---

٢٧ . انظر: المناقب، ج ٣، ص ٢٢١ (عن كتاب الولاية للطبرى).

٢٨ . فى الخصائص النسائى ص ١٧٣ زاد: بعد ما سمعت من رسول الله صلّى الله عليه و اله ما سمعت الترغيب فى موالاته و الترهيب من معاداته. تاريخ دمشق، ترجمة امام على بن أبى‌طالب، ١٧١/٢

[٦٠] و بآخر عن أبی‌برزة [انّه] قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله: [والّذی نفسی بیده] لاتزول قدم [عبد] یوم القیامة حتی یسأله الله عزّوجلّ عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، و عن ماله فیما اکتسبه و فیما أنفقه، و عن حُبّنا أهل البیت صلوات الله علیه و أجمعین.

فقال عمر بن الخطاب: و ما علامة حبّکم یا رسول الله؟ قال صلّی الله علیه و اله: هذا (و وضع یده علی رأس علی بن ابی‌طالب علیه السلام) [علامَةُ حُبّی بَعدی] (١٥٧/١)

[٦١] و بآخر عن عليّ صلوات الله علیه، إنّه قال: قال لی رسول الله صلّی الله علیه و اله: إنّ الله أمرنی أن ادنیك فلا اقصیك، و أن أعلّمك فلا أجفوك،[٢٩] و حق عليّ أن اطیع ربی عزوجل و حق علیك أن تعي. یا علی! من مات و هو یحبّك کتب الله له بالأمن و الأمان ما طلعت شمس و ما غربت، و من مات و هو یُبْغضك مات میتة الجاهلیة و حوسب بعمله فی الاسلام. (١٥٧/١ ـ ١٥٨)

[٦٢] و بآخر عن أبی‌عبدالله الجدلی، قال: قال لی عليّ علیه السلام: یاأباعبدالله! ألا اُخبرك بالحسنة التی من جاء [بها]، أمن من فزع یوم القیامة و السّیّئة الّتی من جاء بها أکبّه الله لوجهه فی النّار؟ قلت: بلی یا أمیرالمؤمنین. قال علیه السلام: الحسنة حُبّنا و السّیّئة بُغضنا. (١٥٨/١)

[٦٣] و بآخر عن فضل بن عمرو: إنّ رسول الله صلّی الله علیه و اله قال: اشتدّ غضب الله علی الیهود [و اشتدّ غضب اللّه علی النّصاری و] اشتدّ غضب الله علی من آذانی فی عترتی. (١٦١/١)

[٦٤] و بآخر عن أبی‌سعید الخدری، قال: سمعت رسول الله صلّی الله علیه و اله یقول: والّذی نفسی بیده، لایبغضنا ـ أهل البیت ـ أحد إلاّ أکبّه الله علی وجهه فی النّار.

---

٢٩. هکذا فی الاصل.

(١٦١/١)

[٦٥] و بآخر عن جابر [الانصارى] إنّه قال: كان رجل يجفو عليًا عليه السلام. فلقيه رسول الله صلّى اللّه عليه واله، فقال له: إنّك قد آذيتنى. فقال: بأىّ شىء يا رسول الله؟ قال: من جفا عليًا فقد آذانى. فقال: لا والله لاأجفوه بعدها أبدًا يا رسول الله. (١٦١/١)

[٦٦] و بآخر عنه، قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و اله يقول لعلىّ عليه السلام: يا علىّ! إنّه لن يرد على الحوض مبغض لك، و من أحبّك فهو يرد الحوض معك. (١٦١/١)

[٦٧] و بآخر عن ابن عمر: إنّ رجلا سأله عن علىّ عليه السلام، فقال: إذا أردْتَ أن تسأل عن علىّ عليه السلام، فانظر الى منزله من منزل النبىّ صلّى الله عليه و اله الّذى أنزله فيه. فهذا منزل رسول الله صلّى الله عليه و اله و هذا منزلُ علىّ عليه السلام.

قال الرجل: فإنى أبغضه. قال له ابن عمر: أبْغَضَك الله عزّوجلّ. [أتُبْغض رجلا سابقة من سوابقه خير من الدنيا و ما فيها]؟ (١٦٢/١)

[٦٨] و بآخر عن بحر بن جعدة، قال: إنى لقائم و زيد بن أرقم على باب مصعب بن الزبير، إذ تناول قوم عليًا عليه السلام. فقال زيد: أفٍ لكم، إنّكم لتذكرون رجلاً [صلّى وصام] قبل الناس سبع سنين. و انّ رسول الله صلّى الله عليه واله قال: انّ الصدقة لتدفع سبعين نوعا من أنواع البلاء أهونها الجذام و البرص، و ان البرّ ليزيد فى العمر و ان الدعاء ليرد القضاء الّذى قد أبرم إبراما. و من أبغضنا أهل البيت حشره الله يهوديًا أو نصرانيًا. فقال جابر بن عبدالله: و إن صام و صلّى و حجّ البيت؟ قال نعم. إنما فعل ذلك احتجازا أن يسفك دمه أو يؤخذ ماله أو يعطى الجزية عن يد و هو صاغر. (١٦٢/١ ـ ١٦٣)

[٦٩] و بآخر عن عبدالله بن نجى، قال: قال لى علىّ عليه السلام: إن الحسن والحسين قد اشتركا فى حبّهما البرّ و الفاجر، و إنّه كتب لى ألا يحبّنى الاّ مؤمن و

لا يبغضنى الاّ منافق. (١/١٦٣)

[٧٠] و بآخر عن الحسين عليه السلام، إنّه قال: من أحبّنا أهل البيت لِلّه نفعه حبّنا، و إن كان أسيرًا بالديلم، و من أحبّنا للدنيا فإنّ اللّه يفعل ما يشاء و اللّه إنّ حبّنا أهل البيت لتساقط الذنوب كما تساقط الريح الورق اليابس عن الشجر. (١/١٦٣)

[٧١] و بآخر عن عن أبي‌الطفيل، قال: سمعت عليًا عليه السلام يقول: لو ضربت المؤمن على خيشومه ما أبغضنى، و لو أعطيت المنافق الذهب و الفضّة ما أحبّنى. (١/١٦٣)

[٧٢] و بآخر عن أبى‌جعفر محمد بن على عليه السلام عن آبائه عن رسول الله صلّى الله عليه و اله: انّه قال: انّ الله تعالى عهد الىّ عهدًا فقلت: يا رب بَيِّنْه لى. فقال: اسمع. فقلت: قد سمعت. فقال: يا محمّد! ان عليًا راية الهُدى بعدك و امام أوليائى و نور من أطاعنى، و هو الكلمة التى ألزمه الله المتّقين، فمن أحبّه فقد أحبّنى، و من أبغضه فقد أبغضنى فَبَشّرْه بذلك. (١/١٦٣)

[٧٣] و بآخر عن مالك بن ضمرة، قال: قال علىّ صلوات الله عليه: ألا إنّكم ستعرضون على لعنى و دعائى [كذبًا] فمن [لعننى] منشرح الصدر [بلعني فلا حجاب بينه و بين الله و لا حجة له عند محمّد] و من لعننى كارهًا مكرهًا يعلم الله من قلبه ذلك، جئت أنا و هو يوم القيامة كهاتين ـ و جمع بين السبابة و الوسطى ـ

ألا و إنّ محمّدًا صلّى الله عليه و اله أخذ بيدى هذه، فقال: من بايع هؤلاء الخمس ثمّ مات و هو يحبُّك فقد قضى نحبه، و من مات و هو يُبغضك [مات ميتة الجاهلية] ويحاسب بما عمل فى الاسلام و من بقى بعدك و هو يحبُّك، ختم الله له بالأمن و الايمان ما طلعت شمس و ما غربت.

قال قاضى نعمان: هذا ما أثبتناه فى هذا الكتاب [اى شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار عليهم السلام] مما آثره الطبرى الذى قدمنا ذكره و ذلك كله من الثابت الصحيح المأثور عن على عليه السلام. (١/١٦٤)

ما روى ابن عبدالبرّ الاندلسى (م ۴۶۳) عن الطبرى فى فضائل علىّ عليه السلام

[۷۴] قال ابن عبدالبرّ: حدثنا أحمد بن محمد، قال: حدثنا أحمد بن فضل، قال: حدثنا **محمد بن جرير** قال: حدثنا أحمد بن عبدالله الدقاق، قال: حدثنا مفضل بن صالح، عن سماك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال:

لعليّ أربع خصال ليست لأحد غيره: هو أول عربيّ و عجميّ صلّى مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم، و هو الذى كان لواؤه معه فى كل زَحْف، و هو الذى صبر معه يوم فرَّ عنه غيره، و هو الّذى غسله و أدخله قبره. (الاستيعاب فى معرفة الاصحاب،[30] ج ۳، ص ۱۰۹۰)

[۷۵] و ذكر **الطبرى**، قال: حدثنا محمد بن عبيد المحاربى، قال: حدثنا عبدالعزيز بن أبى‌حازم، عن أبيه، قال:

قيل لسهل بن سعد: انّ أمير المدينة يريد أن يبعث اليك لتسبَّ عليّا عند المنبر. قال: كيف أقول؟ قال: تقوله أباتراب. فقال: والله ما سمّاه بذلك الا رسولُ الله صلّى الله عليه و سلّم، قال: قلت: و كيف يا أباالعباس؟ قال: دخل عليٌّ على فاطمة. ثم خرج من عندها فاضطجع فى صحن المسجد، قال: فجاء رسول الله صلّى اللّه عليه و سلّم على فاطمة رضى الله عنها، فقال: أين ابن عمّك؟ قالت: هو ذلك مضطجع فى المسجد. قال: فجاء رسول اللّه صلّى الله عليه و سلم، فوجده قد سقط رداؤه عن

---

۳۰. (تحقيق البجاوى، بيروت، ۱۹۹۲).

ظهره، و خلص التراب الى ظهره. فجعل يمسح التراب عن ظهره، و يقول: اجلس أباتراب. فوالله ما سمّاه به الا رسول الله صلّى الله عليه و سلم، و الله ما كان اسم أحب اليه منه. (الاستيعاب ١١١٨/٣)

[٧٦] أخبرنا أبوعمر أحمد بن محمد بن سعيد، حدثنا أبوبكر أحمد بن الفضل بن العباس الدينوري، حدثنا **ابوجعفر محمد بن جرير الطبري**، حدثنا ابوكريب محمد بن العلاء و محمد بن هيّاج، قال: حدثنا محمد بن عبدالرحمن الازدي، حدثنا ابراهيم بن يوسف، عن أبيه، عن أبي‌اسحاق، عن البراء بن عازب، قال: بعث رسول الله صلّى الله عليه و سلم خالد بن الوليد الى اهل اليمن يدعوهم الى الاسلام. فكنْتُ فيمن سار معه، فأقام عليهم ستّة أشهر، لايجيبونه الى شيء. فبعث النبيّ صلّى الله عليه وسلّم عليّ بن أبي‌طالب، و أمره أن يقل خالد و من اتبعه الا من أراد البقاء مع علي رضى الله عنه فيتركه، قال البراء: فكنت فيمن قعد مع علي، فلما انتهينا الى أوائل اليمن بلغ القوم الخبر. فجمعوا له. فصلّى بنا عليٌّ الفجر، فلمّا فرغ صففنا صفا واحدا، ثم تقدم بين أيدينا فحمدالله و أثنى عليه. ثم قرأ عليهم كتاب رسول الله صلّى الله عليه و سلم، فأسلمت هَمْدان كلّها في يوم واحد، و كتب بذلك عليّ الى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، فلما قرأ كتابه خرّ ساجدا، ثم جلس فقال: السلام على هَمْدان، و تتابع أهل اليمن على الاسلام. (الاستيعاب ٣ / ١١٢٠ ـ ١١٢١)

[٧٧] ذكر **الطبري** حديث عمار بن ياسر، عن النّبي صلّى الله عليه و سلّم، أنه قال لعليّ رضى الله عنه: أشقى النّاس الذي عقر الناقة، و الذي يضربك على هذا ـ و وضع يده على رأسه حتى يخضب هذه ـ يعني لحيته. (الاستيعاب ٣ /١١٢٦)

ما روی ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) عن کتاب الولایة للطبری

[۷۸]اربعین مکّی و ولایة الطبری:

فقیل له [رسول الله]: فما آیة محبّتکم من بعدکم؟ فوضع یده علی رأس علیّ و هو علی جانبه، فقال: انّ حبّی من بعدی حبّ هذا.[۳۱] (مناقب آل أبی‌طالب ۱۵۳/۲)

[۷۹]روی حدیث الطیر جماعة منهم الترمذی فی جامعه، و ابونعیم فی حلیة الاولیاء و... و الطبری فی الولایة و ابن البیع فی الصحیح و... (۲۸۲/۲)

[۸۰]اهل السیر، عن حبیب بن الجهم و ابی‌سعید التمیمی و النطنزی فی الخصائص و الاعثم فی الفتوح و الطبری فی کتاب الولایة باسناد له عن محمد بن القاسم الهمدانی،[۳۲] و ابوعبدالله البرقی عن شیوخه عن جماعة من اصحاب علیّ أنه نزل أمیرالمؤمنین علیه السلام بالعسکر عند وقعة صفین عند قریة صندودیاء، فقال مالك الاشتر: ینزل الناس علی غیر ماء؟ فقال: یا مالك ان اللّه سیسقینا فی هذا المکان، احتفر أنت و أصحابك. فاحتفروا فاذا هم بصخرة سوداء عظیمة فیها حلقة لجین، فعجزوا عن قلعها و هم مائة رجل، فرفع أمیرالمؤمنین یده الی السماء و هو یقول: طالب طاب یا عالم باطیبو ثابوثة شمیا کرباجا نوثا تودیثا برجوثا آمین آمین یا رب العالمین یا رب موسی و هارون. ثم اجتذبها فرماها عن العین أربعین ذراعا فظهر ماء أعذب من الشهد و أبرد من الثلج و أصفی من الیاقوت، فشربنا و سقینا. ثم رد

---

۳۱. رواه أیضا عن الطبری، قاضی نعمان فی شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۵۷ کما ذکرنا.

۳۲. تأتی الروایة عن طریق الطبری من کتاب شرح الاخبار

الصخرة و أمرنا أن نحثوا عليها التراب، فما سرنا غير بعيد قال: من منكم يعرف موضع العين؟ قلنا: كُلّنا. فرجعنا فخفى مكانها علينا. فاذا راهب مستقبل من صومعة، فلما بصر به أميرالمؤمنين، قال: شمعون؟ قال: نعم هذا اسمى سمّتنى به أمّى ما اطلع عليه الا الله ثم أنت. قال: و تشاء يا شمعون؟ قال: هذا العين و اسمه. قال: هذا عين زاحوما. [و فى نسخة راجوه] و هو من الجنّة شرب منها ثلاثمائة نبىّ و ثلاثة عشر وصيّا و أنا آخر الوصيين شربت منه. قال: هكذا وجدت فى جميع نسخ الانجيل و هذا الدير بنى على قالع هذه الصخرة و مخرج الماء من تحتها. و لم يدركه عالم قبلى غيرى، لقد رزقنيه الله و أسلم. (٢٩١/٢)

[٨١]**الطبرى** باسناده عن ابى‌الطفيل: انه [علىّ] قال لاصحاب الشورى: أناشدكم الله، هل تعلمون ان لرسول الله (ص) وصيّا غيرى؟ قالوا: اللهم لا. (٤۶/٣)

[٨٢]**الطبرى** باسناد له عن سلمان، قال: قلت لرسول الله (ص) يا رسول الله انه لم يكن نبى الا و له وصىّ، فمن وصيّك؟ قال: وصيّى و خليفتى فى أهلى و خير من أترك بعدى، مؤدى دينى و منجر عداتى على بن ابى‌طالب. (٤٧/٣)

[٨٣] حلية ابونعيم و **ولاية الطبرى** قال النبى(ص): يا انس! يدخل عليك من هذا الباب اميرالمؤمنين و سيّد المرسلين و قائد الغر المحجلين و خاتم الوصيين. قال انس: قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار و كتمته اذ جاء علىّ، فقال: من هذا يا انس! قلت: علىّ. فقام مستبشرا و اعتنقه، ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه. فقال علىّ: يا رسول الله، لقد رأيتك صنعت بى شيئا ما صنعته بى قبل. قال: و ما يمنعنى و أنت تؤدّى عنى و تسمعهم صوتى و تبين لهم ما اختلفوا فيه بعدى. و هذا من قول الله عزوجل: «و ما أنزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذى اختلفوا فيه.[٣٣] فأقام علىّ لبيان ذلك. (٤٨/٣)

---

٣٣. النحل، ۶٤

[۸۴]ابن مجاهد فی التاریخ و الطبری فی **الولایة**، و الدیلمی فی الفردوس و احمد فی الافضائل و الاعمش عن ابی‌وائل و عن عطیة عن عایشة، و قیس بن ابی‌حازم عن جریر بن عبدالله قالوا: قال رسول الله (ص): علی خیرالبشر فمن أبی فقد کفر و من رضی فقد شکر. (۹۷/۳)

[۸۵]الطبریان فی **الولایة** و المناقب، باسنادهما الی مسروق عن عایشة: سمعت رسول الله (ص) یقول: هو شر الخلق و الخلیقة، یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة، و أقربهم الی الله وسیلة [ای المخدج و اصحابه. یعنی الخوارج] (۷۰/۳)

[۸۶]**الطبری** باسناده عن جابر بن عبدالله... أنه قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: **أفمن کان علی بیّنة من ربّه و یتلوه شاهد**: أنا. (۸۵/۳)

[۸۷] البخاری و مسلم و **الطبری** و ابن البیع و ابونعیم و ابن مردویه، انه قال بعض الامراء لسهل بن سعد: سبّ علیا. فأبی، فقال: اما اذا أبیت، فقل لعن الله أباتراب. فقال: و الله انّه انّما سمّاه رسول الله بذلك و هو أحبُّ الاسماء الیه. (۱۱۱/۳)

[۸۸]البخاری و مسلم و **الطبری** و ابن شاهین و ابن البیع فی حدیث ان علیا غضب علی فاطمة (س) و خرج فجده رسول الله، فقال: قم یا اباتراب قم یا اباتراب.

[۸۹]**الطبری** و ابن اسحاق و ابن مردویه انه قال عمار: خرجنا مع النبی فی غزوة العشیرة، فلما نزلنا منزلا نمنا، فما نبّهنا الا کلام رسول الله لعلی: یا اباتراب، لما رآه ساجدا معفرا وجهه فی التراب، أتعلم من أشقی الناس؟ أشقی الناس اثنان احیمر ثمود الذی عقر الناقة و أشقاها، الذی یخضب هذه و وضع یده علی لحیته. (۱۱۱/۳)

[۹۰]ابن عقدة و **ابن جریر** بالاسناد عن الخدری و جابر الانصاری و جماعة من المفسرین فی قولی تعالی: **و لتعرفهم فی لحن القول ببغضهم علی بن ابی‌طالب**. (۲۰۵/۳)

۹۱]الطبری فی **الولایة** باسناد له عن الاصبغ بن نباتة، قال علی علیه السلام: لایحبنی ثلاثة، ولد زنا، ومنافق، و رجل حملت به امه فی بعض حیضها. (۲۰۸/۳)

[۹۲]**الطبری فی الولایة** و العکبری فی الابانة، أنّه مرّ ابن عباس بنفر یسبّون علیّا. فقال: أیّکم ساب لله؟ فأنكروا. فقال: سمعت رسول الله (ص) یقول: من سبّ علیّا فقد سبّنی، و من سبّنی فقد سبّ الله، و من سبّ الله فقد کفر. ثم التفت الی ابنه، فقال: قل فیهم. فقال

نظروا الیه بأعین محمرة نظر التیوس الی شفار الجازر
خزر الحواجب خاضعی اعناقهم نظر الذلیل الی العزیز القاهر

فقال ابن عباس

سبوا الاله و کذا بوّاب محمّد و المرتضی ذلك الوصی الطاهر
أحیاؤهم خزی علی امواتهم و المیّتون فضیحة للغابر

(۲۲۱/۳).

[۹۳]قوله تعالی «**عالیهم ثیاب سندس خضر و استبرق**». **الطبری التاریخی** باسناده عن ابن عباس قال النّبی (ص): اول من یکسی یوم القیامة ابراهیم بخلته و أنا بصفوتی و علی بن ابی‌طالب یزّف بینی و بین ابراهیم زفا الی الجنّة. سعید بن جبیر عن ابن عباس: اول من یکسی یوم القیامة ابراهیم بخلته من الله ثم محمد لانه صفوة الله ثم علیّ یزف بینهما الی الجنة، ثم قرأ ابن عباس: **یوم لایخزی الله النبی و الذین آمنوا معه**. قال: علی و اصحابه. (۲۲۷/۳)

[۹۴]**الطبری** و الخرکوشی فی کتابیهما بالاسناد عن سلمان، قال النبی (ص) اذا کان یوم القیامة ضربت لی قبة من یاقوتة حمراء علی یمین العرش و ضرب لابراهیم قبة خضراء علی یسار العرش و ضربت فیما بینهما لعلی بن ابی‌طالب قبة من لؤلؤ بیضا فما ظنکم بحبیب من خلیلین. (۲۳۰/۳)

[۹۵] ... و روی **الطبری** و الموصلی عن عمار، و روی احمد بن حنبل أنه قال النبی (ص): یا علی أشقی الاولین عاقر الناقة و أشقی الاخرین قاتلك. (۳۰۹/۳)

[۹۶]الرضا عن آبائه (ع) قال رسول الله (ص) من أحب أن ینظر الی أحب الارض

الی اهل السماء فلینظر الی الحسین. رواه الطبریان فی **الولایة** و المناقب. (۷۳/۴)

[۹۷]قال ابن شهرآشوب: و قوله صلّی الله علیه و اله: علی خیر البشر، رواه مجاهد فی التاریخ و **الطبری فی الولایة**. (متشابه القرآن، ج ۲، ص ۴۱)

[۹۸]قال ابن شهرآشوب: و قوله صلّی الله علیه و اله: لأعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله. رواه البخاری و ... **الطبری** و البلاذری. (متشابه القرآن، ۴۳/۲)



ما روى ابن طاوس (م ۶۶۴) عن كتاب مناقب أهل البيت للطبرى

قال ابن طاوس: فيما نذكره من كتاب المناقب لأهل البيت عليهم السلام تأليف محمد بن جرير الطبرى صاحب التاريخ، من تسمية ذى الفقار لعلىّ عليه السلام بأميرالمؤمنين. قال في خطبته ما هذا لفظه:

حدثنا الشيخ الموفّق محمد بن جرير الطبرى ببغداد فى مسجد الرّصافة، قال: هذا ما ألّفْتُه من جميع الروايات من الكوفيين و البصريين و المكّيين و الشاميين و أهل الفضل كلّهم و اختلافهم فى أهل البيت عليهم السلام. فجمعته و ألّفته أبوابا و مناقب ذكرت فيه بابًا بابًا، و فصّلْتُ بينهم و بين فضائل غيرهم، و خصّصْتُ أهل هذا البيت بما خصّهم اللّه به من الفضل»

قلت: ثم ان ابن طاوس ذكر قسمات من ترجمة الطبرى من تاريخ بغداد و بعد ذلك يقول: **و قد ذكر فى كتاب المناقب المشار اليه من تسمية مولانا على بن ابى‌طالب عليه السلام بأميرالمؤمنين ثلاثة أحاديث نذكرها فى ثلاثة أبواب، فقال ما هذا لفظه:**

[۹۹] **ابوجعفر [الطبرى]**، قال: حدّثنا داود بن عمر بن عبدالله بن اسحاق، قال و حدّثنى مسدد بن مسرهد الأسدى، قال: حدّثنى روح بن عبدالله الجرجانى، قال: أخبرنى ابوالأحوص عبدالله بن يسار، قال: أخبرنا زرارة بن أعين عن عكرمة، عن ابن عباس: قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: أعطانى ربى ذوالفقار، قال: يا محمّد! خذه و

أعطِه خير أهل الأرض. فلقلت: من ذلك يا ربّ؟ قال: خليفتى فى الأرض علىّ بن ابى‌طالب عليه السلام.

و انّ ذوالفقار كان ينطق مع علىّ عليه السلام و يحدّثه حتّى أنّه همّ يوما بكسره، فقال: مه يا أميرالمؤمنين، انّى مأمور و قد بقى فى أجل المشرك تأخير.

اليقين باختصاص مولانا علىّ بأميرالمؤمنين، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۷

قال ابن طاوس: فيما نذكره عن أبى‌جعفر ابن جرير الطبرى برجالهم، فى تسمية علىّ عليه السلام يوم القيامة بأميرالمؤمنين، فقال ما هذا لفظه:

[۱۰۰] **ابوجعفر [الطبرى]** قال: حدّثنى زُريق بن محمّد الكوفى، قال: أخبرنا محمّد بن اليسع عن أبى‌اليمانى، عن محمد بن صالح، عن مجاهد، عن ابن عباس فى قول الله تبارك «**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإمامِهِم**. فقال:

ينادى يوم القيامة: أين أميرالمؤمنين؟ فلا يجيب أحدٌ له أحداً و لايقوم الاّ على بن أبى‌طالب عليه السلام و من معه، و ساير الامم كلّهم الى النار.[۳۴] (اليقين باختصاص مولانا علىّ بأميرالمؤمنين، ص ۲۱۸)

قال ابن طاوس: فيما نذكره عن أبى‌جعفر ابن جرير الطبرى برجالهم، أن جبرئيل عليه السلام خاطب عليًا عليه السلام فى حياة النّبى صلّى الله عليه و اله و سمّاه أميرالمؤمنين و قائد الغُرّ المحجّلين و سيد ولد آدم ما خلا النبيين و المرسلين و هذا لفظه:

[۱۰۱] **ابوجعفر [الطبرى]** قال: حدثنا ناقد بن ابراهيم بن عبدالواحد، عن زكريّا بن يحيى عن الهيثم بن جابر، قال: سمعت أباسلمان أيّوب بن يونس، قال: حدّثنا الحصين بن سالم عن أم‌سلمة رضى الله عنها، قالت:

---

۳۴. قال ابن طاوس: اقوال: كذا رأيت الحديث: و ساير الامم. و لعلّه كان «و ساير الائمة». يعنى الذين سمّاهم الله فى كتابه بقوله: «و جعلناهم أئمة يدعون الى النار و يوم القيامة لاينصرون». والله أعلم. او كان: ساير الفرق

كان النّبى صلّى الله عليه و اله عليلاً و كان عليّ بن أبى‌طالب عليه السلام يحبّ أن لايسبقه اليه أحد. فغدا اليه ذات يوم و هو فى صحن داره، فإذا رأسه في حِجْر دحية بن خليفة الكلبى، فسلّم عليه، فردّ عليه السلام، ثم قال: يا حبيبى، اُدْن منّى. لك عندى مدحة نزفّها اليك: أنت أميرالمؤمنين و قائد الغرّ المحجّلين و سيّد ولد آدم يوم القيامة ما خلا النّبيين و المرسلين، لواء الحمد بيدك و تزفّ أنت و شيعتك معى زفاً، قد أفلح من تولاّك و خاب و خسر من تخلاّك، محبّو محمّد محبّوك و مبغضو محمّد مبغضوك، لن تنالهم شفاعتى، اُدْن منّى.

قال: فأخذ رأس النبى صلّى الله عليه و اله فوضعه فى حجره. (اليقين ص ٢١٩)

قال ابن طاوس: فيما نذكره عن الحافظ محمد بن جرير الطبرى صاحب التاريخ، من تسمية النبيّ صلّى الله عليه و اله لعليّ عليه السلام امام المتقين و قائد الغر المحجلين و هو الأمير بعدى... فقال محمد بن جرير الطبرى المذكور فى كتاب مناقب أهل البيت عليهم السلام فى باب الهاء من حديث نذكر اسناده و المراد منه بلفظه:

[١٠٢] **ابوجعفر [الطبرى]** قال، حدّثنى عبدالرّزاق، عن معمر، عن الزّهرى، عن سعيد بن المسيّب، ثم ذكر فيه عن سلمان الفارسى ما هذا لفظه: و قام سلمان رحمةالله عليه و قال:

يا معاشر المسلمين، أنشدكم بالله و بحقّ رسول الله صلّى الله عليه و اله، ألستم تشهدون أن النّبى صلّى اللّه عليه و آله قال: سلمان منّا أهل البيت؟ فقالوا: بلى والله نشهد بذلك. قال: فأنا أشهد به انّى سمعت رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: عليّ امام المتّقين و قائد الغرّ المحجّلين و هو الأمير بعدى. (اليقين، ص ٤٧٧)

قال ابن طاوس: فيما نذكره من تسمية النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله لمولانا عليّ عليه السلام: يعسوب الدين و امام المتّقين و قائد الغُرّ المحجّلين و الحامل غدا لواء رب العالمين. ننقله مما رواه أبوجعفر محمد بن جرير الطبرى صاحب

التاريخ و هو من أعظم و أزهد علماء الاربعة المذاهب فى كتابه كتاب مناقب أهل البيت عليهم السلام ... فقال هذا محمد بن جرير الطبرى فى كتابه مناقب اهل البيت عليهم السلام مما لم‌يذكر فيه لفظة اميرالمؤمنين عليه السلام و فيه تصريح بالنص الصحيح على علىّ بن أبى‌طالب و عترته الطاهرين عليهم السلام ما هذا لفظه:

[۱۰۳] **ابوجعفر [الطبرى]** قال: حدثنا زرات بن يعلى بن احمد البغدادى، قال: أخبرنا ابوقتادة عن جعفر بن محمد، عن محمد بن بكير، عن جابر بن عبدالله الانصارى، عن سلمان الفارسى، قال: قلنا يوما: يا رسول الله! من الخليفة بعدك حتى نعلمه؟ قال لى: [يا] سلمان! ادخل علىّ أباذر و المقداد و أباأيّوب الأنصارى، و امّ‌سلمة زوجة النبى من وراء الباب. ثم قال: إشهدوا و افهموا عنّى: انّ علىّ بن أبى‌طالب عليه السلام وصيّى و وارثى و قاضى دينى و عدتى و هو الفاروق بين الحق و الباطل، و هو يعسوب المسلمين، و امام المتقين، و قائد الغرّ المحجّلين، و الحامل غدًا لواء ربّ العالمين، هو ولده من بعده ثم من الحسين ابنى أئمة تسعة هداة مهديّون الى يوم القيامة. أشكو الى الله جحود امّتى لأخى و تظاهرهم عليه و ظلمهم له و أخذهم حقّه.

قال: فقلنا له: يا رسول الله! و يكون ذلك؟ قال: نعم، يقتل مظلوما من بعد أن يملأ غيظا، و يوجد عند ذلك صابرا.

قال: فلما سمعت ذلك فاطمة عليها السلام، أقبلت حتى دخلت من وراء الحجاب، و هى باكية. فقال [لها] رسول الله صلّى الله عليه و اله: ما يبكيك يا بنيّة؟ قالت: سمعتك تقول فى ابن عمّك و ولدى ما تقول. قال: و أنت تظلمين و عن حقك تدفعين، و أنت اول أهل بيتى لاحقٌ بى بعد أربعين. يا فاطمة! أنا سلم لمن سالمك و حرب لمن حاربك، أستودعك الله تعالى و جبرئيل و صالح المؤمنين. قال: قلت: يا رسول الله! من صالح المؤمنين؟ قال: علىّ بن ابى‌طالب. (اليقين ص ۴۸۷ ـ ۴۸۸)

[۱۰۴] قال ابن طاوس فى الطُّرَف بعد نقل رواية: و رواها لهذه الطرفة محمد بن جرير الطبرى أتمّ من هذا فى كتابه الذى سمّاه «مناقب أهل البيت» و رتبه أبوابا على حروف المعجم، فقال فى باب الياء ما لفظه:

ابوجعفر، قال: حدّثنا يوسف بن على البلخى، قال: حدّثنى أبوسعيد الأدمى بالرّى، قال: حدّثنى عبدالكريم بن هلال، عن أبى‌الحسن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، أنّ أميرالمؤمنين علىّ بن أبى‌طالب قال: أمرنى رسول الله صلّى الله عليه و اله أن أخرج فأُنادى فى النّاس ألا من ظلم أجيرا أجره، فعليه لعنةُ الله، ألا من توالى غير مواليه، فعليه لعنةُ الله، ألا من سبّ أبوَيْه، فعليه لعنة الله.

قال علىُّ بن أبى‌طالب: فخرجْتُ، فناديت فى الناس كما أمرنى النّبى صلّى الله عليه و اله فقال لى عمر بن الخطاب: هل لِما ناديت به من تفسيرٍ؟ فقلت: الله و رسوله أعلم.

فقام عمر و جماعة من أصحاب النّبى صلّى الله عليه و اله فدخلوا عليه، فقال عمر: يا رسول الله! هل لِما نادى على عليه السلام من تفسير؟ قال: نعم، أمرته أن ينادى ألا من ظلم أجيرًا أجره فعليه لعنةالله. و اللّه يقول: **قُلْ لاأسْئَلُكُم عليه أجرًا الاّ المَوَدّةَ فِى القُرْبى.** فمن ظلمنا فعليه لعنة الله. و أمرته أن ينادى من توالى غير مواليه، فعليه لعنة الله؛ و الله يقول: **النبىُّ أوْلى بالمؤمنين من أنفسهم.** فمن كنت مولاه فعلىّ مولاه، و من توالى غير علىّ و ذريته فعليه لعنةالله. و أمرته أن ينادى و من سبّ أبويه فعليه لعنة الله، و انّى أشهدالله و أشهدكم، انّى و عليّا أبَوا المؤمنين، فمن سبّ أحدنا فعليه لعنةالله. فلما خرجوا، قال عمر: يا أصحاب محمّد ما أكّد النّبىّ لعلىّ فى الولاية فى غدير خمّ و لا فى غيره أشد من تأكيده فى يومنا هذا.

قال خبّاب بن الارتّ: كان [هذا الحديث] قبل وفاة النبى صلى الله عليه و اله بتسعة عشر يوما. (الطرف المطبوع فى «ميراث اسلامى ايران، مجلد ۳ ص ۱۸۶ - ۱۸۷)

ما روى البياضى عن كتاب فضائل على عليه السلام للطبرى

[۱۰۵] [قال البياضى] و قد أسند الطبرى الى سلمان، قول النبىّ صلّى الله عليه و اله: لم يكن نبىّ الا و له وصىّ فمن وصيّك؟ هو خير من أترك بعدى علىّ بن أبى طالب. (الصراط المستقيم، ۲۸/۲)

[۱۰۶] [قال البياضى]: و أسند الطبرى الى أبى الطفيل قول علىّ لاصحاب الشورى: أناشدكم بالله هل تعلمون للنبىّ وصيًا غيرى؟ قالوا: اللهمّ لا. (۲۹/۲)

[۱۰۷] [قال البياضى]: روى الطبرى فى الولاية: قالت عائشة: قال النّبى صلّى اللّه عليه و اله فى مرضه: ادعوا لى حبيبى، فدعوتُ أبابكر، فنظر اليه، ثمّ وضع رأسه، و قال: ادعوا لى حبيبى، فقلت: ادعوا له عليًا فواللّه ما يريد غيره. فجاءه فأفرج له الثوب الذى عليه، و أدخله فيه، فلم يزل يحتضنه حتّى قبض. (۴۸/۲)

[۱۰۸] [قال البياضى]: فى ولاية الطبرى عن أنس: يدخل عليك الساعة أميرالمؤمنين و سيّد الوصيّين و أقدم الناس اسلامًا، و أكثرهم علمًا، و أرجحهم حلما. فدخل علىّ. فقال: حدث فىّ حدث؟ فقال صلى الله عليه و اله: ما أحدث فيك الأ خير، أنت منّى و أنا منك، و تفى بِذِمَّتى، و تغسّلنى، و تلحّدنى، و تسمع الناس عنّى و تبيّن لهم ما يختلفون بعدى.

الصراط المستقيم. (۵۲/۲)

[۱۰۹] [قال البياضى]: و أسند الامام محمد بن جرير الطبرى فى كتاب المناقب المؤلف على حروف المعجم، المجموع من روايات المصريّين و مكة و المدينة و الشام الى جابر قول النبى صلّى اللّه عليه و اله لعلىّ: أنت أخى و وزيرى فى الدنيا و الاخرة تختم بالعقيق الأصفر فإنه أول حجر أقرّ اللـه بـالربوبية، و لى بـالنبوّة و لك بالخلافة، و لذرّيتك بالامامة، و لشيعتك و محبيك بالجنّة. ۱۱۹/۲)

ما روى متقى الهندى عن الطبرى في فضائل على عليه السلام[35]

[۱۱۰] ابن جرير: عن عليّ قال: أتى النّبى صلّى‌الله عليه وآله ناسٌ من اليمن فقالوا: ابعث فينا من يُفقّهنا فى الدين و يُعلّمنا السنن و يحكم فينا بكتاب اللّه. فقال النّبى صلّى الله عليه وآله): انطلق يا عليّ ألى أهل اليمن، فَفَقّهم فى الدين و علّمهم السنن و احكم فيهم بكتاب اللّه، فقلت: أن أهل اليمن قوم طغام يأتونى من القضاء بما لا علم لى به، فضرب النّبى صلّى الله عليه وآله صدرىَ ثمّ قال: اذهب فإنّ اللّه سَيَهدى قلبك و يثبت لسانك فما شككت فى قضاء بين اثنين حتّى الساعة. (كنزالعمال ۱۱۳/۱۳)

[۱۱۱] ابن جرير: عن عليّ قال: خَطَب ابوبكر و عمرُ فاطمةَ إلى رسول اللّه صلّى الله عليه وآله، فأبى رسول اللّه صلّى الله عليه و آله عليهما، فقال عمر: أنت لها يا علي! قال: ما لى من شىء إلاّ دِرْعى و جَمَلى و سيفى، فتعرّض عليّ ذات يوم لرسول اللّه (صلى‌الله عليه وآله)فقال :يا على! هل لك من شىء؟ قال: جملى و درعى أرهنهما؛ فزوّجنى رسول اللّه صلّى الله عليه وآله فاطمة، فلمّا بلغ فاطمة ذلك بكت، فدخل عليها رسول اللّه صلّى الله عليه وآله فقال: ما لك تبكين يا فاطمة! و اللّه أنكحتك أكثرهم علما و أفضلهم حلمًا و أقدمهم سلماً و فى لفظ: أوّلهم سلما. (صححه ابن جرير.) (كنزالعمال ۱۱۴/۱۳)

---

۳۵. ذكرنا فى المقدمة أن المتقى الهندى أخذ هذه الروايات من كتاب تهذيب الآثار للطبرى؛ و لكن بما أن الطبرى لامحالة ذكر هذه الروايات فى كتابه الكبير حول الامام على عليه السلام، أوردنا هذه الروايات التى نقله المتقى الهندى عن ابن جرير فى هذا الكتاب. فأما ما روى المؤلف حول حديث الغدير ذكرناه فى قسم حديث الولاية.

[۱۱۲] **ابن جرير:** عن عليّ قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يا بنى عبدالمطلب! إنّي قد جئتكم بخير الدنيا و الآخره و قد أمرنى اللّه أن أدعوكم إليه فأيّكم يؤازرنى على هذا الأمر على أن يكون أخى و وصيّى و خليفتى فيكم؟ قال: فأحجم القوم عنها جميعًا و قلت: يا نبىّ اللّه! أكون وزيرك عليه؟ فأخذ برقبتى، ثمّ قال: هذا أخى و وصيّى و خليفتى فيكم، فاسمعوا له أطيعوا. (كنزالعمال ۱۱۴/۱۳)

[۱۱۳] **ابن جرير:** عن عليّ قال: بعثنى رسول الله صلّى اللّه عليه واله الى اليمن، فانتهينا الى قوم قد بنوا زبية للأسد، فبيناهم يتدافعون، إذ سقط رجل فتعلّق بآخر ثمّ تعلّق رجل آخر، حتى صاروا فيها أربعة، فجرحهم الأسد، فانتدب له رجل بحربة فقتله و ماتوا من جرحهم كلّهم، فقام أولياء المقتول الأوّل الى أولياء الثانى، فأخرجوا السلاح، ليقتلوا، فأتاهم على تفيئة ذلك، فقال: تريدون أن تقتتلوا و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله حيّ؟ إنّى أقضى بينكم بقضاء إن رضيتم فهو القضاء و الا حجز بعضكم عن بعض حتّى تأتوا النّبى صلّى اللّه عليه و اله فيكون هو الذى يقضى بينكم، فمن عدا بعد ذلك فلا حق له، اجمعوا من قبائل هؤلاء الذى حفروا البئر ربع الدية و ثلث الدية و نصف الدية و الدية كاملة، فللأوّل الربع لأنه هلك بمن فوقه و للثانى ثلث الدية و اللثالث نصف الدية و للرابع الدية كاملة، فأبوا أن يرضوا فأتوا النّبى صلّى اللّه عليه و اله و هو عند مقام ابراهيم فقصوا عليه القصة، فقال: أنا أقضى بينكم و احتبى، فقال: رجل من القوم: ان عليًا قضى بيننا فقصوا عليه القصّة فأجازه النّبى صلّى اللّه عليه و اله و فى لفظ: فقال النّبى صلّى اللّه عليه و اله القضاء كما قضى على. (صححه ابن جرير) (كنزالعمال ۱۱۸/۱۳)

[۱۱۴] **ابن جرير:** عن عليّ قال: لما مات أبوطالب أتيت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقلت: يا رسول اللّه! إنّ عمّك الشيخ الضالّ قد مات، قال فقال: انطلق فواره، ثمّ لاتُحَدثن شيئاً حتى تأتينى، فواريته ثم أتيته فأمرنى، فاغتسلت ثم دعا لى بدعوات ما احبّ أن لى بهنّ ما على الأرض من شىء. (كنزالعمال ۱۱۹/۱۳)

[١١٥] **ابن جرير:** عن عبدالرحمن بن أبي ليلى قال: كان علي يخرج في الشتاء في إزار و رداء ثوبين خفيفين، و في الصيف في القباء المحشوّ و الثوب الثقيل، فقال الناس لعبد الرحمن: لو قلت لأبيك فإنّه يسمر معه. فسألت أبي، فقلت: أن الناس قد رأوا من أمير المؤمنين شيئاً استنكروه، قال: و ما ذاك؟ قال: يخرج في الحرّ الشديد في القباء المحشوّ والثوب الثقيل و لا يبالي ذلك، و يخرج في البرد الشديد في الثوبين الخفيفين و الملاءتين لا يبالي ذلك و لا يتّقي برداً. فهل سمعت في ذلك شيئا، فقد أمروني أن اسألك أن تسأله إذا سمرت عنده، فسمره عنده، فقال:

يا أميرالمؤمنين! إنّ الناس قد تفقّدوا منك شيئا، قال: و ما هو؟ قال: تخرج في الحرّ الشديد في القباءِ المحشوّ و الثوب الثقيل و تخرج في البرد الشديد في الثوبين الخفيفين و في الملاءتين لا يبالي ذلك و لا تتقي برداً، قال: أو ما كنت معنا يا أباليلى بخيبر؟ بلى و اللّه قد كنت معكم، قال: فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بعث أبابكر فسار بالناس فانهزم حتّى رجع إليه و بعث عمر فانهزم بالناس حتّى انتهى اليه، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: لاعطينّ الراية رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله، يفتح اللّه له، ليس بفرّار، فأرسل اليّ فدعاني، فأتيته و أنا أرمد لا أبصر شيئاً، فتفل في عيني و قال: اللهمّ اكفه الحرّ والبرد! فما آذاني بعده حرّ و لا برد (صححه ابن جرير) (كنزالعمال ١٢١/١٣)

[١١٦] **ابن جرير:** عن عليّ قال: بعثني رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى اليمن و أنا حديث السّنّ، قلت: بعثتني إلى قوم يكون بينهم أحداث ولا علم لي بالقضاء! فضرب بيده في صدري و قال: إنّ اللّه سيهدي لسانك و يُثبّت قلبك، فما شككت في قضاء بين اثنين بعد. (صححه ابن جرير). (كنزالعمال ١٢٤/١٣)

[١١٧] **ابن جرير:** عن عليّ قال: بعثني رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى اليمن فقلت: يا رسول اللّه! بعثتني الى قوم هم أسنّ منّي و أنا حدث، لا أبصر القضاء، فوضع يده على صدري و قال: اللهمّ! ثبّت لسانه واهد قلبه، يا علي! اذا جلس إليك

الخصمان فلاتقض بينهما حتى تسمع من الاخر كما سمعت من الأوّل، فانّك إذا فعلت ذلك تبيَّن لك القضاء، فما أشكل علىّ قضاء بعدُ (صححه ابن جرير) (كنزالعمال ۱۳/۱۲۵)

[۱۱۸] ابن جرير: عن علىّ قال: دعانى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال: يا علىّ! إنّ فيك من عيسى مثلاً أبغضته اليهود حتى بهتوا أمّه و أحبّته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة الّتى ليس بها، و قال علىّ: ألا! و إنّى يهلك فىّ رجلان محبٌّ مطرٍ لى يفرطنى بما ليس فى و مبغضٌ مفترٍ يحمله شنآنى على أن يهتنى، ألا! و إنّى لست بنبىّ و لا يوحى إلىّ و لكنّى أعمل بكتاب اللّه و سنّة نبيّه صلّى اللّه عليه و آله ما استطعت، فما أمرتُكم به من طاعة اللّه فحقٌّ عليكم طاعتى فيما أحْببتم أو كرهتم، و ما أمرتكم بِمَعصية أنا و غيرى، فلا طاعة لأحد فى معصية اللّه، انّما الطاعة فى المعروف. (كنزالعمال ۱۳/۱۲۵)

[۱۱۹] ابن جرير: عن علىّ قال: جاء النّبى صلّى اللّه عليه و آله أناسٌ من قريش، فقالوا: يا محمد! إنّا جيرانك و حلفاؤك و إنّ ناساً من عبيدنا قد أتوك، ليس بهم رغبة في الدين و لا رغبة فى الفقه، إنّما فرّوا من ضياعنا و أموالنا فارددهم إلينا، فقال لابى بكر: ما تقول: قال: صدقوا، إنّهم لجيرانك و أحلافك، فتغيّر وجه رسول صلّى اللّه عليه و آله. ثمّ قال لعمر: ما تقول؟ قال صدقوا، انّهم لجيرانك و حلفاؤك. فتغيّر وجه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال: يا معشر قريش! و اللّه ليبعثن اللّه عليكم رجلاً قد امتحن اللّه قلبه بالايمان، فيضربكم على الدين او يضرب بعضكم، فقال أبوبكر: أنا يا رسول اللّه! قال: لا، قال عمر: أنا يا رسول اللّه؟ قال: لا، و لكنّه الذى يخصف النّعل و كان أعطى علياً نعلاً يخصفها (ابن جرير، و صححه). (كنزالعمال ۱۳/۱۲۷)

[۱۲۰] ابن جرير: عن علىّ قال: لما نزلت هذه الآية **و أنْذِر عشيرتكَ الأقربين**، جمع النّبى صلّى اللّه عليه و آله من اهل بيته، فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا، فقال لهم: من يضمن عنّى دينى و مواعيدى و يكونُ معى فى الجنّه و يكون خليفتى فى

أهلي، و قال رجل: يا رسول اللّه! أنت كنت بحراً من يقوم بهذا؟ ثم قال الآخر، فعرض هذا على أهل بيته واحداً واحداً، فقال عليّ: أنا (صححه ابن جرير) (كنزالعمال ١٢٩/١٣؛ تهذيب الاثار، مسند على بن أبى طالب،[٣٦] ص ٦٠)

[١٢١] ابن جرير: عن عليّ قال: لما نزلت هذه الآية على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله **و انذر عشيرتک الاقربينّ** دعاني رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال: يا عليّ! إنّ اللّه أمرني أن أنذر عشيرتي الأقربين، فضقت بذلك ذرعًا و عرفت أنّي مهما أناديهم بهذا أرى منهم ما أكره فصمت عليها حتّى جاءني جبريل، فقال:

يا محمّد! انّك إن لم تفعل ما تؤمر به، يعذبك ربّك، فاصنع لي صاعاً من طعام و اجعل عليه رجل شاة و اجعل لنا عُسًا من لبن ثم اجمع لي بني عبدالمطّلب حتى أكلّمهم و أبلغ ما أمِرْت به، ففعلتُ ما أمرني به، ثمّ دعوتهم له و هم يومئذٍ أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصونه ، ففيهم أعمامه: أبوطالب و حمزة و العباس و أبولهب.

فلمّا اجتمعوا اليه، دعاني بالطعام الذي صنعته لهم، فجئت به، فلمّا وضعته تناول النّبي صلّى اللّه عليه و آله جذبة حزبة من اللحم فشقّها بأسنانه ثم ألقاها في نواحي الصحفة ثمّ قال: كلوا بسم اللّه، فأكل القوم حتى نهلوا عنه، مانرى الا آثار أصابعهم، و اللّه! ان كان الرجل الواحد منهم ليأكل مثل ما قدمتُ لجميعهم، ثم قال: اسقِ القوم يا عليّ! فجئتهم بذلك العُسّ، فشربوا منه حتى رووا جميعا، و أيم الله! ان كان الرجل منهم ليشربُ مثله.

فلمّا أراد النّبي صلّى اللّه عليه و آله أن يكلّمهم بدره أبولهب الى الكلام، فقال: لقد سحركم صاحبُكم، فتفرّق القوم و لم يكلّمهم النّبي صلّى اللّه عليه و آله ، فلمّا كان الغد فقال: يا عليّ! ان هذا الرجل قد سبقني الى ما سمعت من القول، فتفرّق القومُ قبل أن

---

٣٦. تصحيح محمود محمد شاكر، قاهره، ١٤٠٢

أكلّمهم. فعدّ لنا مثل الذى صنعت بالأمس من الطعام و الشراب، ثـم اجـمعهم لى. ففعلت ثم جمعتهم، ثم دعانى بالطعام فقربتُه، ففعل به كما فـعل بـالأمس. أكـلوا و شربوا حتى نهلوا، ثم تكلّم النبى صلى الله عليه و اله، فقال:

يا بنى عبدالمطّلب! انّى قد جئتكم بخيرالدنيا و الآخرة و قد أمرنى الله أن أدعوكم اليه. فأيُّكم يؤازرنى على أمرى هذا؟ فقلت ـ و أنا أحدثهم سنا و أرمـصهم عـينا و أعظمهم بطنا و أحمشهم ساقا ـ أنا يا نبىّ الله أكون وزيرك عليه! فأخذ برقبتى. فقال: ان هذا أخى و وصيّى و خليفتى فيكم، فاسمعوا له و أطيعوا. فقام القوم يضحكون و يقولون لأبى‌طالب، قد أمرك أن تسمع و تـطيع لعـلىّ. (كـنزالعـمال ۱۳/۱۳۱ـ۱۳۳؛ تهذيب الاثار، مسند على بن أبى‌طالب، ص ۶۲ ـ ۶۳)

[۱۲۲] **ابن جرير**: عن عمران بن حصين، قال: بعث رسول الله صلّى اللّه عليه و اله سريّة و استعمل عليهم عليًّا، فغنموا فصنع شيئا أنكروه ـ و فى لفظ: فأخذ علىّ من الغنيمة جاريةً ـ فتعاقد أربعة من الجيش إذا قدموا على رسول الله صلّى اللّه عليه و اله أن يعلموه، و كانوا إذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلّى اللّه عليه و اله سلموا عليه و نظروا اليه، ثمّ ينصرفون الى رحالهم، فقال: يا رسول الله! ألم تر عليّاً قد أخذ من الغنيمة جارية؟ فأعرض عنه، ثم قام الثانى، فقال مثل ذلك، فأعرض عـنه، ثـم قـام الثالث، فقال مثل ذلك، فأعرض عنه، ثم قام الرابع، فأقبل اليه رسول الله صلّى اللّـه عليه و اله يُعْرَف الغضب فى وجهه، فقال: ما تريدون من علىّ؟ علىٌّ منّى و أنا من علىّ و علىّ ولىُّ كلِّ مؤمن بعدى. (صححه ابن جرير). (كنزالعمال ۱۳/۱۴۲)

[۱۲۳] **ابن جرير**: حدثنا إسماعيل بن موسى السدى، نبأنا محمد بن عمر الرومى، عن شريك، عن سلمة بن كهيل، عن سويد بن غفلة، عن الصنابحى، عن على: قال: قال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: أنا دارالحكمة و علىٌّ بابها. (قال ابن جرير: هذا خبر صحيح). (كنزالعمال ۱۳/۱۴۷؛ تهذيب الاثار، مسند عـلى بـن أبـى‌طالب، ص

١٠٤)[٣٧]

[١٢٤] ابن جرير: عن سعد، قال: سمعتُ رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يقول لعليّ ثلاث خصال لأن يكون لى واحدةٌ منها أحبّ إليّ من الدُّنيا و ما فيها، سمعته يقول: أنت منّى بمنزلة هارون من موسى الاّ أنه لانبيّ بعدى. و سمعته يقول: لاعطينّ الراية غدًا رجلا يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله. ليس بفرّار. و سمعته يقول: من كنت مولاه فعليّ مولاه. (كنزالعمال ١٦٢/١٣ ـ ١٦٣)

[١٢٥] ابن جرير: عن عليّ، قال: انطلقت أنا و النّبى صلّى اللّه عليه و اله حتى أتينا الكعبة.

فقال لى رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: اجْلِس. و صَعِد على منكبى، فذهبت لأنهض به، فرأى منّى ضعفًا، فنزل و جلس لى نبيُّ الله صلّى اللّه عليه و اله و قال: اصعَدْ على منكبى، فصعدْتُ على منكبَيه، فنهض بى، فإنه يخيل اليّ لو شئت لنلت أُفُقَ السماء حتى صعدْتُ على البيت و عليه تمثال صفر أو نحاس، فجعلْتُ أزاوله عن يمينه و شماله و بين يديه و من خلفه. و رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يقول: هَيه هَيه! و أنا أعالجه حتى استمكنت منه، قال لى رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: اقذف به، فقذفت به فتكسّر كما تتكسر القوارير، ثم نزلْتُ فانطلقْتُ أنا و رسول الله صلّى اللّه عليه و اله نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية أن يلقانا أحد من الناس، فلم يرفع عليها بعد. (كنزالعمال ١٧١/١٣؛ تهذيب الاثار. مسند على بن أبىطالب، ص ٢٣٦ ـ ٢٣٧)

[١٢٦] ابن جرير: عن عليّ، قال: لمّا كان يوم الحُديبية خرج الينا ناسٌ من المشركين

---

٣٧. قال المتقى الهندى بعد ايراد الاقوال حول الحديث و آخر كلامه قول ابن حجر فى أن للحديث اصل و أن الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحة: قد كنت أجيب بهذا الجواب دهرا الى أن وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث علىّ فى تهذيب الاثار مع تصحيحه لحديث ابن عباس. فاستخرت الله و جزمت بارتقاء الحديث من مرتبة الحسن الى مرتبة الصّحة

فيهم سهيل بن عمرو و أُناس من المُشركين، فقالوا: يا رسول الله! خرج اليك ناس من أبنائنا و إخواننا و أرقائنا و ليس بهم فقهٌ في الدين، و انّما خرجوا فرارًا من أموالنا و ضياعنا، فارْدُدْهم الينا. فقال النبيّ صلّى اللّه عليه و اله: يا معشر قريش! لتنتهنّ أو ليبعثنّ الله عليكم من يضرب رقابكم بالسيف على الدين، قد امتحن الله قلبه على الايمان. قالوا: من هو يا رسول الله؟ و قال له ابوبكر: من هو يا رسول الله؟ و قال عمر: من هو يا رسول الله؟ قال: هو خاصف النعل ـ و كان أعطى عليا نعلا يخصفها ـ ثم قال على: ان رسول الله صلّى اللّه عليه و اله قال: من كذب علىّ متعمدا فليتبوّأ مقعده من النار. (صححه ابن جرير). (كنزالعمال ۱۷۳/۱۳)

[۱۲۷] ابن جرير: عن علىّ، قال: لما افتتح رسول الله صلّى اللّه عليه و اله مكة، أتاه أُناس من قريش، فقالوا: يا محمّد! إنّا حلفاؤك و قومك و انّه لحق بك ارقائنا و ليس لهم رغبةٌ فى الاسلام و انّهم فروا من العمل، فارددهم علينا. فشاور أبابكر فى أمرهم، فقال: صدقوا يا رسول الله. و قال لعمر: ما ترى؟ فقال مثل قول أبى‌بكر. فقال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: يا معشر قريش! ليبعثنّ عليكم رجلا منكم امتحن الله قبله للايمان أن يضرب رقابكم على الدين. فقال أبوبكر: أنا هو يا رسول الله؟ قال: لا. قال عمر: أنا هو يا رسول الله؟ قال: لا و لكن خاصف النعل فى المسجد ـ و قد كان ألقى نعله الى علىّ يخصفها ـ ثم قال علىّ: أما انّى سمعت يقول: لاتكذبوا علىَّ فانه من كذب علىَّ يلج النار. (كنزالعمال ۱۷۴/۱۳)

[۱۲۸] ابن جرير: عن علىّ، قال: انّه قيل له: كيف ورثت ابن عمّك دون عمّك؟ فقال: جمع رسول الله صلّى اللّه عليه و اله بنى عبدالمطلب و هم رهطٌ كلّهم يأكل الجذَعة و يشرب الفَرَق فصنع لهم مُدًّا من طعام فأكلوا حتّى شبِعوا و بقى الطعام كما هو كأنّه لم يُمَسّ أو لم‌يُشرب، فقال: يا بنى عبدالمطلب! إنّى بعثت اليكم خاصةً و الى الناس عامةً و قد رأيتم من هذه الاية ما رأيتم فأيكم يبايعنى على أن يكون أخى و صاحبى و وراثى؟ فلم يقم اليه أحد فقمت اليه و كنت من أصغر القوم، فقال: اجْلِس،

ثم قال ثلاث مرّات كل ذلك أقوم اليه فيقول الى: اجلس حتى كان فى الثالثة ضرب بيده على يدى، قال: فلذلك ورثتُ ابن عمّى دون عمّى. (كنزالعمال ١٧٤/١٣)

[١٢٩] ابن جرير: عن هبيرة بن بريم، قال: سمعتُ الحسن قام خطيبًا فخطب الناس، فقال: يا أيها الناس! لقد فارقكم أمس رجلٌ ما سبقه الأوّلون و لايدركه الاخرون، و لقد كان رسول الله يبعثه المبعث فيعطيه الراية، فما يرجع حتى يفتح الله عليه، جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن شماله، و ما ترك بيضاء و لا صفراء إلاّ سبعمائة درهم فضلتْ من عطائه، أراد أن يشترى بها خادمة. (كنزالعمال ١٩٢/١٣)

[١٣٠] ابن جرير: عن الحسن أنّه لما قتل عليٌ قام خطيبًا فحمدالله و أثنى عليه، ثم قال: أما بعد والله! لقد قتلتم رجلاً فى ليلة نزل فيها القرآن، و فيها رفع عيسى ابن مريم، و فيها قتل يوشع بن نون فتى موسى، و فيها تيب على بنى اسرائيل. (كنزالعمال ١٩٣/١٣)

[١٣١] ابن جرير: حدّثنى محمد بن إسماعيل الضراريّ، قال: حدثنا عبدالسلام بن صالح الهرويّ، قال: حدثنا أبومعاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: أنا مدينة العلم و عليّ بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها. (تهذيب الاثار، مسند على بن أبي طالب، ص ١٠٥)


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شذرات من
كتاب الولاية
لمحمد بن جرير الطبري المؤرخ

عليّ بن ابي‌طالب

[۱۳۲] **محمد بن جرير الطبري**، ثنا عبيد بن غنام، ثنا الأودى، أنبأنا شريك، عن أبى اسحاق، عن عمرو ذى مرّ قال: شهدت عليّا بالرّحبة ينشدهم: أيّكم سمع رسول الله صلّى اللّه عليه و سلّم يقول يوم غدير خمّ ما قال؟ فقام أُناس فشهدوا أنهم سمعوا رسول اللّه يقول: من كنت مولاه فإن عليّا مولاه، اللّهم وال من ولاه و عاد من عاداه و أحب من أحبّه و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره. (رسالة طرق حديث من كنت مولاه، ص ۲۸ ـ ۲۹، ش ۲۰)

[۱۳۳] [قال الذهبى:] ثم قال [على بن حكيم] الاودى، و أنبأنا شريك عن الأعمش عن حبيب بن أبى‌ثابت، عن أبى‌الطفيل، عن زيد بن أرقم مثل حديث أبى‌اسحاق، اختصره **ابن جرير**. (رسالة طرق حديث ... ص ۲۹، ش ۲۱)

[۱۳۴] **ابن جرير**، ثنا أحمد بن منصور، ثنا أبوعامر العقدى، ثنا كثير بن زيد، حدثنى محمد بن عمر بن علىّ عن أبيه: أن النّبى صلّى الله عليه و سلّم حضر الشجرة بخم، فخرج آخذا بيد علىّ فقال: من كنت مولاه فان عليا مولاه ـ او قال: فان هذا مولاه ـ انى قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّلوا: كتاب الله و أهل بيتى. (رسالة طرق

حديث ... ص ۴۰، ش ۳۳)

[۱۳۵] ابن جرير فى كتاب غدير خم، حدّثنى عيسى بن عبدالرحمن، أنبأ عمرو بن حمّاد بن طلحة، ثنا اسحاق بن ابراهيم الازدى، عن معروف بن خرّبوذ و زياد بن المنذر و سعيد بن محمد الاسدى، عن أبى الطفيل، قال: قال علىّ لعثمان و طلحة و الزبير و سعد و عبدالرحمن و ابن عمر رضى الله عنهم أجمعين: أنشدكم بالله، هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يوم الغدير: اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه غيرى؟ قالوا: اللّهم لا. (رسالة طرق حديث ... ص ۴۱ ـ ۴۲، ش ۳۷)

[۱۳۶] ابن جرير، حدّثنى احمد بن منصور البغدادى الرمادى [۱۸۲ ـ ۲۶۵]، ثنا عبيدالله بن موسى، أخبرنا يوسف بن صهيب عن حبيب بن يسار، عن أبى‌رملة [عبدالله بن أبى‌امامة الانصارى البلوى]، أن ركبًا أتوا عليًا، فقالوا: السلام عليك و رحمةالله و بركاته. قال: و عليكم أنّى أقبل الركب؟ قالوا: أقبل مواليك من أرض كذا و كذا. قال: أنّى أنتم موالىّ؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول يوم غدير خمّ: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقال علىّ: أنشد الله رجلا سمع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول ما قال الاّ قام؟ فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بذلك. (رسالة طرق حديث ... ص ۴۴ ـ ۴۵، ش ۳۸)

[رواه قاضى نعمان عن حبيب بن يسار عن أبى‌رملة من دون أن يذكر أخذه الرواية من كتاب الولاية للطبرى و لكن لانشك فى أخذه الرواية من كتاب الطبرى، لانه أخذ روايات كثيرة عن كتابه هذا كما ذكرنا من قبل و لأن نفس الروايه ـ مع اختلاف يسير فى اللفظ ـ و السند عن الطبرى، كان موجودا فى كتاب الذهبى. فالرواية ـ التى يعرف بحديث الركبان[۳۸] ـ فى شرح الاخبار هكذا:]

---

۳۸. راجع الغدير، ج ۱، صص ۳۸۱ ـ ۳۸۶

[۱۳۷]حبیب بن یسار، عن أبی رملة، قال: کنت جالسا عند علی علیه السلام فی الرحبة، اذ أقبل الینا اربعة علی نجائب[۳۹] فأناخوها عن بُعد، ثم تقدّموا حتی وقفوا علی عليّ علیه السلام، فقالوا: السلام علیک یا مولانا. قال: و لِمَ دعوتمونی مولاکم؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلّی الله علیه و اله یوم غدیر خم یقول: من کنت مولاه فعليّ مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقال عند ذلك: أناشدالله رجلاً سمع من رسول الله صلّی الله علیه و اله یقول ما یقوله هؤلاء الرّهْط الاّ قام. فتکلّم، فقام إثنا عشر رجلاً فشهدوا بذلك.(شرح الاخبار، ۱۰۹/۱)

[۱۳۸]ابن جریر، حدّثنی منصور بن أبی نویرة، ثنا عبدالمؤمن بن الجحاف، عن زید بن یثیع، أن علیّا قال: أنشد اللّه من سمع رسول الله صلّی اللّه علیه و سلم یقول: من کنت مولاه فعليّ مولاه، اللّهم وال من والاه، و عاد من عاداه، الاّ قام. قال: فقام مما یلینی ثلاثة. قال أبواسحاق: و أخبرنی سعید بن وهب أنه قام ممّا یلیه ثلاثة، و أخبرنی عمرو ذو مرّ أنه قام ممّا یلیه ستّة. فشهدوا أن النّبی صلّی اللّه علیه وسلّم قال ذلك. و زاد عمرو: وانصر من نصره وأحِبَّ من أحبّه. (رسالة طرق حدیث... ص ۴۷ـ۴۸، ش ۴۱)

سعد بن ابیوقاص

[۱۳۹] **قال محمد بن جریر الطبری فی المجلد الثانی من کتاب غدیر خمّ له، أظنّه بمثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیع،** فقال حدّثنی محمد بن حمید الرازی، ثنا زافر بن سلیمان، ثنا اسرائیل، عن عبدالله بن شریك، عن الحارث بن ثعلبة:

قلت لسعد [ابن ابیوقاص] هل شهدت لعليّ منقبة؟ قال: شهدت له أربع مناقب، لأن تکون لی إحداهنّ أحبّ اليّ من الدنیا و ما فیها ـ و ذکر الرایة، و بعثه ببراءة و سدّ الابواب غیر بابه، قال: و رأیت له یوم غدیر خمّ أخذ بید عليّ فرفعها حتی نظرنا الی

---

۳۹. ای الابل النجیب.

بياض إبطها فقال: من كنت مولاه فعليّ مولاه. و الخامسة، خلفه فى غزاة تبوك، فقالت قريش: استثقله! فجاء فقال: انّى خارج معك زعمت قريش انك استثقلتنى! فقال هل منكم من أحد الا له حامّة من أهله؟ أنت منى بمنزلة هاورن من موسى. (رسالة طرق حديث ... ص ۶۲، ش ۶۱)

[۱۴۰] **قال ابن جرير**: ثنا سليمان بن عبدالجبار، ثنا على بن قادم، أنا اسرائيل، عن عبدالله بن شريك، عن الحارث بن مالك، قال: لقيت سعدا، فذكر نحوًا منه. (رسالة طرق حديث ... ص ۶۳، ش ۶۲)

البراء بن عازب و زيد بن أرقم

[۱۴۱] **ابن جرير**، ثنا محمد بن خلف، حدّثنى عبدالرحمن بن صالح، ثنا موسى بن عثمان الحضرمى، ثنا أبواسحاق، عن البرّاء و زيد بن أرقم، قالا: كنّا مع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يوم غدير خمّ، و نحن نرفع غصن الشجرة عن رأسه، فقال: إنّ الصّدقة لاتحلّ لى و لا لأهل بيتى، لعن الله من ادّعى الى غير أبيه، الحديث، الى أن قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه. (رسالة طرق حديث ... ص ۷۰، ش ۷۲)

عبدالله بن عمر

[۱۴۲] **محمد بن جرير الطبرى فى كتاب الغدير** عن محمد بن عوف الطائى، ثنا عبيدالله بن موسى، أنا اسماعيل بن نشيط، عن جميل بن عمارة الوالبى، عن سالم بن عبدالله، عن ابن عمر، ـ قال ابن جرير: أحسبه قال: عن عمر، و ليس فى كتابى ـ قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول ـ و هو آخذ بيد عليّ ـ من كنت مولاه فهذا مولاه، اللّهم وال من والاه، و عاد من عاداه. (رسالة طرق حديث ... ص ۹۱، ش ۱۰۵؛ البداية و النهاية، ۲۳۲/۵ عن الذهبى.)

جماعة من الصحابة

[١٤٣] **قال محمد بن جرير**: حدّثني عبدالأعلى بن واصل، ثنا مخول بن ابراهيم، أنا موسى بن مطير، عن أبي‌اسحاق، عن هبيرة بن يريم و عمرو ذي مرّ و سعيد بن وهب، قالوا:

كنّا عند عليّ في الرُّحْبة اذ أقبل عمرو بن هند المُرادي ثم الجَمَلي ـ و كان أبوه قتل يوم الجمل ـ فقال: يا أميرالمؤمنين! حديث حدّثنيه عمّار بن ياسر، قال فقال: لاتكذبوا على عمّار، قال: فردّدها عليه مرارا، فقال عليّ: أرنا حديثك، فقال: حدّثني هند الجملي أنهم لما بلغهم مسير طلحة و الزبير الى البصرة، و أقبل عليّ اليهم، اجتمع الناس في هذا المسجد فقالوا: يا هند! انّ الرائد لايَكْذب أهله، و أنت لنا ثقة، فاخرج فاستقبل هذا الرجل، فانظُر ما الّذي عليه. فخرجت حتى اذا كنت بين السيلحين و القادسية إذا أنا بسبعة ركب يوضعون على النجائب: فسلّمْتُ فردّوا السلام و وقفوا و قالوا: ممّن الرجل؟ فقلت: أنا هند بن عمرو المرادي، فرحّبوا و قالوا خيرًا. قلت: و من أنتم؟ فقال رجل خفيف اللحم: أنا عمّار بن ياسر، و هذا خزيمة بن ثابت و هذا أبوأيّوب الانصاري و هذا الحسن بن عليّ. قال: و إذا ستة من أصحاب النبي صلّى الله عليه و سلّم سابعهم الحسن، فقلت: يا أصحاب رسول الله شهدتم و غبنا و جئتمونا بأمر عظيم! يضرب بعضكم بعضا! فقال عمّار: أقصر أو أطل؟

قال لي رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: يا عمّار! تقاتل مع عليّ على تأويل القرآن كما قاتلْتَ معي على تنزيله، و قد سمع هؤلاء فشهدوا له بذلك، قال: فأقبلت الى النّاس هاهنا و قلت: دعيتم دعوة حقّ فأجيبوه.

قال: فاستوى عليّ قاعدًا فقال: صدق هند و صدق عمّار، واللّه انّها لفي ألف حديث حدّثنيه رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ما فشا منه غير هذا، فأنشد الله عبدا سمع قول رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فيّ الاّ قام؟

قال أبواسحاق: فحدّثني هؤلاء النفر قالوا: عدّدنا اثنى عشر من أصحاب النبي

صلّى الله عليه و سلّم ممّا بيننا و من رووا ذلك لانحصيه قالوا: سمعنا رسول الله صلّى اللّه عليه و سلّم يوم غدير خمّ يقول: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللّهم والِ من والاه و عاد من عاداه، و أحبّ من أحبّه و انصر من نصره، و أعن من أعانه. (رسالة طرق حديث ... ص ۹۳ ـ ۹۴، ش ۱۰۸)

ما روى البياضى عن الطبرى

زيد بن أرقم

[۱۴۴] [قال **البياضي** حول من جمع طرق حديث الغدير]: و منهم **محمد بن جرير الطبرى** فقد أورده من نيّف و سبعين طريقا و أفرد له كتابا سمّاه **كتاب الولاية**:

منها: باسناده الى زيد بن أرقم: لمّا نزل النبيّ صلّى اللّه عليه واله بغدير خمّ فى حرّ شديد أمر بالدّوحات فقمّمت و نادى: الصلاةُ جامعة. فاجتمعنا، فخطب خطبة بالغة، ثمّ قال:

إنّ الله تعالى أنزل الىّ **بَلّغ ما أُنزل اليك من ربّك و ان لم تفْعَل فما بلّغْتَ رسالته و الله يَعْصِمُكَ مِنَ الناس** و قد أمرنى جبرائيل عن ربّى أن أقوم فى هذا المشهد و أُعلم كلّ أبيض و أسود أنّ على بن أبىطالب أخى و وصيّى و خليفتى و الإمام بعدى.

فسألْتُ جبرائيل أن يستعفينى من ربّى، لعلمى بقلّة المتّقين، و كثرة المؤذين لى و اللائمين، لكثرة ملازمتى لعلىّ و شدة إقبالى عليه، حتى سمّونى اذنا، فقال تعالى فيهم **الّذين يُؤْذُونَ النبيّ و يقولون هو اذن، قل اذن خيرٌ لكم** و لو شئت أن أسمّيهم و أدلّ عليهم لفعلت، و لكنّى بسترهم قد تكرّمت، فلم يرض اللّه إلاّ بتبلغى فيه.

فاعلموا معاشر الناس! فإنّ الله قد نصبه لكم اماما و فرض طاعته على كلّ أحد، ماض حكمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه، اسمعوا و أطيعوا، فإنّ الله مولاكم و عليٌّ إمامكم، ثم الامامة فى ولدى من صلبه الى يوم القيامة، لا حلال الاّ ما حلله الله وهم و لا حرام الا ما حرمه الله وهم، فصلوه فما من علم الاّ و قد أحصاه

اللّه فی و نقلته الیه.

لاتضلّوا عنه، و لاتستنكفوا منه، فهو الذی یهدی الی الحق و یعمل به، لن یتوب الله علی أحد أنكره، و لن یغفر له، حتم علی الله أن یفعل ذلك، و أن یعذّبه عذابًا نكرًا أبد الابدین، فهو أفضل الناس بعدی ما نزل الرزق و بقی الخلق، معلونٌ من خالفه.

قولی عن جبرائیل عن اللّه **فلتنظر نفسٌ ما قدّمت لغد** افهموا محكم القرآن و لاتتّبعوا متشابهه، و لن یفسّر لكم ذلك الا من أنا آخذ بیده، شائل بعضده، ألا و قد أدّیتُ، ألا و قد بلّغْتُ ألا و قد أسمعت، ألا و قد أوضحت.

انّ الله قال و أنا قلت عنه، لاتحلّ إمرة المؤمنین بعدی لأحد غیره، ثم رفعه الی السماء حتی صارت رجله مع ركبته صلّی اللّه علیه وآله و قال:

معاشر الناس! هذا أخی و وصیّی و واعی عِلمی و خلیفتی علی من آمن بی و علی تفسیر كتاب ربّی، اللهم انّك أنزلت عند تبیین ذلك فی علیّ **الیوم أكملت لكم دینكم** بإمامته، فمن لم یأتمّ به و بمن كان ولدی من صلبه الی یوم القیامة **فاولئك حبطت أعمالهم و فی النار هم خالدون** انّ إبلیس أخرج آدم الی الجنّة مع كونه صفوة الله بالحسد فلاتحسدوا فتحبط أعمالكم، و تزلّ أقدامكم فی علیّ نزلت سورة **والعصر ان الإنسان لفی خسر الا الذین آمنوا** و وصّی بالحق و الصبر.

معاشر الناس! آمِنوا بالله و رسوله و النور الذی أنزل معه من قبل أن نطمس وجوها فنردّها علی أدبارها أو نلعنهم كما لعنّا أصحاب السبت. النور من الله فیّ ثم فی علیّ ثم فی النسل منه الی القائم المهدی.

معاشر الناس! سیكون من بعدی أئمة یدعون الی النار و یوم القیامة لاینصرون و انّ الله و أنا بریئان منهم، انّهم و أنصارهم و أتباعهم فی الدرك الأسفل من النّار و سیجعلونها ملكا و اغتصابا، فعندها **یفرغ لكم أیها الثقلان، و یرسل علیكما شواظٌ من نار، و نحاس فلاتنتصران.**

معاشر الناس! عدوّنا كل من ذمّه الله و لعنه، و ولیّنا كل من أحبّه الله و مدحه.

ثم ذكر صلّى اللّه عليه واله الائمة من ولده، و ذكر قائمهم، و بسط يده و أوصاهم بشعائر الاسلام و دعاهم الى مصافقة البيعة للامام، و قال: ان ذلك بأمر الملك العلام.

معاشر الناس! قولوا أعطيناك على ذلك عهدًا من أنفسنا و ميثاقًا بألسنتنا و صفقة بأيدينا نؤدّيه الى من رأينا و وَلَدْنا، لانبغى بذلك بدلا و أنت شهيد علينا، و كفى بالله شهيدا. قولوا ما قلت لكم، و سلّموا على علىٍّ بإمرة المؤمنين، و قولوا الحمدلله الذى هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدى لولا أن هدانا الله، فإن الله يعلم كلّ صوت و خائنة كلّ عين، فمن نكث فإنما ينكث على نفسه، و من أوفى بما عاهد الله عليه، فسيؤتيه أجرا عظيما.

قولوا ما يرضى الله عنكم، و إن تكفروا فانّ الله غنىٌّ عنكم.

فعند ذلك بادر الناس بقولهم: نَعَم، سمعنا و أطعنا على ما أمرالله و رسوله بقلوبنا و كان أول من صافق النبىّ صلّى اللّه عليه واله و عليًا، ابوبكر و عمر و عثمان و طلحة و الزبير و باقى المهاجرين و باقى الناس الى أن صلّى الظهرين فى وقت واحد و امتدّ ذلك الى أن صلّى العشائين فى وقت واحد و اتّصل ذلك ثلاثا. (الصراط المستقيم ٣٠١/١ ـ ٣٠۴)

ما روى ابن كثير عن الطبرى

البراء بن عازب

[١۴۵] ابن جرير عن أبىزرعة عن موسى بن اسماعيل، عن حماد بن سلمة، عن على بن زيد و أبىهارون العبدى عن عدىّ بن ثابت، عن البرّاء بن عازب، قال: كنّا مع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فى حجة الوداع، فلمّا أتينا على غدير خمّ كشح لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم تحت شجرتين، و نودى فى الناس الصلاة جامعة. و دعا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم عليًا و أخذ بيده فأقامه عن يمينه، فقال: ألسْتُ أولى بكلّ امرىء من نفسه؟ قالوا: بلى! قال: فإن هذا مولى من أنا مولاه، اللّهم وال من

والاه و عاد من عاداه. فلقيه عمر بن الخطاب، فقال. هنئيا لك! أصبحْتَ مولای و أمسيْتَ مولی کل مؤمن و مؤمنة. (البداية و النهاية، ۲۲۹/۵)[۴۰]

[۱۴۶] قال ابن كثير: روى ابن جرير هذا الحديث عن أبی‌زرعة من حديث موسى بن عثمان الحضرمی، عن أبی‌اسحاق السبيعی، عن البراء و زيد بن أرقم. (البداية و النهاية، ۲۲۹/۵)

عليّ بن ابی‌طالب

[۱۴۷] روى ابن جرير عن أحمد بن منصور، عن عبدالرزاق، عن اسرائيل، عن أبی‌اسحاق، عن زيد بن وهب عن عبد خير عن عليّ. (البداية و النهاية، ۲۳۰/۵)

[۱۴۸] روى ابن جرير عن احمد بن منصور، عن عبيدالله بن موسى، عن فطر بن خليفة، عن أبی‌اسحاق، عن زيد بن وهب و زيد بن يُثيع [الهَمْدانی] و عمرو ذی مرّ: أن عليا أنشد الناس بالكوفة [قال ابن كثير: و ذكر الحديث]. (البداية و النهاية، ۲۳۰/۵)

[۱۴۹] روى ابن جرير، ثنا احمد بن منصور، ثنا كثير بن زيد، حدّثنی ابوعامر العقدی، ثنا كثير بن زيد، حدثنی محمد بن عمر بن عليّ عن أبيه، عن عليّ: أن رسول الله حضر الشجرة بخمّ [فذكر الحديث و فيه:] من كنت مولاه فان عليا مولاه. البداية و النهاية، ۲۳۰/۵)

زيد بن ارقم

[۱۵۰] روى ابن جرير، عن احمد بن حازم، عن أبی‌نعيم، عن كامل أبی‌العلاء، عن حبيب بن أبی‌ثابت عن يحيى بن جعدة، عن زيد بن أرقم [الحديث]. البداية و النهاية، ج ۲۳۱/۵)

---

۴۰. بيروت، داراحياء التراث العربی، ۱۴۱۲

سعد بن ابی‌وقاص

[١٥١] قال ابن جرير، ثنا احمد بن عثمان أبوالجوزاء، ثنا محمد بن خالد بن عثمة، ثنا موسى بن يعقوب الزمعی و هو صدوق، حدّثنی مهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد، سمعت أباها يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلم يقول يوم الجحفة و أخذ بيد علیّ فخطب. ثم قال: أيُّها الناس إنّى وليّكم: قالوا: صدقت. فرفع يد علیّ فقال: هذا ولیّ والمؤدّی عنّی و إنّ الله موالی من والاه و معادی من عاداه. (البداية و النهاية، ٢٣١/٥ ـ ٢٣٢)

[١٥٢] رواه [رواية عائشة بنت سعد] ابن جرير من حديث يعقوب بن جعفر بن أبی‌كثير، عن مهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد، عن أبيها [فذكر الحديث] و أنّه عليه السلام وقف حتى لحقه من بعده و أمر بردّ من كان تقدم فخطبهم الحديث. (البداية و النهاية، ٢٣٢/٥)

ابوهريرة

[١٥٣] روى ابن جرير عن أبی‌كريب، عن شاذان، عن شريك، عن ادريس الأودی، عن أخيه أبی‌يزيد ـ و اسمه داود بن يزيد ـ قال: دخل أبوهريرة المسجد، فاجتمع الناس اليه، فقام اليه شابّ، فقال: أنشدك باللّه! أسمعت رسول الله يقول: من كنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ قال نعم. (البداية و النهاية، ٢٣٢/٥)

[١٥٤] رواه ابن جرير ايضا من حديث ادريس و داود عن أبيهما عن أبی هريرة، فذكره. (البداية و النهاية، ٢٣٢/٥)

عبدالله بن مسعود

[۱۵۵] و بآخر، **محمد بن جرير الطبری** باسناده، عن عبدالله بن مسعود، انه قال: رأيت رسول الله صلّی الله عليه و اله و هو آخذ بيد عليّ عليه السلام و هو يقول: هذا وليّ من أنا وليّه، عاديت من عاداه و سالمت من سالمه. (شرح الاخبار، ۲۲۹/۱)

ما روی المتقی الهندی عن الطبری

حذيفة بن أسيد غفاری

[۱۵۶] ابن جرير: عن أبی‌الطفيل عامر بن واثلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاری، قال: لما صدر رسول الله صلّی اللّه عليه و اله من حجة الوداع، نهی أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهنّ، ثم بعث اليهنّ فقمَّ ما تحتهنّ من الشوك و شُذّبن[41] عن رؤس القوم، ثم عمد اليهنّ فصلّی تحتهنّ؛ ثم قام فقال:

أيها الناس أنه قد نبأنی اللّطيف الخبير أنّه لم‌يعمَر نبیّ الاّ مثل نصف عمر النبیّ الّذی من قبله، و انّی لأظنّ أنّی موشك و أن أدعی فأجيب. و أنی مسؤول و أنّكم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنّك قد بلّغت و نصحت فجزاك الله خيرا.

قال: ألستم تشهدون أن لااله الاّالله و أن محمّدا عبده و رسوله، و أنّ جنّته حقّ، و ناره حقّ، و أن الموت حقّ، و أن الساعة آتية لاريب فيها، و أن الله يبعث من فی القبور.

قالوا: نشهد بذلك.

قال: اللهم اشهد. ثم قال: أيها الناس! انّ الله مولای و أنا مولی المؤمنين و أنا أولی

---

۴۱. بمعنی التقطيع و التفريق.

بالمؤمنين من أنفسهم، فمن كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

ثم قال: أيّها النّاس، أنى فرطكم واردون على الحوض، حوض عرضه ما بين بُصرى و صنعاء فيه عدد النجوم، قدحان من فضة و أنى سائلكم حين تردون عليّ عن الثقلين، فانظروا كيف تُخَلّفونى فيهما. الثّقل الأكبر كتاب الله سببٌ طرَفه بأيديكم، فتمسّكوا به لاتضلوا و لاتبدّلوا. و عترتى أهل بيتى و أنه قد نبّأنى اللطيف الخبير أنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. (كنز ۲۸۹/۵ ـ ۲۹۰)

زيد بن أرقم

[۱۵۷] ابن جرير: مسند زيد بن ارقم، عن أبى الطفيل عامر بن وائله، قال: لمّا رجع رسول الله صلّى اللّه عليه وآله من حجّة الوداع، فنزل غدير خمّ، امر بدوحات فقمن، ثم قام، فقال: كان قد دعيت فأجبت. إنّى قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب اللّه، حبلٌ ممدود من السّماءالى الأرض، و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تُخلفونى فيهما، فإنّها لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض، ثم قال: إنّ اللّه مولاى و أنا وليّ كلّ مؤمن، ثم أخذ بيد عليّ فقال: من كنْتُ وليّه فعليّ وليّه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقلت لزيد: أنت سمعته من رسول اللّه صلّى الله عليه وآله؟ فقال: ما كان فى الدوحات أحد الاّ قد رآه بعينيه و سمعه بأذنيه. (كنزالعمال ۱۰۴/۱۳)

[۱۵۸] ابن جرير: ايضاً عن ميمون أبى عبداللّه قال: كنت عند زيد بن ارقم رجل فسأل عن عليّ قال: كنّا مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله فى سفر بين مكة والمدينة فنزلنا مكاناً يقال له غدير خمّ. فاذن الصلاةُ جامعة، فاجتمع الناس فحمد اللّه و أنثى عليه، ثمّ قال: يا أيّها الناس! ألسْتُ أولى بكلّ مؤمن من نفسه؟ قلنا: بلى يا رسول! نحن نشهد أنّك أولى بكلّ مؤمن من نفسه، قال: فإنّى من كنت مولاه فهذا مولاه و اخذ بيد عليّ و لا أعلمه الاّ قال: اللهمّ وال من والاه و عاد عاداه. (كنز ۱۰۵/۱۳)

[١٥٩] ابن جرير: ايضا عن عطيّة العوفى، عن زيد بن أرقم: أنّ رسول اللّه صلّى الله عليه وآله أخذ بعضدَىْ عليّ يوم غدير خمّ بأرض الجُحْفه، ثمّ قال: أيّهاالناس! ألستم تعلمون أنّى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول اللّه! قال: من كنتُ مولاه فعلّى مولاه. (كنز ١٣/١٠٥)

[١٦٠] ابن جرير: ايضا عن أبى‌الضحى، عن زيد بن ارقم، قال: قال رسول اللّه صلّى الله عليه وآله): من كنت وليُّه فَعلّى وليه. (كنز ١٣/١٠٥)

بريدة بن الحصيب

[١٦١] ابن جرير: عن بريدة بن الحصيب، قال: مررت مع عليّ الى اليمن فرأيت منه جفوةً، فلمّات قدمتُ على رسول الله صلّى اللّه عليه و اله ذكرت عليّا فتنقصته، فجُعِل وجه رسول الله صلى الله عليه و اله يتغيّر، فقال: يا بريدة! ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله! قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه. (كنز ١٣/١٣٤)

[١٦٢] ابن جرير عن بريدة، قال: بعثنا رسول الله صلّى اللّه عليه و اله فى سرية و استعمل علينا عليّا، فلمّا جئنا سألنا رسول الله صلّى اللّه عليه و اله: كيف رأيتم صحبة صاحبكم؟ قال: فأما شكوته أن و إما شكاه غيرى. فرفعت رأسى و كنت رجلا مِكبابا و كنت إذا حدثت الحديث أكببت و اذا النبىُّ صلّى اللّه عليه و اله قد احمرّ وجهه، فقال: من كنت وليُّه فإن عليًا وليّ، فذهب الذى فى نفسى عليه، فقلت: لاأذكره بسوء. (كنز ١٣/١٣٥)

على بن أبى‌طالب

[١٦٣] ابن جرير: عن عليّ: أن النبيّ صلّى اللّه عليه و اله حضر الشجرة بخمٍّ، ثمّ خرج آخذا بيد عليّ فقال: أيّها الناس! ألستم تشهدون أنّ الله ربُّكم؟ قالوا: بلى. قال:

ألستُم تشهدون أنّ اللّه و رسوله أوْلى بكم من أنفسِكم و أنّ الله و رسوله مولاكم؟ قالوا: بلى. قال: فمن كان اللّه و رسوله مولاه فإنّ هذا مولاه و قد تركْتُ فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا بعده: كتاب الله سبَبّه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي. (كنز ١٤٠/١٣)

[١٦٤] ابن جرير: عن اسحاق عن عمرو ذى مرّ و سعيد بن وهب و زيد بن يثيع، قالوا: سمعنا عليًا يقول: نشدتُ اللّه رجلاً سمع رسول الله صلّى اللّه عليه واله يقول يوم غدير خمّ ما قال لمّا قام. فقام ثلاثة عشر رجلاً، فشهدوا أنّ رسول الله صلّى اللّه عليه و اله قال: ألست أوْلى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلي يا رسول الله! فأخذ بيد عليّ قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه. اللهم والِ من والاه و عاد من عاداه، و أحِبَّ من أحبّه، و أبْغِض من أبغضه، و انصُر من نَصَره و اخْذُل من خذله. (كنز ١٥٨/١٣)

[١٦٥] ابن جرير: عن عليّ: أنّ النبيّ صلّى اللّه عليه و اله أخذ بيده يوم غدير خمّ فقال: اللهمّ! من كنْتُ مولاه فعليٌ مولاه، قال: فزاد الناس بعده: اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. (كنز ١٦٨/١٣)

[١٦٦] ابن جرير: عن عليّ، قال: وجعْتُ وجعًا، فأتيتُ النبيّ صلّى اللّه عليه و اله فأقامني في مكانه و قام يُصلّي و ألقى عليّ طرف ثوبه، ثم قال: برئتَ يابن أبي‌طالب، فلابأس عليك. ما سألتُ الله لي شيئاً الاّ و سألتُ لك مثله. و لا سألت شيئا الا أعطانيه غير أنه قيل لي: لانبي بعدك. فقمت فكأنّي ما اشتكيتُ. (كنز ١٧٠/١٣)

[١٦٧] ابن جرير: عن عبدالرحمن بن أبي‌ليلى، قال: شهدْتُ عليًا في الرُحْبة ينشد الناس، أنشد الله من سمع رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يقول يوم غدير خمّ: من كنْتُ مولاه فعليٌ مولاه. نشهد أنا سمعنا رسول الله صلّى اللّه عليه و اله يقول يوم غدير خمّ: ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجي أمّهاتهم؟ فقلنا: بلى: قال: فمن كنت مولاه فعليٌ مولاه. اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. (كنز ١٧٠/١٣)